

نخستین کار در گستره سیاسی

ظفر ایرانی در مطبوعات ایران

و قلم به قلم

نظم حسین در اقبی





ادبیات
فارسی

۱

۴

۲۲

سال اول

شماره یک

مهراد



طنزسرایي در مطبوعات ايران

نخستين کاربرد گسترده سياسي

فخستين گاربرد گسترده سياسي

طنزسرايي در مطبوعات ايران

دفتر يكم: بهلول

۱۹۱۱ - ۱۳۲۹ ه.ق

غلامحسين مراقبي

نخستین کاربرد گسترده سیاسی

طنز سرایی در مطبوعات ایران

غلامحسین مراقبی

طرح روی جلد: خانم لی لی بینا

لیتوگرافی سروش

بهار ۱۳۷۴

مجلد ۲۰۰۰

شهرست

۷	پیشگفتار
۱۳	دیباچه نخستین شماره بهلول
۱۶	استخراج از کهنه مقوم بهلول، شماره نخست
۱۶	ادبیات، نخستین سرایش بهلول
۱۷	دمو کرات و اعتدالی
	نخستین فوق العاده بهلول
۱۸	مکتوب بهلول دیوانه، از زندان مریضخانه
۲۰	دست از پا خطا پسر نکند
۲۱	پاسخگویی «تنیه» به بهلول
۲۳	رجز اعتدالیون
	دومین فوق العاده بهلول
۲۴	داد و بیداد بهلول دیوانه از روی سنگ یا از زیر سر پلیسها
۲۷	ما بیم نداریم، که زنجیر گسستیم
۲۸	جواب مهملات تنیه
۳۰	دهید مژده دمو کرات حامی ضعفاست
۳۳	غارت کنند خلق، ز هر سوی و هر طرف
۳۴	هشدار
۳۵	سر و ته یک کرباس
۳۶	حکومت نظامی
۳۷	یک اشاره هم کافیست!
۳۸	هیئات
۴۰	ای وای زین همه شلتاق
۴۱	ای وای از این حسن و کمالی که تو داری
۴۲	دشمن جان، فتنه و شر ممدلی
۴۳	پیامی از برزخ
۴۴	کجا رواست به اسلام، ظلم و جور و ستم؟
۴۷	ممدلی شاه نیز، از همه لوسا سره

۴۸	خیز بکویم سر دشمن ایران به سنگ
۵۰	حقوق ملت خود را فدای لیره کنیم
۵۰	آه اگر از جا بجنبی، جنبشی جانانه کردی
۵۱	ز جای خیز، برون کن ز کله‌ات افسون
۵۲	اعیان به حيله خاسته تکفیر می کنند
۵۵	بیار باده که رأی است دانه‌ای دو قران
۵۶	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۷
۵۷	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۱۱
۵۸	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۱۲
۵۸	شماقت گنهکار مبهوت از عالم برهوت
۶۰	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۱۵
۶۱	چه کار باید کرد؟
۶۳	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۲۲
۶۳	اخبار داخله
۶۴	کله خر، سرخر
۶۶	استخراج از کهنه مقویم بهلول، شماره ۲۳
۶۷	معذرت می خواهیم
۶۹	کوتاهی از اوضاع اجتماعی
۷۱	حزب اجتماعیون اعتدالیون
۷۲	حزب دموکرات
۷۳	عضدالملک
۷۴	ناصرالملک
۸۶	محمدولی خان سپهسالار
۹۴	علاءالدوله
۹۶	سیدمحمد رضا مساوات
۹۸	میرزا آقای اصفهانی
۹۹	نمایه‌ای کوتاه از اوضاع اقتصادی

پیشگفتار

دیکتاتوری محمد علی شاه با شوریدن مشروطه خواهان شمال و جنوب و یورش آنها به تهران درهم کوبیده می شود. حزب ها و دسته های سیاسی علم می شوند، اتحاد و ترقی، اعتدالیون، دموکرات، اجتماعیون عامیون* و... و هر کدام به فراخور فعالیت های سیاسی خود روزنامه ها، هفته نامه ها و ماهنامه ها منتشر می کنند. رسانه ها ارگان های رسمی و غیر رسمی احزاب می شوند، منفردین نیز برای رسیدن به اهداف خود و سوار شدن بر موج توفنده آزادی پس از پیروزی، روزنامه هایی چند برای خود دست و پا می کنند. آزادی آنچنان فراگیر شده که همه می توانند حرف دلشان را بزنند، زمان پیش می تازد و مردم که روزگاری با هم یکپارچه می دانستند چه کس را نمی خواهند، در انتخاب راه وامانده اند. این یا آن؟ از کدام سو و به کدام کس باید دل بست؟ نبود پشتوانه تاریخی فعالیت های تئوریک و به میوه نشستن درخت آزادی در کوتاه زمان، فاجعه ای در درون نهفته دارد که به دنبال خواهد آمد. یاران یکدل دیروز به سرارثیه و تقسیم غنائیم با یکدیگر رو به رو می شوند، گله می کنند، جدل می کنند، از هم جدا می شوند و خود را برای نبرد رو در رو آماده

می کنند. روزنامه ها جولانگاه شوالیه های قلم به دست می شوند. اعتدالیون به رهبری میرزا محمد صادق طباطبائی* و میرزا علی اکبر دهخدا* و تنی چند از آخوندهای سرشناس قدرت را در دست دارند، هواداری آشکار ایدان از تزاریسیم، مخالفان را نسبت به اعتدالیون بادبین تر می کند. در برابر، حزب دموکرات که پایگاه بسیاری از روشنفکران بود، بیزار از سیاست تجاوزکارانه روسیه تزاری به دام سیاست فریب کارانه انگلیس گرفتار آمد. امپریالیسم انگلیس با بهره گیری از کینه دموکرات ها نسبت به تزاریسیم، به اینان نه تنها روی خوش نشان داد که با دموکرات ها روابط خوبی هم برقرار کرد^(۱).

سپس زمانی که در جنگ جهانی نخست، دو دولت استعماری اتحاد خود را آشکار کردند، رابطه انگلیس و حزب دموکرات تیره شد و بخش بزرگی از این حزب، به رهبری سید حسن تقی زاده به آلمان دل سپرد. هفته نامه آذربایجان* بر این نگرش غلط حزب دموکرات خرده گرفت و در سروده ای طنز آلود این باور را به ریشخند گرفت.^(۲)

زمینه رودر رویی روز به روز آماده تر می شود. یاران دیروز، دشمنان امروزند. شمشیرها آخته و رسانه های هر جناح به رجز خوانی مشغول است. دامنه این گرایش ها، مطبوعات فکاهی را نیز در بر می گیرد؛ تنبیه* به دفاع از اعتدالیون برخاسته و با چماق تکفیر به هاپهوی ادامه می دهد، شیخ* چغندر به حزب اتحاد و ترقی دل بسته و بهلول نیز برای دفاع از حزب دموکرات سینه سپر می کند.

ادوار براون بهلول را مخالف دولت می خواند^(۳)، آدین پور آن را پر خواننده و پر طرفدار می داند^(۴). گوئل کهن می نویسد که این هفته نامه (همواره «بازار سیاه» داشت و به دو سه برابر بهای تک شماره اش، به فروش می رسید^(۵)).

هفته نامه بهلول در آغاز با همت و کوشش شیخ علی عراقی شماره

نخست خود را در ۱۸ صفر ۱۳۲۹ هجری قمری برابر با ۱۹۱۱ میلادی در تهران منتشر نمود. این هفته نامه موفق که در ۴ صفحه در قطع رحلی چاپ می شد، دارای خوانندگان و هواداران فراوانی بود.

همانگونه که ملانصرالدین نیز خبر از گریاندن خوانندگانش می داد و می گفت که با شلاق طنز و خنده می خواهد با جهل و عقب ماندگی مبارزه کند، بهلول نیز می نویسد که با شیوه مزاح و شوخی می خواهد با امرا و متکبران و صولتمندان کلنجار برود و از سوی دیگر چراغی باشد که دزدان با فرمان را در شب تار در مخفی ترین زوایای مملکت نشان می دهد و ذره بینی که میکروبهای فساد را بیست و پنج هزار برابر بزرگ کرده، برای ضعیف ترین چشمی مرئی می سازد، غولان بی شاخ و دم را دست انداخته هوهو می کند و اهریمنان یزدان صورت را انگشت نما می سازد.^(۶)»

برای آشنا شدن بیشتر به اهداف و سبک نوشتاری بهلول، سر مقاله شماره نخست را بی کم و کاست و با نقطه گذاری در سر آغاز می آوریم. طنز ستیزه جوی بهلول، طعم تلخ توقیف را در شماره پنجم به شیخ علی عراقی چشاند. بهلول بی درنگ اقدام به چاپ فوق العاده کرد. به پیرم خان* اعتراض کرد که چرا چاپخانه و مصحح را نیز توقیف کرده اند. به دلیل احترام و ارج نهادن به مبارزه بهلول علیه سانسور، ۲ شماره از فوق العاده های بهلول را نقل می کنیم.

به هر رو از شماره ۷، اسداله خان پارسی و از شماره ۱۱ تا به آخر شیخ حسن در انتشار هفته نامه کوشیدند. شماره نهم بهلول نیز توقیف شده. این بار نیز فوق العاده روزنامه بهلول با عنوان «داد و بیداد بهلول دیوانه از روی سنگ یا از زیر سر پلیسها» منتشر شد. در این ویژه نامه علت توقیف را کاریکاتور صفحه اول دانسته و با بهره گیری از ترفندهای نوشتاری طنز به تظلمیه و اعتدالیون معترض شده و می نویسد که چرا باید

روزنامه را بخاطر کاریکاتوری که از میرزا آقا* مدیر روزنامه عصر کشیده توقیف کنند.

کاریکاتورهای بهلول سیاسی و به رنگ های آبی، قرمز و سبز بود. استاد محیط طباطبایی می پندارد که شاعر طنزسرای بهلول تقی آقاولی بینش است^(۷).

ستون موفق «استخراج از کهنه تقویم بهلول» طنزی کوتاه و نقدی گزنده از وضعیت سیاسی هفته دارد. این بخش خواندنی و موفق در سال های ۱۳۳۲ نیز مورد تقلید قرار گرفت که این بار به دلیل خالی بودن از محتوی سیاسی روزنامه مقلد، موفق نبود^(۷).

بهلول در عمر کوتاه خود، طنز را در مطبوعات ایران رونق بخشید. با اینکه این نشریه همیشه در گیر توقیف بود، اما نشان داد که می توان با طنز مردم را به تفکر واداشت. با اینکه عمر کوتاه بهلول با حکومت دیکتاتوری نایب السلطنه به سر آمد، اما هیچ یک از منابع از تعداد شماره های منتشر شده بهلول یاد نمی کنند. بهلول شماره نخست خود را در ۱۸ صفر ۱۳۲۹ در ۴ صفحه رحلی منتشر نمود که صفحات اول و آخر شامل کاریکاتور و فقط صفحه های دوم و سوم شامل سرمقاله، شعر، وقایع شهری، تلگرافات، استخراج از کهنه مقویم بهلول و مکتوبات بود؛ تمامی شماره ها به جز شماره ۱۸ چاپ سنگی بوده، بهای تک شماره اولیه ۳ شاهی و آدرس محل توزیع: مغازه علمیه مقابل تلگرافخانه بود که بعداً به ۱۰۰ دینار افزایش یافت و محل توزیع نیز به کاروانسرای خدایی حجره میرزا علی اکبرخان تغییر یافت. کاریکاتوریست بهلول علیرضا و چاپخانه آن مطبعة میرزا علی اصغر بود.

بهلول در شماره ۱۲ به گرانفروشی روزنامه فروشها اشاره می کند و می نویسد:

تذکر - قیمت تک نمره بهلول در تهران صد دینار است. روزنامه

فروشها گرانتر حق ندارند بفروشند.

هفته نامه بهلول افزون بر توقیف و ضبط برخی از شماره ها، گاه نیز به توقیف های کوتاه مدت گرفتار می آمد، همانگونه که پس از پخش شماره ۲۳ به توقیفی یک ماه و نیمه گرفتار آمد.

به دلیل شرایط خاص اجتماعی که ادامه منطقی انقلاب بود و همچنین وجود بحران حاکمیت به ناچار آزادی قلم و بیان نصیب روشنفکران شده بود که انتشار مطبوعات پیشرو نمودی از این ثمره انقلاب بود. ناگزیر از برخی توضیحات هستیم که در پی خواهد آمد. هم چنین درباره اسامی خاص که با ستاره مشخص شده، توضیحات کوتاه ارائه گردیده. در پایان نیز چند نمونه از ستون موفق «استخراج از کهنه مقویم بهلول» و سرمقاله و یکی دو مکتوب به نشانه نشر و سبک و نمونه ای از طنز نوشتاری بهلول آورده شده است.

۱- بهار، ملک الشعراء. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. ج ۱. ص ۱۳

۲- هفته نامه آذربایجان.

۳- براون، ادوارد. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. ج ۲.

ص ۲۶۷

۴- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما. ص ۱۱۱

۵- کهن، گوئل. تاریخ سانسور در مطبوعات ایران. ج ۲. ص ۵۷۳.

۶- بهلول. شماره ۱. ص ۲.

۷- محیط طباطبایی. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران. ص ۲۵۴

۸- مراقبی. غلامحسین. نگرشی بر فکاهی نویسی در مطبوعات ایران. مقدمه

بهلول.



دیباچه

شنبه ۱۸ صفر ۱۳۲۰ ه. ق

سپاس و ستایش خداوندی را جل شانہ کہ درشکہ و کالسکہ را در حلب اعتماد قوه جاذبه بخشود، قصر و پارک را در جذب هوا خواه صاحب اثر مغناطیس فرمود، عادت را گفت کہ ناگواری ستم را در قلب شکستہ مظلومان تخفیف دهد، و جہل و حماقت را فرمود کہ از احساس تلخی بدبختی جلوگیری کند، حرارت آفتاب و صافی هوا را کیفیتی بخشید کہ رنجبران را قوتی بینہ ساختہ و برای خرچمالی اشراف و ملکداران تاب و طاقت بیفزاید.

زہی خداوند حکیم کہ کافہ خلق را بہ نجابت و اصالت دلخوش نداشت و نان مفت و احترام موروثی روزی نکرد تا جمعی پیرامون ہنر و صنعت گردند و چرخ معیشت بشر از گردش نیفتد. زہی کردگار رحیم کہ قاطبہ داس را زیانباز و شارلاتان نیافرید تا خود را از تحصیل بی نیاز دانند و در علم و معرفت بر جہانیان بستہ شود.

حکمت بالغہ اش ہمہ را زر و مال و حسن و جمال نداد تا جمعی را ترفیع درجہ بہ عشوہ و رشوہ میسر نباشد و از کسب فضایل و تبعیت قوانین خود را ناگزیر بیند.

و درود بی پایان پیغمبری را کہ اگر یک کلمہ «الفقر فخری» نمی فرمود فقرا از غصہ می مردند و اغنیا از باد نخوت می ترکیدند. صلوات بلانہایات بر جانشین او کہ بہ بیان «آنا مسکین جالس المساکین» دماغ پر باد بزرگان را بہ خاک مالید و گرد دکہ القضایش خاک بر فرق دیوانخانہ و بارگاہ بزرگان کرد.

اما بعد - این روزنامه که زاده طبع برهنه خوشحالات بی برگ و نوا و نتیجه افکار گدا متکبران بی زاد و توشه و شیوه اش مزاج و شوخی است، مقصدی جز شکستن صولت عزیزان بی جهت و نرم کردن استخوانهای پوسیده ندارد. سوزنی است که به خیک نخوت خورده، از بادش تهی می کند و کلاه نمندی که بادیهیم امرا شاخ به شاخ می زند. پا برهنه ایست که به طرف سواران سبکتاز غرور لگد می اندازد. لوسی که به روز سیاه بختان هایش می گیرد. چکه یی که به ریش متکبران قاه قاه می خندد. از طرف دیگر چراغی است که دزدان با فرمان را در شب تار، در مخفی ترین زوایای مملکت نشان می دهد و ذره بینی که میکروبیهای فساد را بیست و پنج هزار برابر بزرگ کرده، برای ضعیف ترین چشمی مرئی می سازد. غولان بی شاخ و دم را دست انداخته هوهو می کند و اهریمنان یزدان صورت را انگشت نما می سازد...

این روزنامه می خواهد کارگران را از گودال کشیف فلاکت بیرون آورده، در بوستان رفاهیت و خوشبختی برد. رنجبران را از دست خرس فقر و فاقه رهایی دهد. و بفهماند که باغبان باید خود گلچین و بستانچی خربوزه خور باشد و خرق اجماع را بدون وحشت از تکفیر بگوید:

«کار کردن خر خوردن یابو» غلط است!

شاید بعضی منتظر باشند که ما هم مثل روزنامه ها دیگر از جغرافی چین و ماچین و تمدن جابلسا و جابلقا و اوضاع شکافهای کوه قاف و تاریکی ظلمات و کلفتی سد اسکندر و قیافه مأجوج و یا جوج حرف بزیم، یا در رشته تاریخ طبیعی داخل شده از درازی شهر سیمرغ و نوک عنقا و جاذبه نفس اژدها صحبت کنیم، یا به تاریخ عمومی پرداخته از شجاعت های قله و رهای اسلام و قلمچماقهای عهد کیانی و پیشدادی و بزن بهادرهای رم و ژرمن و اسلاوهون و هیت مغول گفتگو نمائیم...

بگوئیم چرا اول قاف تا قاف عالم زیر نگین مسلمانها بود و حالا توسری خور و زیر الخولاتی کفار شدند؟ یا از ادبیات سخن رانده از شیرینکاریهای یغما و اواخر کلیات سعدی و رباعیات انوری بحث نمائیم! شرح زندگانی ابوشمقمق شاعر و ابن قرقاول اخلاق نویس و شیخ شلتوک شیروانی افسانه نگار بحث کنیم! اگر ما بخواهیم از این قبیل چیزها بنویسیم به اعتقاد رطیل خان شقاقی یک کوله بار کتاب خواهد شد و مردم هم دل و دماغ خواندن و شنیدنش را نخواهند داشت و اگر طرف خیلی خوش خلق باشد، نیش باز کرده می گوید: اینها حرف مفت است خاصه این روزها که اگر به کسی سلام کنی

یک شاهی می‌خواهد تا جواب ترا بدهد. تا چه رسد به اینکه بگویی بیا تاریخ و فلسفه بشنو یا پند و موعظه گوش کن.

همچنین اگر از وزرا و وکلا و سردارهای مشروطه مثل مرحوم ندای وطن* تعریف کنیم و راست و دروغ چیزی بنویسیم، چندین عیب پیدا می‌کند: اولاً خدا نکرده ممکن است چشم بخورند، یا (جسارت است) لوس بشوند، یا این که مردم بیکار با یک قازت و قورتی بگویند «اواقا بهلول هم پارتی است!»، یا از آنها بد بگوئیم و غرض مسلکی به خرج دهیم و سر به سر مردم بگذاریم این خلق فضول خواهند گفت «یارو پول می‌خواهد!»! آنوقت آنها که به ما پول نمی‌دهند، سایرین هم ما را با آش کشکی‌های دیگر به یک چشم نگاه می‌کنند. اگر به پر و پاچه ناپاکها و نادرست‌ها به پیچیم و هرپای بی‌رویه که بر می‌دارند به چشمشان بکشیم، هواخواه‌های حضرات خواهند گفت یا فلاّتی غرض دارد و بی‌خود سر به سر خلق خدا می‌گذارد. پس یک راهی پیش می‌گیریم که نه پاکت سنگین در پوستینمان گذارند، نه کیسه منات و لیره از طاق حجره‌مان سرازیر شود نه کسی بتواند روبرو رکبی بارمان کند و نه عقب سر حرف مفت زند.

بلی بهلول اگر معقول است باید برادرهای مؤمن را نرنجاند و آبروی خودش را نریزد و در مقابل دل‌های سنگین سبکی پیش گیرد، شور و شیرین بهم آمیزد، گیاه و غنچه را با هم ببندد، کاه و ینجه را با هم قاطی کند و مثل حکیم‌ها که گنه‌گنه را در کپسول می‌دهند، حقایق را به لودگی و مسخرگی بیان کند، در این صورت اگر کسی صورتش را در آینه بهلول زشت دید و صوت خود را در گرامافن ما کریم شنید از بهلول دلگیر نشود و بر او ببخشد که گفته‌اند ظل‌الاعوج اعوج و لیس‌علی‌المجنون حرج.

(تلگرافات) اردبیل - قونسولگری سه هزار خروار پیه و پنجهزار خروار صابون به شهر وارد کرده است. این بارها به توسط رشیدالملک به شاهسون‌ها و دهاتی‌ها تقسیم خواهد شد تا آنها شکمشان را برای چپاول صابون بزنند و اینها تشنان را به جهت قتل و غارت چرب کنند.

شیراز - خاک انداز خانم به عدلیه متظلم شده که زن همسایه برای او جادو کرده، لهذا طرف را احضار نموده و مشغول استنطاق او هستند.

استخراج از کهنه مقویم بهلول

احوال کواکب در این ماه دلالت دارد بر یخ بستن آبغوره و ماست و پذیرفته نشدن حرف راست، نالَم یکی از روزنامه نگاران ازو هنگ شدن دستگاه خواجه سرایان و تو-پوزی خوردن یکی از خود نمایان و لگد خوردن یک دموکرات از قاطر چموش و زمین خوردن فرنگی مآبهای گالش پوش. معتقد شدن بهلول به بیغرضی استقلال ایران و مشروطه پرستی تنبیه و میل یکی از اعضاء پارلمان به تشبیه و وارونه راه رفتن خرچنگال و موفقیت اعتدالیون به خریدن روزنامه استقلال، خسته شدن وجدان از کثرت رجوع محاکمات. شکایت سگها از لاشخور به بهلول که آنها به حقوق ما نوک می زنند و باب دندان ما را می خورند و تسلی دادن بهلول که پرشان را قیچی خواهم کرد ...

ادبیات

گر به گلزار رود جنس دوپا، گل دزد	ور شود میکده، از پیر مغان گل دزد
ذوالفقارش نشود گرز عمل مانع وسد	به علی در صف صفین جل دلدل دزد
کُله خویش نگهدار عزیزم به دو دست	که گرت برد کله، آید و کا کل دزد
غفلت از سربنه و جبه خود محکم گیر	که رها گر کنی و وابهلی شل دزد
ارتجاعی چه بلایی است که از پر رویی	اسم مشروطه طلب را به چپاول دزد
حامی اعیان آن حق پدر آموزیده	اجتماعی شده اسمی به تجاehl دزد
سنگ آزادی به سینه بگوید، آنگاه	قفل زندان شکنند، سلسله و غل دزد
گر به حق رهدهیش، دزد عدل و توحید	ور به بطلان و خطا، دور و تسلسل دزد

در فرا بند و بز ن قفلی محکم بهلول

که جنونت را بی فکر و تعقل دزد

دموکرات و اعتدالی

«بهلول» از نخستین شماره به شعر روی می آورد و تا به آخر، جز در چند شماره اندک، از این ترفند بهره می جوید. در این ۵۰مین سروده، طنز جایی ندارد؛ در بخش نخست به ستایش مجاهد مسلح می پردازد، ستایشی شعارگونه که نشانگر نشست سطحی و ساده پندارانه کاربرد سلاح در پیشبرد اهداف سیاسی است. «بهلول» آرزو می کند که مجاهد به حزب به پیوندد تا از برکت تروریسم بتواند به سلطه سیاسی برسد. در بخش دوم، بهلول به هجو رقیب می پردازد.

در این سروده، تبلیغ چشمگیر است و شعر جا نیفتاده. در شماره های پسین بهلول می کوشد به شعر خود پوشش طنزی بدهد که در چندین سروده بسیار موفق است.

بهلول ۲-۲۵ صفر ۱۳۲۰ ه. ق

هر آنکه بیند شکل مجاهد و موزرش	گمان برد که اجل دست برده بیخ خرش
دلآوری که چو با فرقه [می] شود همراه	به تروریسم کند با نفوذ و مقتدرش
نداده ایران مزد یکی شلیک موزر	ز فارس بخشد اگر تا سواحل خزرش
به بزم اگر شودش همنشین سیه بختی	کند زعیش نه از جان خویش منفجرش

* * *

جماعتی است که گر خردلی زافکارش	به شط دجله فتد، تیره سازد و کدرش
به هر نفس به دموکرات تهمتی بندد	به یک دقیقه نماید به شهر منتشرش
ولی مفاصد اعمال خویش را سازد	به حقه بازی همچون ضمیر مستترش
کند مبارزه با هر کجا نفوذی هست	برای اینکه نماید به خویش منحصرش
اگر نه حاصل ملک است شیطننت، بهلول	چه باعث است که ایمان شده است محترکش

فوق‌العاده بهلول.

مکتوب بهلول دیوانه، از زندان مریضخانه

این بنده مایه خنده در زمان هارون الرشید، آن وقتی که لولئین خلفای عباسی خیلی آب می گرفت، آنوقتی که برو بروی استبداد بود، در شهر بغداد خود را به دیوانگی زده، لودگی، شیوه کرده، حق را به مسخره گی می گفتم تا اینکه اجلم رسید. دمم را روی کولم گذاشتم و به آخرت رفتم. آنجا هم هر وقت یکی از صلحا را می دیدم با صورت نشسته و رخت کشیف، از این دنیا می آید، یا درویشی با لباس پاره و سرشانه نکرده، پای دیوار برزخ، چرس می کشد، آنها را دست می انداختم. یا می دیدم یک مستمند و طنفروشی از دست مار و مور جهنم زوزه می کشد، تقلیدش را در می آوردم. عاقبت اهل آن دنیا از دستم ذله شدند. چند نفر رند میانشان بود. گفتند خوист یارو را به یک بهانه دکش کنیم. این بود که به خیال پختن من و فرستادنم دوباره به این دنیا توی جلدم افتادند و گفتند: نمی دانی! ایران مشروطه شده و حرف حق را بدون ترس، همه می گویند. من خام، گول خورده، به این امید به این دنیا برگشتم. باز خود را به خلی زدم. تا روز شنبه ۱۶ ربیع الاول در صورتی که دیوانه بازی در آورده، در کوچه و بازار می گشتم، نظمیه عاقل، یخه مرا گرفت که باید تو را به مریضخانه ببرم. هرچه گفتم خودت دیوانه تر از منی، قبول نکرد و گفت حرفهای تو به مسیو پیرم خان برخورده. هرچه گفتم بابا این را باید وزارت معارف بگوید یا وزارت داخله حکم بدهد که مرا بگیری، جواب دادند رئیس، معتقد به سلب مرکزیت است.

مرا بردند کند به پا و زنجیر به گردنم گذاشتند. آن وقت فهمیدم زندان یک دستی به من زده بودند. ایران مشروطه، طرف نسبت با عهد هارون الرشید نیست. در آن وقت دین اسلام که امر به معروف را واجب کرده، مثل قانون اساسی که آزادی مطبوعات می دهد، کهنه نشده بود. اولیای امور آنوقت بغداد، مثل روسای حالیه تهران، بد دماغ نبودند. وزرای آنوقت، از مجلس اختیارات تامه نگرفته بودند. آنوقت، وزرا نمی گفتند ما قانون اسلام نمی دانیم و به محسوسات و تجربیات خودمان، کار خواهیم کرد. باری ما نفهمیدیم، گول خوردیم که دوباره رجعت کردیم. حالا هم راه آخرت باز است، باز می گردیم به بهشت که «اعتدالی» آنجا پیدا نمی شود. اما بالا غیرتاً، از ملت خواهش داریم چند سوال از خواجه پیرم و یا آمر او بکنند:

اولاً - اگر روزنامه بهلول واجب التوقیف است، در صورتی که مدیر مسئول دارد، مطبعه مروی را چرا توقیف کردی و به مسلمان، بی خود ضرر زدی؟ این مطابق چه قانون بود؟

ثانیاً - میرزا حسن، مصحح مطبعه را چرا حبس کردی؟ او که دموکرات نبود.
ثالثاً - بگو ببینم تو به بهلول چند ایراد بیشتر نداشتی: یکی می گفتی کاغذ روزنامه‌ها چرا نمره هفت است. چرا رنگ شکل ۲ را سرخ کردی که علامت انقلاب است. چرا دو سه تا نقطه در عبارت افتاده، مردم نمی توانند بخوانند. غیر از اینها که ایراد شرعی و عرفی به او نداشتی. او که حاضر بود این ایرادها را رفع کند.

بعد از همه این حرفها، خواهش کنند شوخی را کنار بگذارد. بد معاملگی نکند. پانصد ششصد نمره روزنامه ما را گرفته یا خودش را یا پولش را بفرستد. اگر نه به محض خلاص شدن، به مدعی العموم، عارض خواهیم شد. به شرطی که عرضحال را رد نکند و نگوید چون وزرا اختیارات تامه دارند، قبول نمی کنم. در هر صورت، دو اسبه بر اسب ترکمانی سوار شدن و با پنج تیر آلمانی دوربین دار، بهلول دیوانه را نشان کردن، آدم را چهره نمی کند.

مدیر مسئول: شیخ علی عراقی

دست از پا خطا پسر نکند!

بہلول ۸-۲۸ ربیع ۲- ۱۳۲۹ ه. ق

گفت با پور مرد کهنه پرست	که کت و پار دسوبه برنکند
بر نتابد سبیل و با ماشین	کوتہ از بیخ موی سرنکند
نسراید حدیث مشروطہ	بدر خویش خون جگر نکند
در جراید مقالہ ننویسد	نام خود در جہان سمر نکند
بہر قطع درخت کهنہ کبر	از قلم تیشہ و تبر نکند
پای ننهد بہ کنفرانس و میتینگ	گفتگوی ز خیر و شر نکند
ہر چہ بیند ز ہیئت وزراء	لب بہ تنقید و بحث تر نکند
با دموکراتہا قدم نزنند	پشتی صنف رنجبر نکند
فعلہ و کشتکار و کاسب را	از حق خویش با خبر نکند
نخرد روزنامہ بہلول	مدح ایران نو ^۱ دگر نکند
چنتہ پابرنہ ^۲ نستانند	کسب اخبار بحر و بر نکند

-
۱. ایران نو، روزنامہ ارگان دموکرات ہا کہ سر دبیری آن مدتها با محمد امین رسولزادہ بود، وی از همکاران قلمی ہفتہ نامہ فکاهی ملا نصرالدین بود، رسولزادہ چندی بعد از ایران اخراج شد.
 ۲. چنتہ پابرنہ از ہفتہ نامہ ہای فکاهی و ناشر افکار جناح چپ حزب دموکرات بود، شعرهای بسیار روان و موفق این ہفتہ نامہ بہ روایت استاد محیط طباطبایی از لاهوتی است.

نکند پا به کفش درویشان	شکوه از دست مفتخور نکند
آنچه در عمر خود نکرده پدر	تا دم واپسین پسر نکند
گفتم: اینهاست مقتضای زمان	نتوان گفت یک نفر نکند!
گفت: انسان زجنس حیوان است	شاید از ضد جانور نکند
از زمان ابوالحمار بزرگ	تا ابد (مرد حس مگر نکند)
کارهایی که کرده آن مرحوم	غیر از آن هیچ کره خر نکند!

«تنبیه» در شماره ۲۱ خود به پاسخگویی بهلول برخاست وزیر عنوان ادبیات سرود

ایکه خواندی مرا تو کهنه پرست	چون منی این سخن ضرر نکند
می پرستم منی آن خدای قدیم	که جز او خلقت بشر نکند
شرع و دین است مسلک و راهم	هیچکس زین رهم به در نکند
کس نگوید به هیچ خوش پسری	که کت و پا ردسو ببر نکند...
.....	

که پس از کراوات بستن و... در چندین بیت تنبیه ادامه می دهد که
هر چه خواهی در این لباس بود خاصه گر طاعت پدر نکند

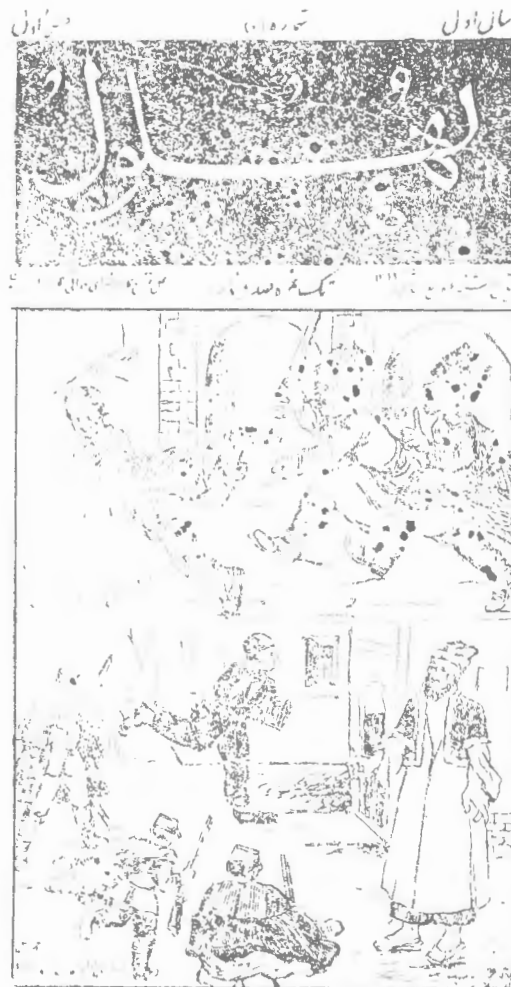
که در نتیجه به انحراف کشیده می شود و...

نونهالی چنین به تیغ و تبر	از چه قطع کهن شجر نکند؟
کنفرانس [و] مینگ از پی اوست	او چرا اندران مقرر نکند؟
به چه علت مقاله ننویسد	خویش را از چه مشتهر نکند؟
رنج ها برده اند در کارش	از چه پشتی رنجبر نکند؟
زان سمن زاره کشت کاران را	ظلم باشد اگر خبر نکند
نچشد طعم شهد آزادی	هر که با او شبی سحر نکند
تا ز ایران نو ^۱ نگوید مدح	دامن خویش پر گهر نکند
پر کند چننه اش اگر بهلول	شاید اندیشه دگر نکند
چننه ^۲ را هیچ نیست در چننه	خویش را به که چننه خر نکند
مرد درویش بی سرو پا را	خسته دل هیچ جانور نکند

مفت اگر میوه‌ای ز باعش خواست
ره به درویش مفت خور ندهد
ای سحن باف مرد هرزه‌درای
با خبر باش تا که دانشمند
به ادب کوش تا که طبع منت
کانچه گفתי تو هیچ گاو نگفت
باغ را کو گشاده در نکند
تا از شکوه انقدر نکند
حنظلت کار نیشکر نکند
دست در کام شیر نر نکند
در دل دیده نیشتر نکند
والچه کردی تو هیچ خر نکند

«بهلول» در شماره ۱۱ خود توهین و هتاکی «تنبيه» را نکوهش کرد و به پاسخ

برخاست.



رجز اعتدالیون

۱ شنبه ۱۷ ربیع ۲ - ۱۳۲۹ هـ. ق

به هر دسیسه دموکرات را خراب کنم
که تا ز غصه دل حامی اش کباب کنم
به قلع و قمع دموکرات ها شتاب کنم
نه کم ز شرمم، ریشش به خون خضاب کنم
دهم، نه شرم ز تاریخ بی کتاب کنم
بهانه جویم و بی پرسش اش جواب کنم
به زیر خره نهان روی آفتاب کنم
کنم به ضدش، بگذار ناصواب کنم
ستم به حزب دموکرات بی حساب کنم
وکیل خویش ز اشراف انتخاب کنم
به محبسش کنم و بی حدش عذاب کنم

گرم بباید صد کار ناصواب کنم
چنان به رنجبر بی نوا نمایم ظلم
اگرچه تنبلیم شیوه است در همه کار
اگر حسین و علی در میان ایشان است
در این عمل نه به وجدان و حس اهمیت
به هراذاره که بینم یکی دموکرات است
چو آفتاب اگر بی گناهی اش روشن
هر آنچه کرده دموکرات، گرچه هست صواب
نبوده است حسابی به کار من هرگز
به زعم حزب دموکرات، چند ماه دگر
به ضد مسلکم ار گفتگو کند بهلول

بار دیگر «بهلول» کارش به توقیف کشید، توقیف اول مربوط به شماره ۵ بود و توقیف دوم مربوط به شماره نهم بود که بهلول بار دیگر اقدام به چاپ فوق العاده در ۲ صفحه نمود. بهتر است از خود بهلول بشنویم:

فوق العاده بهلول.

داد و بیداد بهلول دیوانه از روی سنگ یا از زیر سر پلیسها

خوانند گانه بهلول برای خواندن نمره ۹ اشتها را صاف کرده اند و بجهت اینکه در موقع خنده مثل مدیو روزنامه عصر زشت نشوند دندانهایشان را خوب شسته بودند اما بدبختانه گوش بزننگ و منتظر ماندند. و روزنامه بیرون نیامد علتش توقیف عجیب و غریب و نوظهور بوده! باز هم توقیف؟ خدا مرگ بدهد توقیف را.

تفصیل توقیف از مقالات خود روزنامه مضحک تر است بخوانید و بخندید. در نمره ۹. به جهت اینکه مراتب ترقی اشخاص را بنظر عموم برسانیم و بفهمانیم که یک نفر کوتکشی هم اگر زحمت بکشد و دو سه مثقال شارلاتانی داشته باشد ممکن است شاه شناس و بعد هم روزنامه چی بشود. یک شکلی کشیده بودیم که چهار حالت داشت. حالت اول - یک نفر در سن پنجسالگی از درخت بالا رفته تخم از لانه برمی داشت، اینکه عیبی ندارد! بالا رفتن از درخت ورزش است و تخم مرغ را هم وقتی بردارند مرغ پیدا نمی شود جیک جیک کند خوابها بیدار شوند، این مطلب که در این اوقات خصوصا به عقیده اعیان و اشراف ثواب است.

حالت دوم - همان آدم در سن بیست و پنجسالگی دو تا ظرف حلبی دست گرفته میگوید آ..... ی..... فت لامپا. این هم که بد نیست! کسب می کند. الکاسب حبیب الله نفت هم مال التجاره روسیه است که امروز در مملکت ما حامی خیلی دارد. همه

ایمان و بعضی شاهزاده‌های بزرگ یا تبعه روس هستند یا تحت حمایت او، در حقیقت هم نشان دادن فروش مال التجاره روس موافق نزاکت و اسباب تقویت حسن روابط است و هم طهران جزو منطقه نفوذ روس است و انگلیس‌ها از این بابت نمی‌رنجند.

حالت سوم - همان مرد در سن ۴۲ سالگی پیش محمد علی میرزا رفته در صورتی که شاه مخلوع اخمش را تو هم کرده آن چهل و دو ساله پوزه را پیش داده می‌گوید به اقبال همایونی همه مفسدین دفع خواهند شد. این مطلب هم بجائی بر نمیخورد، اولاً دلجوئی از یک دل شکسته است که خیلی ثواب دارد، ثانیاً شاید مقصود او از مفسدین دموکراتها بوده باشد آنهم عین مقصود دولت است.

حالت چهارم - همان شخص نشسته چیز می‌نویسد و بالای اتاق نوشته اداره روزنامه بعد از ظهر اینهم مطلبی نیست آن شخص که اعمال وزرا را تنقید نمیکرده ما هم ننوشته بودیم دموکرات است تا بگوئی دموکرات نباید چیز بنویسد. اتفاقاً یک آتش بجان گرفته به میرزا آقا مدیر عصر خبر می‌دهد، او هم شکل خودش را در این آئینه دیده. از انجائیکه سابقه اعمال خود را بهتر از ما می‌داند از رسوا شدن متوحش شده دوستانه بنظمیه مینویسد که به حکم خودش بهلول را توقیف کنند گویا هم محرمانه گفته است افتضاح من افتضاح مسلک اعتدال علیه السلام است رئیس نظمیه هم که قانون نمیداند و به محسوسات خودش عمل میکند. یا یک نفر اعتدالی چیزی به او بگوید، چطور میشود اطاعت نکند؟ مخصوصاً اعتدالی که به دموکراتها فحش میدهد و تهمت میزند قولش مطاع است و حرفش مسموع.

حالا دو مطلب داریم یکی به اقامیرزا اقا میگوئیم یک شکلی اتفاقاً شبیه به تو شده اگر تو پاکی مثل دموکراتها که هر چه تو و هم کارهای بی‌شرمت به آنها بد می‌گوئید اعتنا نمی‌کنند. هیچ نترس! ما که اسم تو را ننوشته بودیم، ما که نگفتیم تو در روزنامه وست مینیستر گازت لندن بتصدیق کارهای محمد علی میرزا مقاله نوشته بودی و ما مثل مستر برون Brown نکردیم که (در کتاب خودش از صفحه ۱۱۶ تا ۱۱۷ شرح حالات تو را درج کرده) ما که ننوشته بودیم تو از طرف شاه مخلوع به اروپا بعد به عتبات رفته بودی و بعضی از سر جنبان‌های اعتدال آنوقت در عتبات بودند در مکاتیشان این مطلب را ذکر کرده‌اند. ما که حرکات تو را در تبریز ذکر نکرده بودیم که به شرف تو بریخورد. آی شرف! ما که مثل روزنامه حشرات الارض سر ترا به تن حیوان نگذاشته بودیم که ارکان اعتدال وجودت را بهم بزند! این حرکت چه بود؟ اگر نمیخواهی رسوا

شوی سر بسر مردم نگذار! ما بتو کاری نداشتیم حالا که میخواهی خودت را رسوا کنی بکن عریضه هم از دست خودت بعدلیه بده که شرفت را خودت برده‌ای.

ثانیاً به نظمیه میگوئیم — آقای نظمیه! شما از طرف ملت پول میگیرید یا از اعتدالیون؟ شما حفظ قانون اساسی را باید بکنید یا هوا و هوس اعتدال را؟ اگر اختیارات تامه منحصر به وزرا نیست و فرد فرد اعتدالی اختیارات تامه دارند لازم نبود بواسطه یک عمل خلاف قانون دولت جدید و نظمیه مملکت مشروطه را ننگین کنی! می‌خواستی بگذاری خودش برود توقیف کند تو تابع وزارت داخله‌ای یا میرزا آقا؟ تو باید به حکم وزارت داخله یا عدلیه روزنامه را توقیف کنی یا من عندی؟ و بقول هر نکره پلیس را که از دولت مواجب میگیرد و باید خانه‌های مردم را حفظ کند توجه حق داری بجهة خواهش یک نفر چندین روز در مطبوعه مروی بخوابانی؟ ملت جاهل است از جهل ملت نباید استفاده کرد اگر از قلم میرزا آقا میترسی اولاً مطمئن باش تا تو اعتدالی هستی هر گناهی بکنی او ثواب جلوه خواهد داد و اگر هم تهمتی بتو بزنند ما خودمان برای رد همه تهمت‌ها حاضریم.

بالاخره اگر تو بی‌غرضی و نوکر ملتی نه نوکر مسلک اعتدال، چرا روز نامه تنبیه که اینهمه دروغ و تهمت مینویسد و هتک شرف از نظام و یکدسته صاحب منصب محترم میکند توقیف نمیکنی؟

اینها را نوشتیم. اما ما نمیتوانیم بگوئیم نظمیه خلاف می‌کند پس لابد حکمتی داشته. آها!!! فهمیدیم شاید نظمیه میگوید آن بچه که بالای درخت دزدی میکرده میبایستی که یک پلیس هم بکشی که یخه‌اش را گرفته تا ضمناً فعالیت نظمیه هم معلوم شود.

ایراد دیگر اینکه ظرف نفت فروش قیف نداشته و ممکن بود نفتش بریزد.
ایراد دیگر آنکه محمد علی میرزا را محزون کشیده‌اید شاید او هم حالا بواسطه در فشار بودن دموکراتها خوشحال باشد و بنابراین این شکل مخالف واقع است.
ایراد چهارم اینکه روزنامه بعد از ظهر امتیازش هنوز داده نشده و نظمیه اسمش را هم در هر جا باشد باید توقیف کند.
پنجم به جز اعتدالیها که در آن نمره بود ایراد دارند آنرا هم ما اینجا مینویسیم تا مردم بخوانند و به بینند حق است.

ما بیم نداریم، که زنجیر گسستیم

اشراف! گذشت آنکه تو آسوده زهر کار
 حیوان صفت از زارع بیچاره کشی کار
 از خواب گران رنجبران چشم گشودند
 امروز دگر بستن این صنف به افسار
 این صنف، کنون طوق اسارت بشکسته
 در اخذ حق خویش بکوشند به اصرار
 دیگر نبری مال زن و مرد به غارت
 از خواب کند رنجبران را همه بیدار
 گر خصم زند طعنه به آمال دموکرات
 بس طعنه شنید احمد مختار ز کفار
 با آیت قرآن چه کند شبهه ابوجهل؟
 در عهد سلف حل شده، گر خوانده‌ای اخبار
 ما بیم نداریم زاعیان و زاشراف
 داریم حق مسئله را تا زبردار
 بهلول! مده گوش به ایمان و بگو راست
 جمازه به رقص آید از آن و فکند بار

بنشسته به تالار
 با سخره و بیگار
 آن نیست که بودند
 کاری شده دشوار
 زنجیر گسسته
 در کوچه و بازار
 با زور صدارت
 آزادی افکار
 از جهل و خرافات
 ما را نبود عار
 این مسئله سهل
 نتوانیش انکار
 با آن همه لاف
 بی واهمه اظهار
 این نغمه که برخاست
 از قدرت دادار

جواب مهملات تنبيه^۱

بہلول ۱۱

۷ ج ۱ ۱۳۲۹ هـ. ق

یاوه گویی بی ثمر نکند
 قیمت شعر خود هدر نکند
 نام یزدان داد گر نکند
 مسلمین را زره به در نکند
 غرض خویش جلوه گر نکند
 مذهب و شرع را سپر نکند
 خویش را خسته اینقدر نکند
 وانگهی زیر برف سر نکند
 عیب اشخاص با بصر نکند
 عالمی را از آن خبر نکند
 مفتضح پاره جگر نکند
 هزل و دشنام درج در نکند
 طبع، آن مرد بی هنر نکند
 مغز را خسته و پکر نکند
 راست گوید که گاو و خر نکند

گفت مردی به شاعر تنبيه
 مدح اعیان کند برای صله
 مشتبہ بنا رسوم کهنه زشت
 به حیل، همچو شیخ فضل اله،
 در لباس شریعت اسلام
 چون به جنگ تمدن آرد روی
 با ترقی نیفکند پنجه
 نفرزد چو کبک دم به هوا
 در حقیقت، گر اوست کهنه پرست
 پسرش هر چه هست خود داند
 هست فرزندی پاره جگرش
 به ورق پاره پر از هذیان
 سخنان منافی ناموس
 دیگر از مهملات لاطایل
 آنچه من کرده ام، نکرده است او

او شغال گر است، بیهوده
تنفذ طبع او به دیده و دل
گفت شاعر: ز بدو مشروطه
مفتخور بوده ام من و امروز
در دل مردمان این دوره
زان شدم دشمن تجدد خواه
فرض کن طبع من خری باشد
تو چه گویی به یاد آب و علف
خویش را وصف شیر نر نکند
نتواند که نیشتر نکند
کسم اعطای سیم و زر نکند
اعتنا کس به مفتخور نکند
مهملا تم دگر اثر نکند
دل زید نامیم حذر نکند
که برش فرق خشک و تر نکند
نمکند جفته، عرو عرو نکند



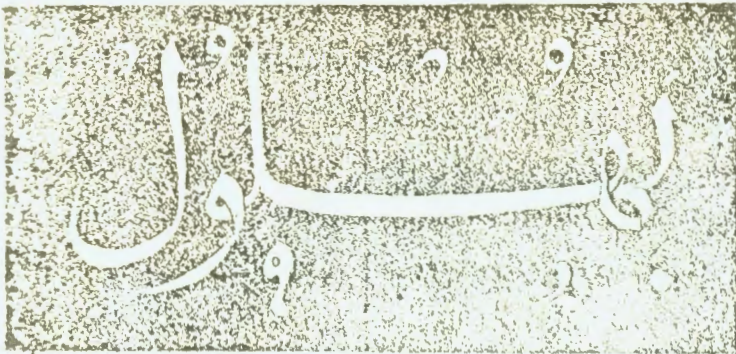
دهید مژده دموکرات حامی ضعفاست

بهلول ۱۲

۱۴ ج ۱۳۲۹ هـ.ق.

برون دویده، گریبان دریده، ازخانه
زنند سنگ همی کودکان دیوانه
از آنکه مأمن دیوانه است ویرانه
پی مبارزه قدراست کرده مردانه
شده است مست و کشد نعره‌های مستانه
فریب و شبهت؛ دام و نویدشان دانه
سزد که سوزم گردت بسان پروانه
که بلبلان را آواره سازی از لانه
که ظلم‌های توشراً روا بود یانه؟
کجا شدند هنرپیشگان فرزانه؟
که نزد بهلول، این قصه‌هاست افسانه!

فلان فلان شده بهلول گشته دیوانه
به روی سنگش توقیف کرده‌اند، بلی
چو دید ایران ویران، به این زمین آمد
خجسته حزب دموکرات؛ حامی ضعف،
زجام دوستی رنجبر به بزم امید
دل عوام چو مرغ است و اقویا صیاد
تو ای دهاتی بیچاره! شمع مملکتی
مگر نترسی از انتقام حق، ای زاغ!
یکی بپرسد از آن زورمند حق شناس
فریب دشمن خود از چه می‌خورد ملت؟
نگر زحشمت اشراف و قدرت اعیان



تاریخ شنبه چهارم چوین اولی ۱۳۲۹ تک نفره صد و بیست و یک اداره بخلولی و نیم علی اکبر خان و استرالی



سابق از حالا باید شش نفر دیگر را تمام و شروع کنید و خوب یاد بگیرید تا موقع امتحانات چیزی بی نماند که درست است این شش بر نیایم تمام زحمت دو ساله در خواهر دقت آیین آخرین تبریز کش است

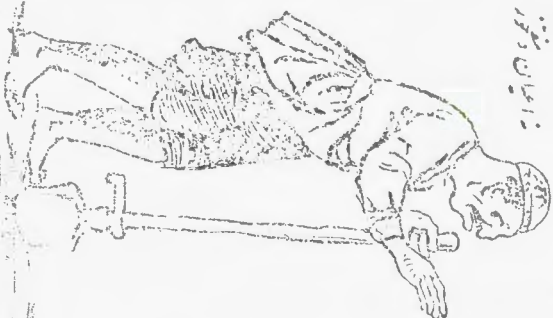
از کسب روزنامهجات مندموکرات

اوان دوست و مکررات :



با یقین دهن بر این نمیدانید از حرکت شما و یکدیگر که در آن هنگام از هر دوستان بگریزید

زادگان و دختران



برای اینکه چه کاری کرده ؟



(مطالع برزخ است و این است)

غارت کنند خلق، زہر سوی و ہر طرف

بہلول ۱۳

۲۱ ج ۱ ۱۳۲۹ ہ.ق.

دزد و دغل زیک جہت، اشراف یک طرف
دین مبین زیک سو، انصاف یک طرف
لعنت بہ ما فرستد اخلاف یک طرف
نالسم ز شور بختی اطراف یک طرف
سوء ادارہ یک طرف، اشراف یک طرف
بدبخت کردہ، غفلت اسلاف، یک طرف
یک جابہ زار عین و بہ اصناف یک طرف

یک جا کند چپاول و احجاف یک طرف
شد مستمر زتہمت و تکفیر معترضین
نفرین کند روان نیاکان زجانبی
گیریم بہ روز تیرہ مرکز زیک جہت
مالیہ^۱ را نمودہ پریشان و ورشکست
یک جا اسیر ظلم نمودہ است جہلمان
اعیان پرست بین کہ کند امر مشتبہ؛

۱. وزارت دارایی، ادارہ دارایی.

هشدار

از عمر مجلس دوم زمانی کوتاه باقی مانده، ناصر الملک نایب السلطنه سر رشته دار است و از راهبران حزب اعتدالیون. درگیری دو حزب همه جا گستر شده و اعتدالیون در هماوردی با سخنرانان و قلم بدستان دموکرات چاره‌ای جز به کارگیری چماق تکفیر ندارند، زمینه سازی‌ها آغاز شده، و نخست لیدر حزب دموکرات، سید حسن تقی‌زاده، با فتوای آخوند خراسانی تکفیر می‌شود، بهلول را بیم راهزنان کمین بسته است و نگرانی خلق خفته.

بهلول ۱۴

۲۸ ج ۱ ۱۳۲۹ هـ.ق.

زبیم حادثه فریاد می‌زند چاوش:
پراست دره و ماهور از سباع و وحوش!
ترا نشاید در خواب بود، چون خرگوش!
به پای خیز و به تن جامه و سلاح بیوش
ازین به بعد کشی بار دزد را بر دوش
مکن تائی و جز گفته صرف ره مینوش
مکن اطاعت دد، ور بود به شکل سروش
اگر نه پنبه غفلت برون کنی از گوش!
اگرچه دوزد هشیار بهر او پاپوش!

شب است و قافله افتاده خفته و مدهوش
که رهزنان به کمین، سیل جاری از کهسار
چو چنگ دودندان کرده تیز خرس و پلنگ
به خویش آی و برافروز مشعل دانش
اگر بگیرد از دست زاد و راحله‌ات
ز جای خیز و کمر راست گیسو تیز بتاز
فریب غول مخور، ور بود به صورت خضر
به گوش، بنده، صفت، حلقه‌ات کند دشمن
برهنه پای، چو دیوانگان، رود بهلول

در کارزار احزاب، سه جریان عمده درگیر مبارزه بایکدیگر بودند، دموکرات‌ها خواستار پیروزی وسلطه سیاسی بودند، در برابر این جنبش، اعتدالیون برای حذف سیاسی رقیب خطرناک، با ارتجاعیون به تفاهم رسیدند، بهلول می‌داند که زمان سیاست به نعل و به میخ زدن و انتخاب بین بد و بدتر گذشته و باید جبهه‌ها را مشخص کرد، زیرا مخالفان نیز مدتهاست که به این نتیجه رسیده‌اند. اعتدالیون نخستین یورش علنی و رسمی را با اخراج محمد امین رسولزاده، سردبیر ایران نو می‌آغازند، بهانه نیز ظاهرپسند است، تقاضای دولت روسیه تزاری مبنی بر اخراج رسولزاده! وی که از یاران قلمی ملانصرالدین و از سوسیالیست‌های فعال قفقاز بود پس از پیروزی انقلاب مشروطه به ایران کوچید و ایران نو را به مثابه ارگان تئوریکی حزب دموکرات پی افکند. بهلول در شماره ۱۵ خود نسبت به این تهاجم مخالفین واکنش نشان می‌دهد و نه تنها در چکامه «سرو ته یک کرباس» که در «استخراج از کهنه مقوم بهلول» و در «شماست گنهگار مبهوت از عالم برهوت» نیز به افشاگری از رقیب می‌پردازد.

سرو ته یک کرباس

بهلول ۱۵

۱۵ ج ۱ ۱۳۲۹ هـ.ق.

گفت روزی به بنده ناچیز	آنکه سر دسته رنود بود:
اعتدالی ز ارتجاعی به	کشف این سرم از شهود بود
ز آنکه آن با حکومت ملی	دشمنی سرکش و عنود بود
گوید این دیگری: که اصلاحات	بهر این مرز و بوم، زود بود!
آن یکی، امر می‌کند به هبوط	این یکی، مانع صعود بود
ارتجاعی است رنگ این وان را	از ستبداد تارو پود بود
آن طرف سرب به سر زیان باشد	این طرف یحتمل که سود بود
گفتم: این ادعا بدان ماند	که کلیمی به از جهود بود

گر مرا کشته‌ای نخواهم گفت
که کهر کمتر از کبود بود

بهلول، بوی حکومت نظامی ناصر الملک را حس می کند و درست و بجا زمینه چینی اعتدالیون را تشخیص می دهد. اعتدالیون برای سرکوب مخالفین و غلبه بر بحران سیاسی به جستجوی مشروعیت سیاسی اند، حکومت نظامی تنها راه گریز از بحران حاکمیت است.

حکومت نظامی

بهلول ۱۶

۱۹ ج ۱ ۱۳۲۹ هـ. ق.

خواهند حکومت نظامی
این ملت بی نوا تمامی؛
چون آل علی به دست شامی
بی واهمه رشته غلامی
هر جا بینند مرد نامی
بنندند ابواب شادکامی
هر پخته ستایش به خامی
بی مدرک این گروه عامی
خر خسته شود ز بی لگامی

گویند که دسته ای زجهال
تا مثل زمان شاه مخلوع
باشند اسیر دست قزاق
بر گردنشان نهاده حکومت
مشروط طلب کنند توقیف
در ضمن به فرقه دموکرات
بهلول گر این سخن پذیرد
فرضاً که بوند چون بهائم
عاقل نکند تصور این راک

بهلول همچون مجله «ملانصرالدین» بر این باور است که طنز رسالتش بر خندان مردم نیست، که گاه نیز باید بگریاند. طنز باید آموزش بدهد، طنز باید با خرافه پرستی به مبارزه برخیزد و با رسوخ در باور مردم، علم را جایگزین جهل کند و اختیار را گزینه جبر. طنز باید اندیشه داشته باشد. وزن ریتمیک شعر چشمگیر است.

یک اشاره هم کافیت!

بهلول ۱۷

۲۶ ج ۲ ۱۳۲۹ هـ. ق.

دیوانگی بهلول، گل کرده دوباره
اشراف پرستان را، بنگر که زهر سو
هر جا نگری بینی، از آتش بیداد
ظلمی که با ما کردند، این دسته اعیان
نه شرم زحق دارند، نز پیر و پیمبر
چون یار ضعیفان است، بیچاره دموکرات
تکفیر کنند او را، گاهی به محافل
زارع زچه رو باشد، پیوسته گرسنه
تا چند ترا گرم است، با جهل میانه
بدبختی ما مردم، از تنبلی و جهل

گوید سخن حق را، با کوس و نقاره
بر رنجبران زار، تا زند سواره
بر خرمن بدبختان، افتاده شراره
در وهم گنجند باز، ناید به شماره
بستند زهرجانب، بر ماره چاره
خواهند بیاویزند، او را به قناره
اخراج کنند او را، وقتی زاداره
تن خسته و دل مجروح، با جامه پاره؟
کی به خطاگیری، از علم کناره؟
نز کثروی چرخ است، نه جرم ستاره!

بهلول! سخن کوتاه، بس کن که حکیمان

گفتند که عاقل را، کافیه است اشاره

هیئات!

بهلول ۱۸

۷ رجب ۱۳۲۹

در خلق اثر نماید، هیئات!
انباشته بود به خرافات
عساری ز حکمت و ادبیات
سر تا به پا وجودش مرآت
دارد بدون شبهه منافات
بی حس چراست همچون اموات؟
هر لحظه می نماید اثبات
بی مصرفند و بی هنر ولات
کام خود از خدا به مناجات
در عیش بگذرانند اوقات؛
وزشام تا سحر به خرابیات
ور نیستش لیاقت ثبات
کوتاه کرده دست مجازات
خود تروریست و کافر با لذات!
هان مهحف و مرام دموکرات

بهلول! هرگز این ادبیات
کی حق فرو رود به سری کو
بیگانه از علم و فنون است
تصویر جهل و بی هنری راست
با این دماغ حکمت و اندرز
گر زنده است ملت ایران،
ناقابلی و پستی خود را
یک زمره تن به ذلت داده
عاطل نشسته دائم و خواهند
یک دسته راست نام بزرگان
از صبح تا به شب به ملامتی
هر یک طمع کند به وزرات
از دامن بزرگیشان زور
خوانند یار رنجبران را
ای بی خرد گروه مزور

شد ملت ستمکش ایران
 ما را دو سال^۱ وقت تلف شد
 اشرافی از حکومت ملی شد
 ایران مریض جهل و طبیبش
 جاهل چو شد طبیب، گریزد
 هنگام انتخاب رسیده ست
 گر حامیان خود نگزینی
 این دسته هیچگه ننماید
 هرگز نخواهد آنکه به کشور
 شایع شود رسوم مساوات
 گر گول این گروه نخوردیم
 شاید شود تلافی مفات!

پایان دوره دوم نمایندگی مجلس فرا رسیده و بهلول، طنز پرداز دموکرات، بیهوده دل به
 انتخابات بسته است، زیرا که ناصرالملک انتخابات را تعلیق و مجلس را تعطیل و چنانکه بیاید،
 بخصوص مطبوعات دموکرات را تعطیل می کند.

در این سروده، سنگینی سبک و گذر آهسته کلام محسوس است، سبکی که وزن اندزهای
 شاعر اسمعیلی را تداعی می کند، تقلیدی بجا و موفق تا آنجا که گویی خود ناصر خسرو است که
 سخن می گوید. فضای تنگ عروض برای تاخت و تاز آرمان و اندیشه محسوس است و شاعر را دربند
 کلام نگه می دارد. شاعر ناگزیر از رعایت قید وزن عروضی، ناگزیر از گزینش واژگانی است که
 وجودشان لزومی در معنی ندارند.

ای وای زین همه شلتاق

بهلول! ما گروه بد اخلاق
ما کی کنیم ترک خشونت
چون تربیت شوند گروهی
کز کودکی شنیده و گفته
معنی بی خرد را صورت
تنها ز شرح ارض شناسند
فارغ ز کسب و کار بخوابند،
راه معاششان ز تقلب
یا در خیال ثروت وهمی
یا بهر یک قران صله سازند
اشرافشان ز کبر و تفرعن
باشد به قصد شهرت، گاهی
در کیش شان منافع شخصی ست
در آفتاب زارع غم نیست
می رد اگر فقیر ز سرما
سوزند در بخاری مرمر
دنبال نان دوند ز تنگی
این زمره احتکار نمایند
لاغر شود ضعیف، چه باک است
مائیم در بطالت معروف
با ما مگور موز تمدن
ز اخلاق و علم گربه سر آید
باشد چنانکه در بر عامی
بیهوده است سعی تو بهلول!

بهلول ۱۹

۱۴ رجب ۱۳۲۹ ه. ق.

تأدیب کی شویم به شلاق؟
گر نرممان کنند به تخملاق
بد نفس و بد زبان و بد اخلاق
پیغمبرت ل: ق: ق
مفهوم بی هنر را مصداق
افسانه جزایر و قواق
خواهند رزق خویش ز رزاق
یا نیزه است و دبه شلتاق
گردند کیمیاگر و مشاق
شعری پر از دروغ و زاغراق
وز بخل و ظلم و سنگدلی طاق
یک شاهی ار نمایند انفاق
کفاره شکستن میثاق
این دسته راحتند به ییلاق
این اغنیا خوشند به قشلاق
چوب بلوط گردو به اتاق
بگذار خلق شهر چو عشاق
از بهر دخل خویشتن ارزاق
این اقویا شوند اگر چاق
وز سستی ایم شهره آفاق
ما نیستیم طالب و مشتاق
با ما سخن محرر و نطق
بحث از اصول و حکمت اشراق
بی خود چرا سیه کنی اوراق؟

ای وای ازین حسن و کمالی که تو داری

بہلول ۲۱

۱۲ شعبان ۱۳۲۹

با رنجبر، اشراف! جدالی که تو داری	سودت ندهد جاه و جلالی که تو داری
الحقہ کہ تویی در خور تعظیم و پرشش	با این هنر و علم و کمالی که تو داری
هم مسلک وهم دل بستانی تو وهم دین	بازور و نفوذ و زر و مالی که تو داری
باشد که کنی جذب و کشی مردم ایران	ای مار طمع، با خط و خالی که تو داری
مشروطه یکی چشمه صاف است و گل آلود	ایمان کند این آب زلالی که تو داری
آتش ده و پایش کن و غافل مشو از آن	تامیوه دهد تازه نهالی که تو داری
گر خود شب هجرت برسد، سود نبخشد	افسوس بر این روز وصالی که تو داری
انگور تو، ای تاک سعادت! نخورد کس	با دزدی این نره شغالی که تو داری

بہلول به جمعی کر و کودن چه تواند

حالی کند، این منطق لالی که تو داری؟

درست است که محمد علی شاه بر کنار شده، اما از او دفع شر نشده است، به روسیه تزاری پناه جسته است و در اندیشه لشکر کشی و یورش دیگریاره به مشروطه نوپا. بهلول نیز بی‌واهمه از شاه نوجوان و هواداران دیکتاتوری، آشکارا به محمد علی شاه می‌تازد و کشتن وی را مرده‌ای جانبخش می‌داند.

دشمن جان، فتنه و شر ممدلی

بهلول ۲۲

۲۰ شعبان ۱۳۲۹

خاک دو عالم به سو ممدلی	هو ^۱ که در آید جگر ممدلی ^۲
تا چه مصیبت به سر خیره‌اش	باز رسد، زین سفر ممدلی
جایزه در خور خدمت برد؛	آورد آنکس که سرممدلی
بس که به این سوی و به آن سو دوید	لنگ شده پای خر ممدلی
غیر زیان سود نبخشد به وی	این سفر پر خطر ممدلی
ملت بیدار! نما جنبشی	تا بکنی زود شر ممدلی
هر چه بود ننگ، پسندد به خود	فطرت پست و لچر ممدلی
فتنه و تدلیس و بدآموزی است	فن و کمال و هنر ممدلی
جان دهمش مرده و شرمنده‌ام	آرد اگر کس خبر ممدلی

اه به بتو بهلول! اگر می‌نهی
وقع به توپ و تشر ممدلی!

۱. هو کشیدن: برخی از دراویش که به نکدی روی می‌آوردند، اگر صاحب‌خانه یا دکانی از پرداخت صدقه خودداری می‌کرد، درویش که اغلب تهدید به هو کشیدن می‌کرد و باج را می‌گرفت، با بهره‌گیری از خرافه پرستی مردم به صورت زوزه کشیدن هو می‌کشید. گونه‌ای نفرین کردن.
۲. محمد علی شاه.

انقلاب پیام آور دگرگونی است و شعر نیز ناگزیر از پذیرفتن این دگرگونی است. شعر درباری رخت بر بسته و شعر مردمی در حال شکوفایی است. بهلول نیز می کوشد تا واژگان و اصطلاحات مردم کوچه و بازار را افزاری در طنز سیاسی کند. نخستین گام بهلول، در شکستن وزن - از زبان شاعر برزخ نشین «ابونواس» است. سبکی که پسین، آگاهانه یا نا آگاهانه، در «غزیه» های هدایت به ویژه در «وغ و غ ساهاب» و «علویه خانم» شکوفا شد و به گل نشست. بهلول می نویسد که ابونواس از اهلالی برزخ بود، و «اصلاً فارسی زبان نیست»، وی زبان فارسی را در برزخ یاد گرفته و از او خواسته که شعرش را در مجله چاپ کند.

پیامی از برزخ

بهلول ۷

نمره ربیع ۲ ۱۳۲۹

ای پیر استبداد دم بریده،	با پشت قوز و کمر خمیده!
گردن مکش، روی به ما بیاور	تا نخوری ز ما چک و کشیده
با دولت جوان مکن ستیز	ای پیر خر! عقلت مگر پریده؟
دست به گریبان مشو با آزادی	تا نشود پیراهنت دریده
فرضاً که افعی شده باشد آن مار	که مدتی در اودسا ^۱ خزیده
گر سر خود برون کند ز سوراخ	به سنگ ما سرش شود کوبیده
گهر ارتجاعیون ز جا بجنبند	مرده و زنده شان شود جنبیده
ز توپ حامیان شاه مخلوع	بی غیرت آنکه ذره یی ترسیده

چلصد هزار از این لوطی بازی ها

ابونواس دیده و شنیده

«ابونواس»

۱. محمد علی شاه به روسیه تزاری پناهنده شد و در اودسا سکونت گزید، او هیچگاه از کوشش در به قدرت رسیدن دوباره باز نایستاد.

با رشد و اوجگیری حزب دموکرات، اعتدالیون با انگ «کفر و زندقه» به مقابله برخاستند، روزنامه‌های اعتدالیون با اتهام بایبگیری، ضد مذهب بودن و دهریگری می‌کوشیدند تا مانع رو آوردن مردم، به ویژه طبقات میانی و تهیدستان، به سوی حزب دموکرات شوند، وجود تنی چند از روحانیون بزرگ نام در رهبری اعتدالیون این اتهام را سنگین و مؤثر می‌کرد. و در مقابله، حزب دموکرات به رد اتهام برخاست و در رسانه‌هایش کوشید تا به ریا و سالوسی و رو به صفتی اعتدالیون یورش برد و دین مدافع زارعین و رنجبران را از دین مفت خواران و اشراف تمیز دهد.

کجا رواست به اسلام، ظلم و جور و ستم؟

بهلول ۶

۲۳ ربیع ۱ ۱۳۲۹

که شیر شرزه ندارد ز روبهان تشویش
عقیده‌ایی که پسندیده است درهرکیش
به حق نچسبد بطلان، به صدتغار سریش!
نه مجتهد، نه برهمن، نه موبد و نه کشیش
به زیر پردهٔ تهمت دوماه یا کم و بیش
قضا به قهقهه خندد لجوج را بر ریش
شود مسلم، اگر اندکی کنی تفتیش
نصیب آن، هم‌منوش است و سهم این همه نیش؟
گروه رنجبران دلشکسته، حال پریش؟
به آستان توانگر، چو بند گان، درویش؟
گرسنه باشد پیوسته، زارع دل‌ریش؟
خبر برید سوی مصلحین خیر اندیش!
به زور واستد از گرگ خیره، جامهٔ میش!

دلا مترس زبید سیرتان کافر کیش
تراست مقصد و منظور، راحت ضعفا
چه باک اگر کندت متهم به کفر اشراف؟
حقیقت است دموکراس و به ضدش نیست
کند حقایق پنهان زچشم خلق اشراف
ولیک دست خدا پرده‌اش بدرد زود
بود شریعت ختم رسل دموکراسی
کجا به قرآن بنوشته مالک و زارع
همیشه مفت خوران شاد کام و خرم دل،
کجا پیمبر فرمود تا برد سجده
کجا رواست به اسلام، کز جفا و ستم
میان رنجبر و مفتخوار کشمکش است
رود به گردنه‌ای بهر رهزنی بهلول؛





خطر نزدیک شده، محمد علی شاه با یاری هواخواهان دیکتاتوریش در داخل، دست به یورش زده است، بهلول درمی یابد که باید حیثیت حریف را لکه دار کند، و چاره ای نیست جز سرودن هجو، اما این هجو سرایی برای بهلول عاقبت خوشی ندارد و پیامد آن توقیف یک ماه و نیم هفته نامه است.

ممدلی شاه نر، از همه لوسا سره!

بهلول ۲۳

۳ رمضان ۱۳۲۹

به گمانش که مگر خاک وطن آب کره!

او گمان برده که این ملت بدبخت لره!

امتزاجی زخر و یابو و گاو و شتره!

شاه مخلوع عجب پر رو و لوس و نر
کله چون کدوش، از طمع خام پره
دریها چون شبه است و به خیالش که دره
گر به شکلش نگری، هم دکل و هم یقره
به نجاست شده آلوده، شتابد به وطن

آن که بازیچه وطن بودش و دین و ناموس
از جهان هیچ نمی دید به جز دولت روس
بر دشمن شد و کردش زدنانت پابوس
همچو روبه که به خم رفته و گردد طاووس
باز خواهد بفریبدمان با حيله و فن

راست، در مزبله ظلم وجودش، جعل است
شخص او در ره اقبال و سعادت کتل است
جرم هستیش بر افلاک شقاوت زحل است
بر تن علم و هنر ذات کثیفش دمل است
اختلاطی بود از کرکس و از بوم و زغن

پس از یک ماه و نیم توقیف

سالارالدوله، گروه بزرگی از کردها و لرها را برای فتح تهران بسیج کرده است. در هرات مردم سلاح برگرفته‌اند و برای دفاع از آزادی و دستاوردهایشان آماده نبردند، پرم‌خان و سردار بهادر برای رودرویی با سپاه دشمن به سوی کارزار حرکت می‌کنند. روستای اغشاه آوردگاه طرفین است. در نبرد خونین، سرانجام سپاهیان سالارالدوله شکست خورده، باره را در فرار می‌یابند.

بهلول، در کشاکش یورش سالارالدوله برای برپایی دوباره پادشاهی محمدعلی میرزا به برد می‌اندیشد و ترغیب می‌کند:

خیز بکویم سر دشمن ایران به سنگ

بهلول ۲۴

۱۰ شوال ۱۳۲۹

باز بر اسلام گشت عرصه ز کفار تنگ
داد جفا و ستم به ملت اعلان جنگ
اگر نه ایرانیان به خود پسندند ننگ
باید حاضر شوند نبرد را بی درنگ

زینت پیکر کنند هم موزر و هم تفنگ
سازند آراسته، تن به قطار و فشنگ

چه باک اردیبهشت اگر شده فرودین؟
کشید اگر تیره ماه به بوستان تیغ کین؟
خزان گرفته کمان، نشسته‌اند در کمین
بهار دیگر کنیم عیان به روی زمین

بنفشه از روی خصم باید و اعدای دین
ز خون دشمن خوش است روی زمین لاله رنگ

عرصه پر شور رزم، بزمگه ناز ماست
غریو توپ کروپ، ترانه و ساز ماست
غزاغز پنج تیر، سرود و آواز ماست
مایه وجد و نشاط، شلیک سرباز ماست

مرگ به راه وطن، شاهد طنناز ماست
که در پی وصل آن دو اسبه تازیم خنگ

یکی بگوید زمن، به شاه مخلوع دون
قدرت آنکه که بود، هزار چندان فزون
به جنبشی ملت، کرد ذلیل و زیون
به خفت و عار و ننگ، شدی زایران برون

کنون که آورده باز، ترا به اینجا جنون
کودک آزادیت، مغز بگوید به سنگ!



حقوق ملت خود را فدای لیره کنند!

بهلول ۲۵

۲۷ شوال ۱۳۲۹

فغان زفرقه اعیان و زمرة اشراف	که روز ما را مانند شام تیره کنند
شوند داوطلب خدمت نظامی را	که بلع یک دوسه قاز از حقوق و جیره کنند
برای منفعت خود به حيله مردم را	در افکنند به جان هم و دو تیره کنند
به هر کجا که یکی ارتجاعی و مفسد	برای یاوری خویشتن زخیره کنند
حقوق ملت و ناموس دین و دولت را	فدای کیسه مارک و منات و لیره کنند
زبون شوند چو در چنگ قهر ملتیان	زبغض خارجیان را به ملک چیره کنند

برای بهلول آن مردمند دیوانه
که اعتماد بدین بدسگان خیره کنند

آه اگر از جا بجنبی، جنبشی جانانه کردی!

بهلول ۲۶

۲۵ شوال ۱۳۲۹

ملت ایران اگر یک همتی مردانه کردی	رشک مینواز صفا و نزهت، این ویرانه کردی
خصم را دست از گریبان وطن کوتاه گشتی	مردم این آب و خاک، از جنبشی مردانه کردی
گر رخ دلدار دانش یک نظر نادان بدیدی	خویشتن را گرد شمع عارضش پروانه کردی
مرغ عقل ما که از پرواز در جو تکامل	تن زندای کاش فکری بهر آب و دانه کردی
از می حب الوطن گرجامی ایرانی بخوردی	نقض عهد خود پرستی هم بدان پیمانه کردی
روح غیرت گر دمیدی در تن سرد بزرگان	جملگی را یار ایران، دشمن بیگانه کردی

گنج ها باشد در این ویرانه ایران که عاقل
گر بدیدی، حیرتش بهلول وش دیوانه کردی.

زجای خیز، برون کن ز کله ات افسون

بهلول ۲۷ و ۲۸^۱

شنبه ۷ ذیقعه ۱۳۲۹

بیاور از پی تپه‌یر ارتجاعیون
به آب عفو عمومی بشوی آن دستی
به رغم ملت اسلام و شیعیان علی
اگر شکستی دیده است طاق استبداد
منال رنجبر از قتل و غارت اشراف
زخویش دان اگر مال رفته و ناموس
چه، کارهای تو بر ضد حکمت و عقل است
ز گنج قارون گوساله ساخت بوالعجب اینک
چو آینه است جهان تو دوروی و کجروشی
دوای درد خود از من بخواه کاین دستور
بگیر غیرت و از جان گذشتگی و ثبات
از آن شود مرض فقر و ذلت زایل

ز عفو آب و ز اغماض کیسه و صابون
که از نتیجه اش آلوده گشته دست به خون
شفیع شمرو سنان باش و خولی ملعون
توضامنش شو و آن را بیایدار ستون
که این جماعت از هر تعرضند مصون
نه از جفای ستاره، نه گردش گردون
به حکم عقل شده بخت و طالعت وارون
ز مزد خویش تو گوساله ساختی قارون
برای تست فلک کجمدار بوقلمون
نه ابن سینا آموزدت، نه افلاطون
بریز حدت و جرئت در آن و کن معجون
از آن به صحت گردی و عافیت مقرون

اگر بمانی پیوسته لاابالی و شوخ
ترا زمانه چو بهلول می کند مجنون!

۱. در این تاریخ بهلول در ۸ صفحه به بهای ۲۰۰ دینار با شماره‌های ۲۷ و ۲۸ منتشر شد.

«بهلول» دریافته که زمان دیگر یار نیست، مخالفان برای حذف سیاسی دموکرات‌ها متحد شده‌اند و به دلیل پشتوانه سال‌ها حکومت طبقات مختلف مخالفان و آشنایی کامل حتی به زوایای روح ملت ناآگاه و دست پروده، مجالی برای ترقی خواهان نمی‌ماند. مخالفان بطور عهده دو گروه‌اند: ارتجاعیون که دشمن سرسخت هرگونه دگرگونی در ساختارهای مادی و فرهنگی‌اند و اصولاً مردم را باور ندارند، اینان در آثارشان «مردم» را «عوام» و شورشگران گاه‌گذاری تاریخ را «اوباش» می‌نامند. این باور چنان بار منفی داشته که هنوز هم در بین مردم، عوام به مفهوم ناآگاه و نافهم شایع است. ارتجاعیون تجربه‌ای طولانی و تاریخی در مهار و سرکوب مردم داشته‌اند. گروه دوم اعتدالیونند که می‌خواهند با ترفندهای امروزی‌تر به حکومت گذشته ادامه دهند، اگر گروه نخست باور دارد که اصلاحات اصلاً ضروری نیست این گروه باور دارند که زمان دگرگونی نرسیده و باید با رنگ و لعاب نوتری به حکومت پرداخت. اینک که دو گروه سیاسی متحد شده‌اند و زمام حکومت نیز در دست اعتدالیون است، باید برای پیروزی مطلق در انتخابات دسیسه چینی کرد. گماردن حکام زورگو در شهرهای دور و نزدیک و بهره‌گیری از اشرار و لومپن‌ها و آخر سر بهره‌گیری از چماق تکفیر در هنگام متمر نشدن تمام عوامل فشار و پیروزی نماینده رقیب.

اعیان به حيله خاسته تکفیر می‌کنند!

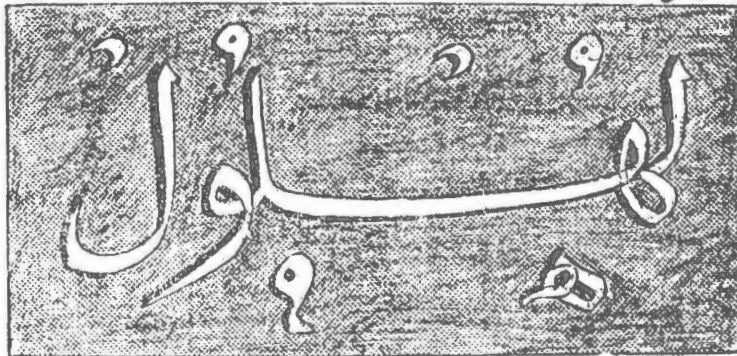
بهلول ۲۹

۱۲ ذی‌عده ۱۳۲۹

اشراف، باز حيله و تدبیر می‌کنند	روبه صفت دسیسه و تزویر می‌کنند
تا دستیار و یاورشان باشد و معین	اشرار و یاغیان را تطهیر می‌کنند
این قوم بی‌حیا، پی‌اخلال انتخاب	بس نقشه‌ها کشیده و تدبیر می‌کنند
زان جمله با نصب کردن حکام مستبد،	در شیطنت مگوی که تقصیر می‌کنند
تا منتخب کنند همه ارتجاعیان	نطق و خطابه خوانده و تقریر می‌کنند
مشروطه‌خواه منتخب‌ارگشت، باک نیست	او را به نزد عامه تکفیر می‌کنند
با ملت جوان به ستیزند و کشمکش	همت در این عمل طلب‌از پیر می‌کنند
هردم به نفع خویشان و مقتضای وقت	یک جامه کرده دربر و تغییر می‌کنند

بهلول! حق نگو! ره دیوانگان بپوی

کت عاقلان گرفته و زنجیر می‌کنند



پایان شبانه و صبحانه

یک هزار و سیصد و پنجاه

اداره روزنامه میراث علی اکبر خان کاردان





سن بیت ساکی قبل از کشیدن تریاک



سن بیت ساکی اول شیر کش



سن بیت پنج ساکی نوب شیر کش

(مطابق گزارش علی محمد بنطبع و سید)

بیار باده که رأی است دانه‌ای دو قران

بهلول ۳۲

غرة ذی‌حجه ۱۳۲۹

و گرنه کاخ عدالت شود زبن ویران
که شرح آن نتوان گفت با هزار زیان
سزد پیاده شوید آخر از خر شیطان
که می کشند وطن را به ورطه خذلان
گشوده دست تطاول، گشاده است دهان
نه پیرمیکده، نی می فروش و نی دهقان
دهد غریب سرودی به یاد این مستان
زند به آتش جهل و نفاق ما دامان
که تا رهاند ایران زدست این دزدان
چه می کنند در این مملکت به ما اعیان
خرند رأی در این شهر دانه‌ای دو قران
کند، خرابی ملک قباد و نوشروان؟
که ملک ایران اینگونه گردد آبادان!
نه اینکه رأی خرد او به پول در همدان!
بویژه زیره برد هدیه جانب کرمان

در انتخاب بکوشید مردم ایران
هزار نکته باریکتر زمو اینجاست
غرض بس است و جهالت بس و عدالت بس
رهی است پرخطر ایران، علی‌الخصوص امروز
هزار دشمن از بهر بردن ایران
نه شیخ عاقل و نی محتسب، نه واعظ شهر
چرا که محتسب شهر گشته باده فروش
رقیب نیز به شرب الیهودمان خوشنود
یگانه راه نجات است مجلس ملی
هزار تجربه کردیم و باز بی خبریم
سپس برای وکالت هزار حيله کنند
وکیل چون دو قرانی شود، کجا ترمیم
زهی تصور باطل، زهی خیال محال
وکیل باید دیندار و واقف اندر ملک
بیاربند که دیوانه پند می گوید

تو از نصیحت بهلول، پند گیر و مرنج

نبی سروده که حب الوطنی من الایمان.

استخراج از کهنه مقویم بهلول

بهلول ۷

احوال فلک حماقت دلالت دارد بر آمدن موش نزدیک تله، افتادن گرگ به خیال چوپانی گله، ورود محمد علی میرزا به استرآباد. ناچار شدن فرق سیاسی از اتحاد. قمیز^۱ در کردن سالارالدوله در کردستان و فرستادن او در عالم خیال چندین ملیون سوار به همدان و کرمانشاهان. ثبوت خریثت علیرضا خان گروسی و چسبیدن او به سالارالدوله از ناپاکی و چاپلوسی. کوشش شیاطین در القاء نفاق میان مشروطه خواهان و فریب نخوردن آگاهان. کوک شدن ارتجاعیون از حکومت نظامی و کشیدن کار آنها به رسوایی و بدنامی. کسر شدن سالی صد هزار تومان از مخارج دولت و آسوده شدن ملت. خوردن کفگیر به ته دیگ ارتجاع. امیدواری آگاهان به بهبودی اوضاع. پریدن رنگ مردم ترسو و کلفت شدن دم مستبدین پررو. لزوم وجین^۲ کردن جالیز آدمیت و وجوب جارو کردن راه حریت. سرافرازی اشرار بر سردار. احتمال گرفتاری خائنین بدبخت به مجازات سخت. رفتن دین اعضاء انجمن اسلامی. شاد شدن روح شیخ نوری به واسطه ملاقات رفقای تازه. اشتها بعضی دروغهای پردار. به خر دوانی افتادن مستبدین طرار، والله اعلم به جمیع الاسرار.

۱. اصل قیز

۲. اصل وجین

استخراج از کهنه مقویم بهلول

بهلول ۱۱

اوضاع نجوم انتقامیه دلالت دارد بر گذشتن نوبت خادمان مشروطه، و رسیدن دور حامیان محمد علی میرزا. سرگیجه گرفتن فرشته تجدد. ولوله ایلات از ترمد. طبع شدن مرامنامه اعتدالی و ملالت اشراف از بی علمی و بی کمالی. لالایی گفتن دایه و مادر و خواب رفتن اطفال معمر. میل بعضی به تعطیل شدن مجلس در تابستان و آب خنک خوردن نمایندگان و تعجب بهلول از اینکه کارنکرده می خواهند خستگی در کنند. تکمیل علم و عمل مرشد زورخانه و کل کشتی خواندن او در میدان توپخانه. مصلی رفتن به جهت نماز انتظام و فریب خوردن عوام کالانعام. ناله هیرمند از تغییر تابعیت و شکوه او از فروشنده با غیرت و حمیت. احتمال متمول شدن بختیارهای عازم لرستان و موافقت نامه امیر نظام با مقاصد اعیان کردستان. گرفتاری کریم دواتگر، ضارب شیخ فضل الله، و احتمال تجدید محاکمه معاندین محمد علی شاه. متظلم شدن استبداد از دست تقی زاده در عدلیه و ارائه دادن اسناد صحیح و اظهار روایات جعلیه. کسل شدن مشروطه خواهان از گرانجانی تکفیر که همیشه آن ها را دنبال می کند. کوشش اعتدالیون در توقیف جراید دموکرات از ترس رفع شدن اشتباه بعضی طبقات. شکست خوردن سپاه ارتجاع در چند میدان. سرخوری نظمیه و توقیف کردن او بهلول را به حکم میرزا آقا نفتی* و چند نفر دیگر را به اشاره علاءالدوله*. وکالت دادن مدیر روزنامه عصر به مدعی العمومی به عذر قانون ندانستن و متذکر شدن بهلول به حدیث الناس علی دین ملوکهم و طبع شدن تنبیه چاپلوس کلمات منافی ناموس را.

احوال کواکب ادبیه دلالت دارد بر شیوع فحاشی و هتاک در جراید اشراف پرست و پر شدن مطبوعات اعتدالی از افترا و هزل و کلمات منافی ناموس و منحصر بودن برهان ضعیف به تهمت و دلیل عاجز به تکفیر و پاره شدن گریبان صبر کاغذ از بی مزگی نویسندگان یک فرقه و رو سیاه شدن قلم از ننگ شرکت در هتاک آنها، زنده شدن سوزنی و رجعت یغما، صادق بودن یک شعر مهستی که ذیلاً می خوانید درباره شاعر تنبیه

عجب است از طبیعت شعرا که ندارند آب در دیده!

بهلول ۱۲

توبه کردن اهل قلم از تحریر، برای این که همکار میرزا آقا و معتضد واقع نشوند. تولید قورباغه و خرچنگال در دریای علم و فلسفه مدیر عصر. و زیاد شدن قی و اسهال در میان قارئین تنبیه و آرزوی مرگ کردن فصاحت و خودکشی بلاغت. سوزاک گرفتن منطق. آبله در آوردن معانی بیان. بیماری حکمت - رنجوری اخلاق. شیوع ترور قلمی در لاله‌زار جراید اعتدال. طغیان نایب حسین قلم در کاشانه دبیر جریده مجلس. عصیان امیر مکوم بیان در دارالمرز روزنامه گیلان. موزر بستن کلک میرزا آقای مجاهد و گردش در کوچه‌های پر گردوخاک عصر. تکفیر کردن شیخ فضل‌اله سخن در ورقه سروش. آدمکشی طبیب کلام در مطب تنبیه و اخته کردن او حقیقت و صداقت را. پشیمان شدن امروآلفیس از شاعری، و ابن عباد از منشیگری. خاک به سر شدن نظم و شرمنده شدن نثر. خاکسترنشینی حقیقت و خرسواری مجاز، و عقیم شدن کنایه و استعاره. والعاقل یکفیه اشاره.

شمانت گنهکار مبهوت از عالم برهوت

بهلول ۱۵

بهلول دیوانه! اگر چه من و تو هم مسلک نیستیم و شاید حرفهای مرا از روی غرض بدانی، اما چون مدتی در عالم برزخ با هم بودیم و ما را می‌خنداندی محبت تو در دل من جا گرفته، حق سلام و کلام هم مرا مجبور می‌کند که آنچه خیر تو می‌دانم به تو بنویسم. وقتی تو می‌خواستی به دنیا رجعت کنی و خیال می‌کردی مشروطه در ایران پا گرفته، به تو گفتم خودت را بی خود توی هچل نینداز، یک گوشه راحت داری بخور و بخواب! نشنیدی و رفتی! مرا هم دو روز بعد از رفتن تو به برهوت بردند، خدا نصیب نکند، نمی‌دانی اینجا چه خبر است! ملائکه غلاظ و شدادش ابداً قانون ترحم نمی‌دانند، مار و اردهایش در اذیت گنهکارها اختیار تام دارند. هر روز صد مرتبه آدم را برشته

می کنند. با این همه عذابها و گرفتاریها، هر کس جای من بود پدرش را هم فراموش می کرد، اما من به واسطه اینکه گاهی خوشمزگیهای تو یادم می آید و اسباب سرگرمی می شود، نمی توانم ترا فراموش کنم. مخصوصاً یک چیزی که تازه شنیده ام مرا مجبور می کند که به تو بنویسم خودت را بیایی! پریروز یک ارتجاعی اینجا آمده گفت: اعتدالیهام مصمم شده اند تمام مشروطه طلبها را از ایران پرت کنند، مثلاً این روزها با سفارت روس ساخت و پاخت کرده اند که رسولزاده سر دبیر ایران نو را از ایران خارج کنند و به روسیه بفرستند. این خبر ارتجاعی های اینجا را خیلی خوشحال کرده با دشمن گردو می شکنند. از این قرار سروقّت تو هم خواهند آمد. جبراً ترا به عالم برزخ می فرستند. بزرگان فرموده اند: موتوا قبل ان تموتوا اگر می خواهی پیش رفقای برزخ خیت و پیت نشوی، زود جل و پوست را برادر و خودت به برزخ برگرد. مجنون هم از تو یاد گرفته بود، خیال داشت به ایران بیاید، گویا هنوز لیلی اذنش نداده.

رفیق جان! من ایرانیها را از تو بهتر می شناسم. من در دربار بزرگ شده ام، به هفت پادشاه خدمت کرده ام، حکومت های رفته ام. این مردم اسم را می پرستند، با اسم هم دشمن می شوند. وقتی تو خیلی زحمت بکشی به مردم حالی می کنی استبداد بد است، مخالف قانون نباید رفتار کرد، فوراً یک نفر می آید استبداد می کند و می گوید این اختیار تام است، قوانین را نقض می کند. می گوید عمل به مقتضای وقت است. یک پدر آمرزیده هم نمی فهمد، اسم تغییر کرده است، رسم همانست! باز باید جان بکنی تا مردم را به این دو اسم دشمن کنی، حضرات زود می گردند دو اسم دیگر پیدا می کنند، لغت هم که ماشاءاله تمامی ندارد. پس ول معطل نشو، خودت را به مخمصه نینداز، برو برزخ و از دور ایران را تماشا کن و بخند!

قربان تو، گنهکار مبهوت از اعتدال محله برهوت

بهلول: کاغذ شما را به نام آزادی مطبوعات درج کردیم. سر اخراج رسولزاده را ما که سهل است، پدر ما هم نمی داند! هر چه بود به ما چه؟ او عاقل بود! اعتدال از آدم عاقل بدش می آید، برای اینکه چیز می فهمد، ما دیوانه ها ترس نداریم. ناصرالدین شاه هم میرزا ملکم خان را تبعید می کرد در هر صورت اگر کاغذ تو به هیتی بر بخورد و یک تنه گنده با ما طرف بشود و ادعای هتک شرف بکند، او را به عالم برهوت

پیش خودت می‌فرستیم تا جوابش را بدهی. ما حوصله نداریم دهن به دهن این مردم بیکار بگذاریم.

استخراج از کهنه مقویم بهلول

بهلول ۱۵

احوال فلک حقه‌بازی دلالت دارد بر لولو ساختن اعتدالیون یک حزب را به جهت بچه ترس کردن مردم و منع آنها از چشیدن شیرینی حکومت ملی و شمشیر کشیدن امیربهادر در مقابل اجنه برای عزیز شدن پیش شاه. مآل‌اندیشی اکثریت و کوشش او برای حفظ مقام در مجلس دیگر. شروع مداخله مصادرامور در انتخاب و فعالیت دلالان رأی در ولایات. ممزوج شدن سیاست با حسد و کینه و دشمنی زشت رویان با آینه. مایل شدن ترازو به طرف سنگین و تغییر عقاید رویت سفره رنگین. استفاده شیادان از غفلت جهال. سوختن قیصریه برای یک دستمال. سر نیزه رفتن قرآن در اردوی معاویه ابن ابی سفیان. شفاعت یک وکیل اعتدالی از برادر ارتجاعی خود. گیر آمدن قاجاق پستی یک مقنن ائتلافی و جریمه شدن او مطابق قانون. رهایی امین‌الوزاره و تشکر او از یک پهلوان معروف. اعطای ماهی پنجاه تومان به ناظم دفتر به پاداش اعمال سابقه او و اضافه حقوق گرفتن صولت نظام و مصمم شدن عموم مستخدمین به طرفیت با ایران نوبه امید اضافه مواجب و انعام. پول ندادن خزانه و ترقی قیمت قبض در بازار و تعجب آگاهان از این معجزه و تناقض تجارتنی، و بور شدن اعتدالیون از نشر ایران نو پس از رفتن سر دبیر و الله هو العلیم الخبیر.

چکار باید کرد؟

بهلول ۲۲

محمد علی به حدود ایران آمده تیاتر نایب حسین را در آورده است. یعنی هر روز یکجا است به گمان اینکه استرآباد برای قاجاریه یمن دارد به آنجا می رود، تو پوزی می خورد. با کمال بیشرفی به اشرف می دود شاید از آنجا هم روی خوش نبیند. راه انزلی یا آستارا را کر کند به عقیده بهلول خودش هر قدر پر رو باشد بعد از آن همه رسوایی به میل خود به ایران نمی آید! واقعاً آن پیسی ها که به سر او آمد، اگر به سر هر لشی آمده بود خود را می کشت!

پس یک آتش گرفته او را سیخ می زند. یک خیر ندیده آتش زیر دم او می کند. یک خرسی است که این گفتار را به گرگان می فرستد. یک وحشی این جنگلی را به مازندران می دواند. یک خونخواری این آدم کش انسانیت سوز را بطرف ایلات غارتگر دلسنگ ایران می راند! ما که نمی توانیم آن دم کلفت را بشناسیم! پس برای پیدا کردنش دست به دامن جبر و مقابله می شویم

اولاً محرک محمد علی را X و خود او را A فرض می کنیم و لابد محرک او همان حامی او خواهد بود. پس می گوئیم

$$A=X \text{ حامی}$$

و چون می دانیم حامی A روس است این تساوی حاصل می شود: روش = حامی
 A چون دو چیز مساوی به یک چیز خود مساویند معادله به این شکل درمی آید روس

$X =$ و نظر به اینکه انگلیس در مقابل روسیه تسلیم صرف و به قول عرفا در او فانی است، می‌توانیم او را دارای اکسپوزان (.) صفر فرض کنیم. در اینصورت اگر او را به یک طرف معادله بیفزائیم مقدارش را تغییر نمی‌دهد. پس این جواب به‌دست می‌آید

انگلیس + روس = جامی $X=A$ و بالاخره محرک X محمد علی میرزا = روس + انگلیس

حالا فهمیدیم محرک یارو کیست! اما جبر و مقابله سند نمی‌شود و نباید به آن چندان اعتماد داشت. مخصوصاً می‌گویند هر کس این عمل را تحصیل کند به فقر و فلاکت دچار می‌شود. ما هم می‌گوئیم این جواب مزخرف است. بالاخره می‌گوئیم محرک محمد علی اجنه‌اند، یا شیطان به‌جسمش رفته، در هر صورت حالا آمده، شاید تقدیر او را به ایران آورده! تکلیف ما چیست؟

بعضی می‌گویند باید مسلح شد و او و طرفدارانش را به‌چاه و بل فرستاد که زلو بیرون بیاورند، اما این کار زحمت دارد. بعقیده بهلول باید گرفت در خانه خوابید و وافور را کشید و کیف کرد! اگر آدم بخواهد صدای تفنگ هم به گوشش نخورد، بهتر این است که اسباب خانه‌اش را زیر خاک کند و خودش برود در یک گوشه پنهان شود؛ وقتی دولت پیش برد، فوراً بیرق سرخ به‌دست گرفته، زنده باد مشروطه گویان به‌شهر برگردد و راست برود و به‌دربار بگوید: من رفته بودم داوطلب برای دولت جمع کنم، الحمدلله کار زود ختم شد حالا باید در ازای این جان فشانی حکومت جوشقانرا به‌من بدهید اگر به‌فرض محال ارتجاع غالب شد، فوراً یک شعر در هجو مشروطه‌خواهان بسازد و آنرا به‌خط خوش بنویсанд و تذهیب کرده به‌توسط مقرین درگاه به‌حضور بفرستد و استدعای برقراری مواجب کند.

کسی که به‌این نصیحت بهلول عمل کند نانش توی روغن است منتهی بعضی می‌گویند بی‌غیرت است! بی‌غیرتی اگر بد بود نتیجه‌اش راحتی و آسایش نمی‌شد! همه دیدیم بعضی کهنه بی‌غیرتها بودند که هر وقت یک طرف پیش می‌برد فوراً فدائی او می‌شدند، تا در به‌تخته می‌خورد کنج خانه خود یا سفارتخانه می‌قیدند، یا سرشان درد می‌گرفت یا به‌اسهال مبتلا می‌شدند. همیشه هم آقا بودند و صاحب همه چیز... ولی بعضی که غیرت داشتند جلوی گلوله می‌رفتند، زخم می‌خوردند، کشته می‌شدند، تنیه می‌شدند، فحش می‌شنیدند...

استخراج از کهنه مقویم بهلول

بهلول ۲۲

اوضاع کواکب در این ماه دلالت دارد بر گران شدن سر محمد علی و سر پا ایستادن شیشه‌های بغلی. سر رفتن دیگر طمع یک بیشرف و آمدن او به طرف اشرف. خدمت کردن اسمعیل خان به نفوذ روس بطور غیر مستقیم. خیانت کردن شیخ کبیر به اسلام به راه‌نمایی شیطان رحیم. ناامید شدن خرس از گرگان و دویدن او به طرف جنگل‌های مازندران. پشت کردن علیرضا خان به سواران امیر افشار و گریختن او با کمال رشادت از شهر بیجار. تعریف کردن اهل سنج بالهجه کج و چوله از اقدامات سالارالدوله. کباب شدن جگر اسلام در همدان از آتش افروزی سادات کبایان. خالی ماندن دکان جراید بواسطه وارد نشدن خبر. گرد گرفتن سند حکومت در بعضی ولایات. پرداختن مرتجعین به جعل بعضی اخبار و روایات. سعی مفسدین در القاء نفاق میان مشروطه‌خواهان و کوشش منافقین در احداث بحران. مسلح شدن اهل غیرت. بیطرف شدن اشخاص بی‌حمیت. روباه بازی مستبد و ارتجاعی. آلامد شدن اظهار بی‌اطلاعی. شنیده شدن بوی گند استبداد از زرگنده. پر شدن سفارت روس از حشرات گزنده. فضولی بعضی گردن کلفت‌های فرومایه و چون چرا کردن آنها در کار همسایه. بسته شدن پلتیک روس به دم شاه مخلوع. کثافت مآبی بعضی اراضی ایران و عدم تنفر آنها از اکل مدفوع. عدم امکان تبعیت ایرانیان از یک نابکار ظلوم.

نرود کس به زیر سایه بوم ور همای از جهان شود معدوم

اخبار داخله

اشرف - محمد علی میرزا حکمی صادر کرده است که آنچه کبوتر مار (سفره مار) در مازندران پیدا می‌شود جمع کرده در اردوی دولت بیندازند تا سربازها را بزنند و از آنها جلوگیری می‌کنند.

ساری - امروز به موجب حکم محمد علی میرزا و فتوای شیخ کبیر تمام جادوگرها جمع شده و برای مغلوب کردن قشون دولت به عملیات سحر به پرداختند.

استرآباد - امروز از طرف محمد علی تلگرافی خطاب به اهالی رسید که اگر اطاعت مرا نکردید و در ضدیت من باقی ماندید شما را عاق خواهم کرد.

کرمانشاه - اهالی شهر به واسطه جریمه‌یی که سالارالدوله می‌خواهد، در صاحب ولایت بودن او مردد شده‌اند.

بهبول ۲۳

کله خر - سر خر

کسانی که میان بلند و دراز، پا و لنگ، برزگ و گنده، بالاخره میان سرو کله فرق نمی‌گذارند و اسب و یابو و خر و الاغ را یکی تصور می‌نمایند، ممکن است این دو اصطلاح معروف را که هر بچه‌ای می‌دادند با هم اشتباه کنند. بنابراین، ما که تشریح این قبیل اصطلاحات کلمات را فرض ذمه وطن‌خواهی و نوع دوستی خود می‌دانیم، وجداناً مکلفیم که این اشتباه را رفع کرده و حقیقت را، بدون واهمه از تکفیر، بی‌پرده و بطوری که هر چشم کاسه خشکی آنرا به بیند بر قله کوه دماوند بگذاریم.

اولاً کله خر مرکب است از دو لغت کله و خر، که یکی مشهور و دیگری معروف است! اینکه گفتیم کله معروف است، هزار دلیل منطقی و عقلی برای آن داریم. منجمله این که سر هر گزری دکان کله‌پزی است و بوی کثافتش به هر دماغ کری خورده.

همچنین هر کسی دیده است که قوچها را با هم دعوا می‌اندازند، کله می‌زنند. حالا دیگر همه خوانندگان حقیقت و ماهیت کله را فهمیده درست می‌دانند کله در مغرب بدن است یا در شرق و شکلش چه ترکیب و چه جور است. اگر تفصیلات دیگر بنخواهند، باید به علمای کله‌شناسی رجوع کنند! چیزی که هست می‌ترسیم کله بر وزن غله را با کله بر وزن چله عوض بگیرند اما هرگز این خیال را نکنند بجهت اینکه معنی کله بید است و اگر خر ما دم بریده بود با از کرگی دم نداشت، خودمان هم از بیخ عرب می‌شدیم و عوض کله خر راس الحمار می‌گفتیم! باز ممکن است کله را کله بنخوانند، اما ما تمنا می‌کنیم که این طور نخوانند، به جهت اینکه کله مخفف کلاه است و فقط در شعر می‌شود

منخفش کرد، وانگهی خر کلاه سر نمی گذارد، اگر او هم کلاه سرش بگذارد با بعضی آدمها، یعنی ارتجاعیون، دیگر فرقی نخواهد داشت! باز هم احتمال دارد بعضی از بیسوادى کله را کله بر زون قله بر وزن صله بخوانند! چکار کنیم؟ آزادند، بروند دود چراغ بخورند سواد پیدا کنند! ما کثرات نکرده ایم که تمام اشتباهات مردم را رفع کنیم و مقاله خودمان را میدان مباحثه طلبگی بسازیم!

اما خر همان اتوموبیل ایرانی است که هزار تا از آن را دم دروازه شمیران و حضرت عبدالعظیم می بینیم. این حیوان بر اتوموبیل خیلی شرف دارد. بجهت اینکه رجال و بزرگان از قبیل یعفور و الاغ بلعم باغور و خر حضرت عیسی پروریده که اسمشان تا انقراض عالم در تاریخ باقی است!

کم کم دارد مقاله ما دایرةالمعارف می شود. اصل زیاده بر فرع نگوئیم. کاسه را گرمتر از آتش نکنیم. چشمش را کور نکنیم، درست کردن ابروش پیشکشمان! هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد. اول کله خر و سر خر را تشریح کنیم، اگر روزنامه گنجایش داشت شب دراز است و قلندر بیکار. بلی کله خر در اصطلاح علمای معارب شناسی عبارت است از شخصی است که جز خیالات باطل خود هیچ چیز نفهمد و هر چه او را از کاری منع کند و دلیل برایش بیاورند، دست از کار خود بر ندارد. مثلاً صد مرتبه تو دهنش می خورد، باز همان حرف غلط خودش را می گوید. مثل شاهزاده محمد علی میرزا که هر چه به او می گویند تو شاه نمی شوی، ملت قبولت ندارد، مملکت برای اطاعت تو حاضر نیست، علما ترا مثل یزیدابن معاویه می دانند! باز دست بر نمی دارد و می گوید من می خواهم شاه بشوم آدم کله خر درست است که سر مردم را درد می آورد اما به خودش هم ضرر می زند. مثل اینکه یارو سالی صد هزار تومان از گلوی خودش در آورد.

اما سر خر - دو معنی دارد در لغت و در اصطلاح، در لغت به معنی آن چیزی است که به گردن دراز گوش چسبیده. اگر به نقشه جغرافیایی بدن الاغ نگاه کنید، یک شبیه جزیره در طرف شرق آن خواهید دید، همان سر خر است! اما در اصطلاح سر خر کسی را گویند که وجودش در مجمعی مخل باشد، ولی خودش را آنجا بپاوند. یا اینکه در مجلس عیش رندان داخل شود و عیش را زهر مارشان کند. یا مثل گداهای تهران، تا دو نفر جایی می ایستند صحبت کنند، می آیند مثل زفت می چسبند و آنقدر ور می زنند که آدم حرفش را فراموش می کند واضحتر بگویم، باز مثل محمد علیمیرزا که هر وقت

اصلاح خواهان ایران خواستند دست به یک کار صحیحی بزنند، فوراً یک بازی در آورد خواست شاه بشود، مخصوصاً حالا که مستشاران خارجی آمده‌اند شروع به اصلاحات کرده‌اند، خودش را تو ایران چپانده می‌خواهد شاه بشود. گویا شنیده بوستان بی سر خر نمی‌شود! اما یک اشتباه گنده برای او روی داده سر خری برای بوستان لازمست. فایده‌اش ترساندن مرغها است. در این صورت نمی‌شود به تن خر چسبیده باشد. به عبارت آخری سر خر باید در بوستان باشد، نه خود خر...

بهبول ۲۳

استخراج از کهنه مقویم بهلول

احوال کواکب در این ماه دلالت دارد بر آویزان شدن سیلها در زرگنده. قهر کردن لبه‌ای با خنده. ختم گرفتن مرتجعین نادان به جهت زنده کردن رشید السلطان. گرفتاری اهل کرمانشاه به پریشانی و حیرت، بواسطه تنگدستی از سرمایه غیرت. شیوع گرفتن باج سبیل در بعضی ولایات غربی و شمالی. افسوس خوردن پولدارها از بی حالی و بی خیالی. رو سیاهی کرد و ترکمان. رسوایی دیوان مازندران. وارد شدن دویست بار اسلحه به ساری و بی اطلاعی کامل دولت روس از این معامله. مهارت محمد علی در چشم‌بندی کارگذاران دولت امپراتوری مجبور شدن آنها از اقرار به کوری. تقلید بعضی سرداران از شتر لنگ در موقع حرکت به میدان جنگ. خجالت نکشیدن بعضی دول از رسوایی و یدبضای بعضی سیاسیون در بی حیایی برخاستن قزاق و سالدات روی دست ترکمن و پیش افتادن آنها در دزدی از خواجه وند. حمایت علنی نمایندگان روس از ارتجاع در ایران بدون اطلاع و دستور دولت متبوعه ایشان. زیاد شدن بوقلمونهای بی پروبال. طعنه زدن بعضی کیسه‌ها به شکم مهدی حمال. تجدید تاریخ در مازندران و گرفتاری دیو سفید به دست رستم دستان. دلخوشی محمد علی به همراهی یموت بی پیر و هذا لمن یموت کثیر بی پیر.

معذرت می‌خواهیم

بهلول ۲۴

قریب یکماه و نیم است که روزنامه بهلول بیرون نمی‌آید. هر کس در این باب خیالی کرده، یکی غرغر می‌کند که در این موقع باریک که از هر طرف حواسها مفشوش و وجود یک اسباب خنده از قوت لایموت لازمتر است، اینها هم ناز می‌کنند. یکی رنگه می‌زند که مردم را بخواندن مزخرفات عادت دادند بعد بازیش را در آوردند. بعضی از مشترکین که وجه آبوبه را پرداخته‌اند می‌گویند مقصود همین بود که سر مردم را شیره بمالند و پول بگیرند بعد روزنامه ندهند. جزو غالب که پول نداده‌اند خوشحالند که الحمدلله بیست نمره روزنامه مفت گرفتیم وجهش را نخواهیم داد! دشمنان تصور می‌کنند که بهلول هم مثل دبیر عصر به سفارت روس متحصن شده. آنها که با ما شوخی دارند، می‌گویند رنده تابستان است و ماه رمضان قارئین را به انتظار گذاشته مشغول آب خنک خوردن و قمار شده! بعضی خوشیاورها تصور می‌کنند بهلول به جنگ محمد علی میرزا رفته و به این واسطه روزنامه نمی‌نویسد. اغلب مردم ما را مقصر نموده و مستوجب مجازات می‌دانند. حالا اگر مشترکین می‌بخشند چه بهتر، اگر نبخشند هرگز سیاه هم نبخشند! فرضاً، مقصر باشیم از مسعودالملک و امثال او تقصیرمان زیاده‌تر نیست! هر وقت دولت پولهایی را که به بعضی داده پس گرفت آنوقت آنها هم بیایند پولشان را پس بگیرند از طرف دیگر چون طبیعت ایرانی به جهت دادن عفو عمومی پی بهانه می‌گردد، ما چند دلیل به معنی برای بی تقصیری خود اقامه می‌کنیم، البته به محض ذکر آن دلایل آقایان ضعفه (انشاءالله گریه است) را جاری خواهند کرد!

اولا سر دبیر یک پیشنهادی کرده بود و چون پیشنهادش را قبول نمی‌کردند در حال استعفا بود. بعد مشغول نوشتن مقاله شد، قلم دواتش از کار افتاد. بعد چون یک حواله‌اش را مستر شوستر امضا نکرده بود، از نوشتن دست کشید. بعد هم منتظر سوار بختیاری بود. گذشته از این روزها روزه بودو شها هم عبادت می‌کرد و از طرف دیگر اخبار از کابینه وزرا بیرون نمی‌آید به جهت تحصیل اطلاع، چاپاری به برزخ رفت یک کتاب خبر هم تحصیل کرده بود در مراجعت رشید السلطان و ترکمن‌ها که ازین دنیا به برزخ می‌رفتند، او را محنت کردند!

باری حالا هم هیچ تعهد نمی‌کنیم روزنامه را مرتب بدهیم اگر نه چون تعهد ایرانی
همیشه وارونه است به جهت همرنگی با جماعت مجبور خواهیم بود که تا روز قیامت
روزنامه را تعطیل کنیم!

کوناہی از اوضاع اجتماعی

سال ۱۳۳۹ هجری قمری یکی از سال‌های پر رخداد تاریخ ایران است. مدتی است که درخت انقلاب به میوه نشسته و مردم طعم شیرین آزادی را در کام خویش مزه مزه می‌کنند. احزاب به ویژه دو حزب قدرتمند اعتدالیون و دموکرات رشد چشمگیری دارند. بورژوازی ایران می‌رود که قدرت را به دست بگیرد، اما هنوز اهرم‌های حکومت در دستان فرتوت فنودالیزم است. مدعی تازه نفس با برافراشتن پرچم‌های میهن دوستی، آزادی، تجدد و رسیدن به قافله تمدن مایل به برداشتن گام‌های بلند و تسریع در برچیده شدن بساط فنودالیزم است. بورژوازی ملی می‌خواهد بر روی پاهای لرزان خود بایستد و از این رو با فنودالیزم و سرمایه‌داری مایل به وابستگی در کشمکش است. شرایط خاص جغرافیایی و موقعیت‌های خاص سیاسی - اجتماعی منطقه و از همه مهمتر سایه سیاسی - نظامی دو امپریالیسم قدرتمند زمان، انگلیس و روسیه، از عوامل تعیین کننده در شکل‌گیری حاکمیت است.

با اینکه ایران به ظاهر مستقل است، اما در حقیقت سالهاست که منطقه نفوذ دو امپریالیست گردیده، بطوری که به اعتراف احمد شاه از زمان ناصرالدین شاه، به اینسو، تمام پادشاهان موظف به همراهی مشترک با روس و انگلیس بوده‌اند، همه چیز بین آنها تقسیم شده، از استان گرفته تا امتیازنامه و حتی سیاست! استان‌های شمالی منطقه نفوذ روس‌ها و استان‌های جنوبی منطقه نفوذ انگلیس‌ها، بانک روس مال آن و بانک شاهی مال این. قزاق زیر نظر آن قدرت و پلیس جنوب زیر نظر این قدرت.

این تقسیم‌بندی آنچنان دقیق و حساب شده است که در باور احمد شاه کسی نمی‌تواند خارج از این محاسبه عمل کند، وی به تلخی می‌گوید: «قائم مقام را سیاست یکطرفی از میان برد و امیر کبیر نیز هم خودش و هم اصلاحاتش را سیاست یکطرفی نابود ساخت. ناصرالدین شاه، از آن مرگ و میرها و از آن ناکامی‌ها درسش را به خوبی گرفت...»^۱

حزب تازه جوان دموکرات به مخالفت با سیاست تجاوز کارانه روس بر می‌خیزد اما دریغ که خود به دام سیاست فریبکارانه و تجاوزکارانه انگلیس می‌افتد. در برابر، اعتدالیون به سیاست روس دل می‌بندند. عضدالملک نایب‌السلطنه و پیر دیر قاجار مرده و میرزا ابوالقاسم اشراف زاده فرنگی‌مآب و تحصیلکرده فرنگ به نایب‌السلطنتی دعوت می‌شود. احزاب درگیرند. اعتدالیون پیامد آزادی را هرج و مرج می‌بینند، محمد علی میرزا، شاه بر کنار شده، با یاری خویشانش به فتنه‌انگیزی مشغول است؛ در لرستان، در کردستان، بین ترکمن‌ها، میان ترک‌ها. سرانجام میرزا ابوالقاسم پس از چانه زدن‌ها و تلگرام‌هایی چند وارد می‌شود، نایب‌السلطنه در زمره اعتدالیون است و صریحاً به نمایندگان مجلس می‌گوید که می‌داند نمایندگان دموکرات از وی ناراضی‌اند. کابینه‌های لرزان هر از چند ماهی سقوط می‌کنند. دموکرات‌ها دل به مستوفی‌الممالک بسته‌اند. حزب کوچک اتحاد و ترقی با اعتدالیون به اتحاد می‌رسند، سپهدار کابینه را تشکیل می‌دهد، پیرم خان با مجاهد‌ها در افتاده، بختیاری‌ها با افشای رشوه‌گیریشان از چشم مردم افتاده‌اند. داشناک‌ها به ادعای اعتدالیون، با دموکرات‌ها متحد می‌شوند. روزنامه‌ها تریبون افکار یاران دیروز و مخالفین امروز و دشمنان آینده‌اند. منفردین نیز در این میان بیکار ننشسته‌اند. سید ضیاءالدین طباطبایی فرزند سید علی یزدی، روحانی مورد اعتماد محمد علی شاه و روسوفیل و دشمن معروف مشروطه، روزنامه شرق را منتشر می‌کند و خود پرچمی تازه برافراشته است. تروریسم، ساده‌ترین راه مبارزه و در عین حال غلط‌ترین راه، چهره می‌نماید. سپهدار کنار می‌کشد. صمصام‌السلطنه عامل سردار اسعد کابینه را تشکیل می‌دهد. مدتی است که وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه مشق وزارت می‌کنند. پست‌های وزارت خارجه و داخله و ... تا که بعد خود زمامدار شوند! سید عبدالله بهبهانی ترور می‌شود. به اجتماع‌یون عامیون مشکوک می‌شوند، حیدر عمواغلی زیر نظر گرفته

۱. رحیم زاده صفوی. اسرار سقوط احمد شاه. ص ۱۲۳

می شود. صنیع الدوله ترور می شود. ترورها آشکارا و به هنگام روز جلو چشم مردم انجام می شود. بخوانیم، ماجرای ترور علاءالدوله را: نزدیکی های ظهر... درست روبه روی (کونتوار فرانسه) [فروشگاه اجناس فرانسوی در لاله زار] که می رسد، شش الی هفت نفر مجاهد با موزرهای آخته غفلتاً حمله آورده، از عقب و جلوی درشکه ده پانزده تیر می اندازند. تا می خواهد بگوید که را می زنید، که از درشکه سرنگون می گردد. می برندش در دکانی. ۳ الی ۴ گلوله به او اصابت کرده بود و پس از ربع ساعت بدون تکلم بدرود زندگی می گوید... یکی از پسرهای علاءالدوله... به چند پلیس که در همان حوالی بوده اند، فریاد می زند: بگیرید قاتل را پدر مرا کشته است! پلیس ها در عوض او را گرفته و به نظمیه می برند. سایر مجاهدین هم در کمال آرامی، مثل اینکه در خانه خود راه می روند با طمأنینه و وقاری موزرها را قاب کرده، آهسته آهسته می روند.^۱

شوستر برای اداره اوضاع مالیّه دعوت می شود. محمد امین رسولزاده سر دبیر ایران نو از ایران اخراج می شود، تقی زاده در مظان تکفیر است. در این چنین حال و هوایی است که بهلول سخن می گوید:

حزب اجتماعيون اعتداليون

پس از فتح تهران، گروهی که هوادار روش ملایم و ترفندهای سیاسی بوده و معتقد به ارشاد و تذکر بودند، پایه های حزب اعتدالیون را پی افکندند. این گروه عبارت بودند از:

محمد صادق طباطبایی. سپهدار تنکابنی. سردار محیی. سید علی محمد دولت آبادی. سید عبدالله بهیجانی. سید محمد طباطبایی. ناصرالملک نایب السلطنه. این حزب بر خلاف ادعای میانه روانه خود، در عمل از ضد انقلاب جانبداری می کرد. از شاخصه های این حزب حمایت از سیاست های کاپیتالیسم روسیه و دشمنی با حزب دموکرات^۱ بود. لیدر حزب محمد صادق طباطبایی فرزند طباطبایی و بنا به نوشته ملک اشعراء بهار علی اکبر دهخدا بود. دهخدا پس از قطع اجباری همکاری با میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل به دلیل کودتای خونین محمد علی شاه و تعطیل رونامه ها و از جمله صور اسرافیل به خارج گریخت و در سویس کوشید تا صوراسرافیل و روح القدس را منتشر نماید. وی توانست

۱. معیرالممالک، دوستعلی خان. وقایع الزمان. نشر تاریخ ایران. تهران ۱۳۶۱. ص ۱۲۴، ۱۲۳.

۱. تقی، ابوالقاسم، ابراهیموف. پیدایش حزب کمونیست ایران. ص ۱۰۰

فقط ۴ شماره صوراسرافیل و دو شماره روح القدس منتشر نماید. دهخدا که اینک دیگر سایه میرزا جهانگیر مبارز خستگی ناپذیر راه آزادی بر سرش نبود، به سادگی با اعتدالیون به تفاهم رسید و چندی پس از این نیز برای همیشه سیاست را کنار گذاشت. اما محمد صادق طباطبایی با رهبری اعتدالیون نخستین آزمون خود را از سر گذراند و نشان داد که می‌تواند مورد اعتماد حکومت‌های بعدی باشد، وی بارها و بارها به وکالت برگزیده شد و حتی به ریاست مجلس برانگیخته شد. به هر رو، اعتدالیون قدرت را در دست داشتند و اکثریت نمایندگان مجلس را هم. از میان ۴۳ نماینده اکثریت: سپهدار اعظم، سردار اسعد، مرتضی قلی خان بختیاری از همه شاخص‌ترین بودند. از رسانه‌های وابسته به اعتدالیون می‌توان از مجلس، عصر و هفته نامه فکاهی‌تنیه نام برد.

حزب دموکرات

همزمان با تشکیل مجلس دوم، روشنفکران و انقلابیون معتقد به ادامه انقلاب تا رسیدن به اهداف انقلابی، حزب دموکرات را پی افکندند. هواداران حزب دموکرات در همه جا به ویژه در جنوب تلاش چشمگیری داشتند. فعالیت مطبوعاتی اعضای حزب پردامنه و گسترده بود؛ ایران نو به مدیریت محمد امین رسولزاده، بهلول، چنته پابرهنه، شفیق در تبریز، نوبهار در خراسان، زبان آزاد، آسیای وسطی، حیات در شیراز، یادگار جنوب در شیراز و ... رهبران و کارگردانان حزب عبارت بودند از سلیمان میرزا، تقی‌زاده، محمد امین رسولزاده، بهار، مستشارالدوله، سید محمد رضامساوات، سلیمان خان میکده و ...

حزب دموکرات نماینده بورژوازی روبه‌رو رشدی بود که در صفوف آن بورژوازی متوسط، خرده بورژوازی، روشنفکران دموکرات و شهرنشین فعالیت داشتند.^۱ برای آشنا شدن با اهداف خوب دموکرات، کوتاهی از اهداف اعلام شده آنان را در زیر می‌آوریم، به یاد بیاوریم که از شرایط نایب السلطنگی ناصرالملک انتشار مرامنامه احزاب بود. حزب دموکرات در پاسخ به این پذیره، مرامنامه خود را منتشر کرد که برخی از اهداف آن به شرح زیر است:

برابری همه افراد ملت در برابر قانون و دولت، بدون در نظر گرفتن نژاد،

مذهب و ملت.

مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض. آزادی گفتار و نوشتار. جدایی کامل سیاست از دین.

آموزش رایگان و اجباری برای همه افراد ملت. خدمت نظام اجباری. ترجیح مالیات مستقیم بر غیرمستقیم.

ممنوع بودن کار برای افراد زیر چهارده سال. استراحت عمومی و تعطیل و اجباری یک روز در هفته. تقسیم اراضی^۱

پس از تکفیر تقی زاده، لیدر دموکرات، رهبری به سلیمان میرزا سپرده شد. این تکفیر به دستگیری و کوشش سیدعبداله بهبهانی و با حکم آخوندهای نجف صادر شد.^۲ پس از ترور سیدعبداله بهبهانی، اعتدالیون به فکر انتقام و طرد سیاسی دموکراتها افتادند. اخراج رسول زاده، سردبیر کوشای «ایران نو» و تبعید «حیدرخان عموآوغلی» ضربه هایی کاری بر پیکر حزب بود. گرچه حیدرخان به اصفهان رفت و آنجا نیز آب در خوابگاه مورچگان ریخت، اما رسول زاده برای همیشه از صحنه سیاسی ایران خارج شد.

دکتر غلامرضا ورهرام، اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات را چنین نام می برد: «تقی زاده، وحیدالملک، حاجی باقر آقا قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسول زاده، میرزا احمد عمارلو و محمود محمود^۳».

فعالیت های حزب با کودتای سفید ناصرالملک متوقف نشد، بلکه شدت گرفت و تا پادشاهی رضاشاه پهلوی ادامه چشمگیری داشت.

عضدالملک

پس از فتح تهران و برکنار کردن محمدعلی شاه از پادشاهی، فرزند خردسال وی در ۱۲ سالگی به شاهی برگزیده شد که به علت خردی سن، عضدالملک را جانشین وی کردند.

عضدالملک، بزرگ خاندان قاجار و نایب السلطنه احمدشاه، پنج شنبه هفدهم رمضان سال ۱۳۲۸ ه. ق به بیماری ریوی درگذشت. نوایی مرگ وی به علت پیری

۱- شریف کاشانی، محمد مهدی. وقایع اتفاقیه در روزگار. نشر تاریخ ایران. تهران ۱۳۶۲. ص ۶۱۶ - ۶۱۴

۲- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. ج ۳. ص

۳- ورهرام، غلامرضا، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار. تهران ۱۳۶۳. ص ۴۳۵ و ۴۳۴

مفرط یاد می‌کند و او را صمیمی و وظیفه‌شناس می‌داند^۱. عضدالملک همیشه می‌کوشید که میانه مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه میانجی باشد. وی «مردی نیک نهاد خوش نیت بود»^۲.

ناصرالملک

میرزا ابوالقاسم همدانی، فرزانه اشراف‌زاده به هنگام مرگ عضدالملک در اروپا بود. سرانجام و پس از کشاکش بین احزاب برای برگزیدن نایب السلطنه، مستوفی الممالک و ناصرالملک کاندیدهای نهایی این مقام شدند، مستوفی الممالک کاندیدای چپ ۲۶ رأی آورد و ناصرالملک با ۴۰ رأی به نایب السلطنگی برگزیده شد.

وی از کارگردانان اصلی اعتدالیون بود، برای خود شرایطی قایل شد و در این زمینه تلگرافهای چند بین وی و مقامات ایرانی مبادله شد، گاه نیز درنگ خود را ناگزیری از بیماری فرزندش و تیمارداریش بهانه می‌آورد.

ناصرالملک بطور کلی مخالف انقلاب بود، در باور او حتی انقلاب مشروطه زودرس، نابهنگام و غلط بود. وی در نامه‌ای به سیدمحمد طباطبایی بطور مفصل انگیزه‌های مخالفت خود را با انقلاب مشروطه بیان می‌کند، او کمبود فرزندان را فاجعه انقلاب می‌داند و باور دارد که نخست باید مردم را آموزش داد.

در ۱۹ بهمن ۱۲۸۹ خورشیدی (هشتم صفر ۱۳۲۹ ه. ق)، در حالی که امیرمجاهد و سردار اشجع با ۴۰ سوار بختیاری وی را اسکورت می‌کردند، شب هنگام به شهر وارد شد. از احزاب خواست که پروگرامهای خود را منتشر کنند و از فراکسیونها نیز که اعضای خود را مشخص اعلام نمایند. وی سپهدار را مأمور تشکیل کابینه کرد که در ۱۴ اسفند ۱۲۸۹ خورشیدی (۲۳ صفر ۱۳۲۹ ه. ق) با اکثریت آراء (۴۹ رأی) به نخست‌وزیری برگزیده شد.

ناصرالملک نایب السلطنه، تاب آزادی را نداشت، سرانجام در ۲ دی ۱۲۹۰ خورشیدی (دوم محرم ۱۳۳۰ ه. ق) مجلس را منحل، احزاب را تعطیل و مطبوعات را توقیف نمود.

وی مترجمی شایسته بود، اتلوی مغربی اثر شکسپیر و زندگی نادرشاه اثر جیمز بیلی فریزر را به زبان فارسی برگردانید. برای آشنا شدن با اندیشه و نقطه نظریات

۱- نوایی، عبدالحسین. دولت‌های ایران. تهران ۲۵۳۵ ش. ص ۱۷۲.

۲- مخبر السلطنه هدایت. گزارش ایران. تهران ۱۳۶۳ - ص ۲۵۴.

او، گوشه‌هایی از سخنرانی وی را به مناسبت ورودش می‌آوریم:

«... اول آرزوی ما کمال حقیقت‌گویی است و بدون پرده‌پوشی، به من که تازه وارد شده‌ام، بگوئید و اطلاع و اطمینان بدهید که این اکثریت ثابت در مجلس وجود دارد یا خیر؟ من هیچ وقت نمی‌گویم پارتی پلتیک جای دیگر نیست، بلکه بالعکس... اشکال ما فقط در این است که در میانه احزاب، بدبختانه کار به طرفیت‌های شخصی، بلکه دشمنی و عداوت منجر شد.» ناصرالملک در سخنرانی خود زیرکانه «حق و تو»ی پادشاه انگلیس را مطرح کرد و «اختلاف» بین احزاب را تا توانست «تفرقه» به حساب آورد. قتل صنیع‌الدوله را بهانه کرده و «ترور و آنارشی» را موجب «خلل بزرگ رشته حیات مملکت» دانسته و آن را به رئیس مجلس طی یادداشتی گوشزد نمود.

در ۱۳ اسفند اسفند ۱۲۸۹ (دوم ربیع الاول ۱۳۲۹ ه. ق) در مجلس شورای ملی حاضر شد و در سخنرانی خود آشکارا گفت: «مخالف با قانون اساسی هم هست که اختیاری به سلطنت نداده است. لازم می‌دانم این اشتباه را رفع نمایم و البته اگر سکوت کنم، نسبت اغفال به من داده خواهد شد...»^۱

مخالفت احزاب موقری دموکرات و اجتماعون عامیون با اختیارات شاه صریح و آشکار بود، اینان در سخنرانی‌ها و در رسانه‌هایشان آشکارا با هر گونه تفسیر ارتجاعی از قانون اساسی مشروطیت مخالفت می‌کردند. اعتدالیون و ارتجاعیون نیز به خوبی می‌دانستند که برای رویارویی و درهم شکستن نمایندگان مردمی، به نمایندگانی انتصابی با حق رأی و امتیاز نیاز دارند؛ مجلس سنا نتیجه این مبارزه و شکست جبهه مردمی مجلس شورا بود. این گونه است که می‌بینیم ناصرالملک در سخنرانی خود زیرکانه و با رندی درخواست «رفع اشتباه» می‌کند.

مخبرالسلطنه، مهدیقلی هدایت، از این «تربیت شده اکسفورد» به ناخشنودی سخن می‌گوید و ضمن تأیید «پایگاه علمی» او از «خبث نفس» وی می‌گوید.^۲

نایب السلطنه، این هم دوره‌ای لرد کرزن در دانشگاه اکسفورد، پس از سه سال که احمدشاه به سن قانونی رسید، وظایف پادشاهی را به احمدشاه واگذار نمود. وی در این واگذاری شتاب داشت و این کار را پیش از ۱۸ سالگی کامل احمدشاه انجام داد.^۳

۱ - شریف کاشانی، محمد مهدی. واقعات اتفاقیه در روزگار. ص.

۲ - مخبرالسلطنه، مهدیقلی هدایت. خاطرات و خطرات. تهران ۱۳۴۴ خورشیدی. ص ۲۲۲

۳ - شیخ الاسلامی، محمدجواد. سیمای احمدشاه قاجار. تهران ۱۳۶۸ خورشیدی. ص ۷۷

پیشینه سیاسی: فعالیت های سیاسی ناصرالملک قره گوزلو پس از سومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ آغاز شد و آن به هنگامی بود که شاه زیر تأثیر «نظم و ترقی اروپا» به شوق افتاد که «قانون ایجاد» نماید. برای این منظور مجلسی در دربار تشکیل شد و شاهزاده ملک آرا در آن مجلس پیشنهاد کرد برای سرعت عمل و گریز از تلاش برای تدوین قانون، بهتر است که قانون مترقی فرنگی ها را ترجمه کنیم و آنچه را که خلاف شرع است از قلم بیندازیم. این پیشنهاد پذیرفته شد. در جلسه دوم نیز برای مجلس خود رئیسی هم برگزیدند که رئیس همان شاهزاده ملک آرا بود. اعضای مجلس هم تعیین شدند که ناصرالملک قره گوزلو^۱ از زمره آنان بود. این مجلس سودایی دیری نپایید و همانگونه که شاه با دیدن فرنگ به گشودن آن فرمان داده بود، با سروصدای ملکم و «قانون» از قانون بیزار شد و آن را به نسیان سپرد.

بار دیگر در شاه عبدالعظیم است که با ناصرالملک روبرو می شویم؛ کشته ناصرالدینشاه بر زمین است و اتابک نوید از تلاشهای پزشک خویش در زنده نگاهداشتن شاه، به ناصرالملک دستور می دهد که برایش قلیان بیاورند. ناصرالملک می شتابد و قلیان به دست، نی را تقدیم اتابک می کند.^۲

تلاشهای چشمگیر سیاسی ناصرالملک از هنگامه مشروطه آغاز می شود، تا سرانجام به هنگام تشکیل نخستین کابینه به ریاست میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، وزیر دارایی می شود. مجلس شورای ملی شاد کامانه از پیروزی ملت، با وامگیری دولت از دولت های روس و انگلیس به مخالفت برمی خیزد. نمایندگان ایده تشکیل بانک ملی را می دهند و به گفتگو می نشینند. مشیرالدوله نوید از مخالفت، ناصرالملک را به مجلس برای توجیه وامگیری می فرستد که اثر نمی بخشد.^۳

بجاست که نظر ناصرالملک را در گرماگرم مبارزات مردم یادآوری کنیم. وی در نشستی با حضور احتشام السلطنه، حاجب الدوله، وزیردربار و امیربهادر، در دنباله گفته حاجب الدوله که «اگر عدالتخانه برپا شود، سلطنت منقرض خواهد شد» بی پرده گفت: «بلی چنین است، امروز صلاح نیست. هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست. عدالتخانه منافی این مجلس است»^۴

۱ - براون، ادوارد. انقلاب ایران. تهران ۱۳۳۸. ص ۳۶

۲ - همانجا. ص ۶۳

۳ - نوایی، عبدالحسین. دولت های ایران. تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی. ص ۶

۴ - براون، ادوارد. انقلاب ایران، ص ۱۲۶

ناصرالملک در سال ۱۸۹۷ میلادی برای اعلام جلوس مظفردالدینشاه بر تخت شاهی با عنوان فرستاده ویژه به لندن رفت. مترجم یا نویسنده کتاب «دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس» به غلط نام وی را «نصیرالملک، ابوالقاسم خان قراقرزلو» نوشته اند که جا دارد تصحیح شود^۱

ناصرالملک در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که همزمان با صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفردالدینشاه بود، پست وزارت را به عهده داشت. از آنجا که نوز بلژیکی بر مالیه مملکت احاطه داشت و این موضوع بر اندیشه ناصرمملک خوش ننشسته بود، بنا بر سیاست و ترفندهای همیشگیش، در مجلس «از امور مالی مملکت اظهار بی اطلاعی می کرد»^۲

پس از ترور اتابک، کابینه مشیرالسلطنه بر سر کار آمد، این کابینه از آغاز درگیر مخالفت های نمایندگان مجلس بود و سرانجام نیز پس از ۳۴ روز در ۲۴ مهرماه ۱۲۸۶ (دهم رمضان ۱۳۲۵ ه. ق) با ۸۴ رأی کبود نمایندگان مجلس شورای ملی برکنار گردید.

ناصرالملک، پس از بر افتادن کابینه مشیرالسلطنه، اعضای دولت خود را در دوم آبان ماه ۱۲۸۶ (۱۸ رمضان ۱۳۲۵ ه. ق) به مجلس شورای ملی معرفی کرد. ناصرمملک افزون بر ریاست وزرایی، پست وزارت دارایی را نیز خود برعهده داشت. وی با گماردن آصف الدوله مستبد و از دشمنان سرشناس آزادی در پست وزارت کشور (داخله) جنجال برانگیخت. پیش از این، آصف الدوله حاکم خراسان بود. وی در فروش دختران قوچانی دست داشت و کسی بود که «اولاد رعایا را از دامن مادرهاشان به جای مالیات می گرفت»^۳. فروش دختران قوچانی را نیز «ایرانیان مقیم عشق آباد و وکلای مقیمین عشق آباد» در تلگرافی به عنوان مجلس شورای ملی به تاریخ «غره محرم الحرام ۱۳۲۵» تأکید می کنند: «ما به عین الیقین دیده ایم که برادران و خواهران و نوباوگان وطن عزیز ما را که فرزندان شاهنشاه ایران بودند، در سال قبل در عشق آباد و اطراف، مثل حیوانات به تراکم فروختند...»^۴

ناصرالملک در این کابینه، اقدام چشمگیر و مترقیانه ای انجام داد و آن این بود

۱- رابینو، لویی، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس. تهران ۱۳۶۳. ترجمه غلامحسین میرزا صالح. ص

۲- نوایی، عبدالحسین. دولت های ایران. ص ۷

۳- ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. بخش دوم. تهران ۱۳۶۲. ص ۶۴

۴- همانجا. ص ۹۷

که برای نخستین بار قانون بودجهٔ کشوری را «که از لحاظ درآمد و طرح مساوی بود»^۱ به مجلس برده شد. در این لایحه تیول برانداخته شد و حقوق درباریان و شاهزادگان کاستی گرفت.^۲

در فصل اول این لایحه آمده که حکام می‌بایست «تفاوت عمل ولایات که همه ساله حکام از محل دریافت می‌کردند و دیناری به دولت نمی‌دادند» به خزانه واریز نمایند. فصل سوم «از بابت برگشت تیولات است که بدون استثناء باید برگردد» و «صاحبان حقوق و مواجب» باید از خزانهٔ دولت «اقساط مقرر» دریافت نمایند.^۳ ناظم الاسلام اخبار پنجشنبه دوم اسفندماه ۱۲۸۵ (۸ محرم ۱۳۲۵) را چنین ادامه می‌دهد:

«مذاکرات مجلس امروز مخصوص با وزیر مالیه ناصرالملک بود... امروز وزیر مالیه دو مسئله را در مجلس انداخت تا بعد به چه نتیجه دهد. یکی مسئلهٔ تعدیل مالیات، دیگری کسر مخارج دولت که سالی چند کرور مخارج از مداخل زیادتی است. باید خرج را برابر دخل کرد. بلکه از دخل هم اضافه آید. این دو مسئله و کلا را بیدار و متوجه به کسر مخارج نموده است»^۴ گرچه باید افزود که بسیاری از اخبار ناظم الاسلام بدون بررسی دقیق بوده و بیشتر برپایه شنیده‌ها و پندارهای نویسنده است.

به هررو، لایحهٔ مالی ناصرالملک با ۸۳ رأی در سوم شوال به تصویب رسید. اما از دیگر سو صاحبان امتیاز و تیول بیکار نشستند و با شانتاژ و هیاهو به دسیسه پرداختند. سیدعلی یزدی گردهمایی‌های ضدانقلاب را تشکیل می‌داد. در میدان توپخانه افزون بر اجتماع و هیاهو دست به قتل زدند. زنان ناصرالدینشاه هم با انگیزهٔ اعتراض به قطع حقوق در مجلس تحسن اختیار کردند.^۵

ناصرالملک، ترسان از اوجگیری هیاهوی ارتجاع، سراسیمه در هشتم ذیقعه از وزارت دست کشید. براون به اشتباه می‌نویسد که این کابینه شش یا هفت هفتهٔ پر هیاهو بر سر کار بود.^۶ در حالیکه عمر کابینه ۵۶ روز یعنی دقیقاً ۸ هفته بود. روز

۱ - نوایی، عبدالحسین. دولت‌های ایران. ص ۳۰

۲ - نوایی، عبدالحسین. دولت‌های ایران. ص ۳۰

۳ - محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت. تهران ۱۳۶۳. ص ۲۸۵

۴ - تاریخ بیداری ایرانیان. ص ۹۷

۵ - نوایی، عبدالحسین. دولت‌های ایران. ص ۳۲

۶ - براون، ادوارد. انقلاب ایران. ص ۱۵۹

نهم ذیقعدہ را تہران در آشوب گذراند، محمدعلی شاہ روز بعد ناصرالملک را بہ دربار خواست. نخست وزیر بیمناک از جان خویش، بیماری را بہانہ آورد، اما سرانجام و ناگزیر بہ خدمت شاہ رفت.

شاہ کہ پیش از آن نیز از او دلخوش نبود، با دیدنش وی را «بہ باد فحش و دشنام گرفت و دستور داد او را ہم چوب بزنند» آنگاہ دستور داد بہ او قہوہ قجری بخوراند. سفیر انگلیس در همین زمان بہ دربار وارد شد و مدعی شد کہ ناصرالملک مورد حمایت دولت انگلستان است. ^۱ ز با تبعید وی بہ اروپا رضایت داد.

فرامرز برزگر و اسماعیل نین زیر نوشتہ کتاب «اختناق ایران» ضمن تأکید بر رهایی ناصرالملک از چنگ محمدعلی شاہ «بہ سفارش و تأکید سفارت انگلیس»، وی را ہمدرس سرادوار گری می دانند. ^۲

ژنرال سرپرسی سایکس در یادداشتہای سال ۱۹۰۱ خود بہ هنگام اقامتش در انگلستان یادآوری می کند کہ «این مرتبہ ہم پذیرایی ابوالقاسم خان ناصرالملک را کہ برای اعلام سلطنت مظفرالدین شاہ بہ انگلستان می آمد و از فارغ التحصیل های دانشگاه اکسفورد است بہ عہدہ گرفتم» ^۳

محمدعلی خان سدیدالسلطنہ درباره وی می نویسد کہ ابوالقاسم خان «در مدرسہ کمبریج لندن با لرد کرزن متوفی ہمدرس بودہ اند» وی حقوق نایب السلطنہ را «از قرار ماہی ۵ ہزار تومان» ^۴ می نویسد.

مسترمارلینگ درباره برخورد محمدعلی شاہ با ناصرالملک بہ ادوارد گری در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ (= ۲۲ آذر ۱۲۸۶ = ۹ ذیقعدہ ۱۳۲۵) تلگرافی گزارش می دہد: «محمدعلی شاہ در ساعت ۵ بعدازظهر رئیس الوزراء را احضار فرمودہ بہ قید زنجیر در آورد و در ساعت ۵ از شب گذشتہ او را تہدید بہ قتل نمود. من بہ شاہ پیغام فرستادم کہ امنیت جان ناصرالملک را اطمینان بدهد و از وزیر مختار روس خواہش خواہم نمود کہ با من معاضدت نمایند. در خیال آنم کہ اگر اطمینان حاصل نشود من خود بہ حضور شاہ بروم...» ^۵ در تلگرام روز بعد، مارلینگ اظہار می دارد کہ

۱ - نوایی، عبدالحسین. همانجا. ص ۳۴ و ۳۳

۲ - شوستر، مورگان. اختناق ایران. ترجمہ ابوالحسن موسوی شوستری، با تصحیح و مقدمہ و حاشیہ فرامرز برزگر و اسماعیل رائین. تہران ۱۳۴۴ زیرنوشتہ ص ۳۴

۳ - سایکس، سرپرسی. سفرنامہ. برگردان حسین سعادت نوری. تہران. ۱۳۶۳. ص ۲۹۳

۴ - سدیدالسلطنہ، محمدعلی خان. سفرنامہ. تصحیح احمد اقتداری. تہران. ۱۳۶۲. ص ۴۳۱

۵ - کتاب آبی. بہ کوشش احمد بشیری ج ۱. تہران ۱۳۶۲. ص ۱۱۷

«ناصرالملک بنا بر خواهش من استخلاص یافت» و در راه تبعید، از وی می‌خواهد که برای مصونیت، یکی از اعضای سفارت را همراهش بنماید. مخبرالسلطنه هدایت، وزیر عدلیه، از این رخداد به گونه‌ای دیگر یاد می‌کند: «روز هشتم ذیقعد شاه کابینه را خواست، با تغییر تمام گفت:

- حالا من خوابم! برای من کابینه درست می‌کنید؟ بروید پی کارتان! مرخص شدیم. ناصرالملک در اتاق حاجب‌الدوله، سایر وزراء در اتاق امیر بهادر توقیف شدیم... صنیع‌الدوله به امیر بهادر گفت: ناصرالملک صاحب نشان بزرگ از انگلیس است و از صاحب آن نشان حمایت دارند. امیر گفت: برای ناصرالملک خطری نیست. لکن چون شاه به علاءالدوله متغیر است و عضدالملک واسطه، به احترام عضدالملک می‌خواهیم اول مرخصی او را بگیریم. دو ساعت از شب گذشته چرچیل وارد شد، به حضور رفت، گفت:

- ما باید برای احترام نشان خودمان تقصیر ناصرالملک را بدانیم، اگر خیانتی کرده نشان را از او بگیریم! بدیهی بود که ناصرالملک مرخص می‌شد، و شد. وزراء به اتفاق به منزل او رفتیم، وداع کردیم. روز دیگر به فرنگ حرکت کرد و از سفارت کس همراه او فرستادند^۱».

پس از آن، مشیرالسلطنه از سوی شاه به تشکیل کابینه برخاست. وی در ۱۴ دی ماه ۱۲۸۷ (۱۲ ذیحجه ۱۳۲۶ ه. ق) کابینه را تشکیل داد. با اوجگیری نبردهای مردمی، نخست‌وزیر برگزیده شاه تاب ایستادگی نیاورد و برکنار شد. باردیگر تاریخ به شکلی کمیک تکرار شد، شاه ناگزیر به نخست‌وزیری ناصرالملک تن در داد. ناصرالملک اروپانشین با اعمال نفوذ سفیران روس و انگلیس به ریاست کابینه برگزیده شد و در نبودن وی، سعدالدوله، وزیر خارجه کابینه، جانشین نخست‌وزیر گردید.

سعدالدوله نماینده اشرافیت درباری بود و مردم به وی اطمینان نداشتند. این کابینه که نخست‌وزیرش هرگز بدان گردن نگذارد، در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ روی کار آمد و با ورود انقلابیون شمال و جنوب به تهران، در ۲۷ جمادی‌الثانی سرنگون گردید.

در مورد تشکیل این کابینه باید یادآوری نمائیم که از دی ماه سال ۱۲۸۷ (ذیحجه ۱۳۲۶ ه. ق) میان دولت‌های انگلیس و روسیه بر سر روی کار آمدن

۱- مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی. گزارش ایران. تهران ۱۳۶۳. ص ۲۰۳ و ۲۰۲

ناصرالملک و سعدالدوله تفاهم و اتفاق نظر به وجود آمده و بنا بر گزارشهای سفیران دو دولت در تهران و دستورهای وزیران امور خارجه دو دولت به نمایندگان خود در تهران، حتی برای روی کار آوردن این دو شخصیت محمدعلی شاه را زیر فشار گذاردند.

ایزولسکی در ۳ ژانویه ۱۹۰۹ = دی ماه ۱۲۸۷ = ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۶ ه. ق یادداشتی تفاهمی برای سفیر کبیر بریتانیا می فرستد و پیشنهاد می کند که باید شاه را زیر فشار بگذارند تا کسانی همانند سعدالدوله و یا ناصرالملک را برای رهایی از وضع دشوار روی کار بیاورند.^۱ سابلین در ۱۸ آوریل تلگرام می کند که شاه زیر بار این سفارش نرفته است.^۲

مارلینگ در گزارش خود به سراداردگری این مطلب را تأیید می کند.^۳ نزدیک به ۴ ماه پس از این پیشنهاد، مدیر وزارت امور خارجه روسیه در ۲۰ آوریل ۱۹۰۹ به کاردار خود در تهران رهنمود می دهد: «دولتین روسیه و بریتانیا براین عقیده اند که کابینه ایران بدون سعدالدوله و ناصرالملک قادر نخواهد بود اصلاحات توصیه شده از سوی دو دولت را انجام دهد»^۴ سابلین هفت روز پس از آن گزارش می دهد که شاه توصیه های دو دولت را پذیرفته و کابینه به ریاست ناصرالملک و وزارت خارجه سعدالدوله تشکیل خواهد شد.^۵

ده روز پس از گزارش عضو سفارت روسیه، جرج بارکلی^۶ در ۷ مه ۱۹۰۹ برابر ۱۷ اردیبهشت ۱۲۸۸ خ = ۱۶ ربیع ۱۳۲۷ ه. ق عضو سفارت انگلیس به سرادواردگیری تلگرامی گزارش می دهد: «... اصرار نمودیم که ناصرالملک و سعدالدوله باید جزو کابینه شوند» و روز بعد گزارش می دهد که شاه به ناصرالملک تلگراف زده و او را برای نخست وزیر و پست وزارت دارایی (مالیه) به ایران خواسته است، اما خواهش کرده اند که در مورد سعدالدوله اصرار نکنید.

۱ - کتاب نارنجی. برگردان احمد بشیری. تهران ۱۳۶۶ ج ۲. ص ۸۱

۲ - همانجا. ص ۱۶۱

۳ - کتاب آبی. ص ۱۴۳

۴ - کتاب نارنجی ج ۲ ص ۱۶۲

۵ - همانجا. ج ۲. ص ۱۶۹

۶ - Barclay 1862 - 1921 فرستاده ویژه و وزیر مختار از اول سپتامبر ۱۹۰۸ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۲. کتاب

دیللماتها. ص ۳۵

ناصرالملک از انگشت شمار سیاستمداران ایرانی بود که مورد تأیید و اطمینان دو دولت امپریالیستی بود. وی آشکارا از حمایت دولت انگلستان برخوردار بود. زمانی که وی در چنگ محمدعلی شاه گرفتار آمده بود و مرگ او تهدید می‌کرد، این سفیر انگلستان بود که شتابزده و سراسیمه سر به دربار شتافت و او را از مرگ رهانید. همسویی سیاست‌های خارجی دو دولت در ایران به قرارداد ۱۹۰۷ انجامید که معنایی جز تقسیم ایران به دو منطقه شمالی (روسیه) و جنوبی (انگلیس) نداشت. دو دولت در نامه‌های رسمی خود پذیرفتند که در امور داخلی ایران دخالت نکنند. اما در هیچ رخدادی نیست که به گونه‌ای دخالتی از آن دو را در آن نبینیم. رسوایی این «دخالت نکردن در امور داخلی ایران» بدانجا کشید که حتی سفرای دو دولت لیست کابینه مورد نظر را به شاه ارائه می‌دادند. ناصرالملک گل سرسبد و میوه شاخسار این تفاهم دو دولت امپریالیستی بود. ناصرالملک با مهارت و ترفندهای اعتدالی، مبارزه ترقی خواهان را نقش بر آب می‌کرد. او مملکت را به سویی کشانید که محمدعلی شاه نتوانست. در رمضان ۱۳۲۹ هـ. ق پیرم خان را به «رتبه سرداری و یک قطعه شمشیر مرصع قرین مباهات^۱» داشت تا بتواند بهتر به وظایف محوله از سوی حکومت در سرکوب مخالفین کوشا باشد. طعم شیرین نشان و رتبه، پیرم خان را به آنجا کشانید که به دستور ناصرالملک مجلس را تعطیل کرد. کودتای سفید در آغاز سال ۱۳۳۰ قمری برابر روزهای آغازین دی ماه ۱۲۹۰ خ پایه‌ریزی شد. نایب السلطنه در درباره نشستی برگزار کرد و بر زبان وزیر امور خارجه، و ثوق الدوله به شنوندگان در نشست گفت که مجلس محل کارهای دولت است و باید تعطیل شود. مجلس علیه اولتیماتوم روسیه جبهه گرفته بود و سخنرانان مخالف در کوچه و خیابان مردم را به مبارزه فرا می‌خواندند.

بارکلی به ادوارد گری، وزیر امور خارجه انگلیس در نامه فوریه ۱۹۱۱ برابر یکم

اسفند ۱۲۸۹ خ (۲۰ صفر ۱۳۲۹ هـ. ق) گزارش می‌دهد که «افتخار دارم راپرت دهم که ناصرالملک هم خود را بر این مصروف می‌دارد که احساساتی را که در مملکت بر ضد روسها تولید شده برطرف نماید...^۲»

سرانجام نجفقلی بختیاری، صمصام السلطنه، و اعضای کابینه‌اش طی نامه‌ای

۱ - برگرفته از فرمان با امضای نایب السلطنه، با سپاس از سرپرست موزه کلیسای وانگ اصفهان که کپی فرمان را در اختیارم گذارد.

۲ - کتاب آبی. ج ۵. ص ۱۰۰۸

مفصل نمایندگان مجلس را به گناه نپذیرفتن اولتیماتوم روس و تحریک مردم متهم می کنند «... و کلای حزب دموکرات تلگرافات متعدده به تمام ولایات حتی ممالک خارجه مخابره و اهالی ایران را تحریک به حمل اسلحه و شورش و تحریم امتعه روس و انگلیس و مخالفت و با دولت نموده...» است. «... به مناسبت این اوضاع، محبوریم از والا حضرت درخواست صدور دستخط بستن مجلس را نموده در آن فرمان حکم تجدید انتخابات داده شود.»

در اینجا است که با توجه به درخواست کابینه صمصام السلطنه بختیاری، بی اختیار به هشدار آدمیت درباره ماهیت شرکت نیروهای بختیاری در جنبش مشروطه برمی خوریم. بخصوص که نخست وزیر گرچه «مردی عامی ولی خوش نفس بود، نیکن طمع به مال در او زیاد و غارت را حلال می دانست»^۱. سرانجام ناصرالملک طی حکمی مجلس را منحل و پیرم خان را مأمور بستن مجلس نمود.

ناصرالملک و تاریخنگاران

کسروی از وی به نیکی یاد نمی کند و او را به گونه ای مهره بیگانگان می داند. دکتر عبدالحسین نوایی از ناصرالملک به بدی یاد می کند و نام او را همراه با «نفرت و بیزاری»^۲ یاد می کند. سلطان العلماء مدیر نشریه روح القدس، او را به مشروطه خواهی می ستاید. دکتر مهدی ملک زاده او را «محافظه کار و جبون» می داند.

ویکتور برار می نویسد که «او از طراز سوم مصلحین وطن پرست می باشد و اشرافی آزادیخواه در شمال غربی ایران است»^۳.

محمود محمود او را در زمره مردان آگاه و کاری کابینه امین الدوله^۴ دانسته و می نویسد که او با لرد کرزن و سرآرتور هاردینگ «یک وقتی در انگلستان هم مدرسه بوده است»^۵. تاریخنگار او را از مخالفان اتابک دانسته می نویسد که اتابک پس از روی کار آمدن دوباره، از جمله ناصرالملک را برای دور کردن از مرکز به حکومت کردستان فرستاد.^۶

۱ - صدر، محسن. خاطرات صدرا لاشراف. تهران ۱۳۶۴. ص ۲۱۰

۲ - نوایی، عبدالحسین. دولت های ایران. ص ۲

۳ - برار. ویکتور. انقلابات ایران. ص ۱۱۲

۴ - محمود، محمود. تاریخ روابط ایران و انگلیس. تهران ۱۳۵۳. ج ۶. ص ۱۹۸

۵ - همانجا. ج ۶. ص ۲۲۸

۶ - همانجا. ج ۶. ص ۲۲۸

ادوارد براون، بیش از همه از او جانبداری می‌کند. براون، ناصرالملک را یگانه م‌رد سیاسی می‌داند که تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد به پایان رسانید. «به سمت وزیر مالیه انتخاب شد و جداً مشغول شد آن وزارتخانه را اصلاح کند و به مالیه پریشان ایران سروصورت دهد».^۱

آنت دستره او را آنگلو فیل می‌داند و می‌نویسد که پس از مرگ عضدالملک، ابوالقاسم خان ناصرالملک دانشجوی سابق دانشگاه آکسفورد که معروف بود از هواداران انگلیس است به جای او انتخاب گشت».^۲

ناصرالملک و حزب دموکرات

ناصرالملک به حزب دموکرات کینه طبقاتی داشت. دکتر نوایی تمامی «شبهاتی را که در ضمیر علمای نجف» راجع به تقی‌زاده و دموکراتها نتیجه دسیسه چینی‌ها و «فعالیت‌های زیرجلی» ناصرالملک می‌داند. وی حتی نامه‌های ارسالی به نجف با تی‌راژ «هر هفته ۵ هزار کاغذ شکایت به عتبات» از «مبداء پست قم»^۳ را از ترفندهای ناصرالملک می‌داند.

سایه تروریست‌های حزب دموکرات و یاران حیدر عمواغلی بر سرش سنگینی می‌کرد و به نوشته برخی از تاریخ‌نگاران همیشه در هراس از ترور بود. او می‌کوشید که مستقیم در ماجراها درگیر نشود، ولی با زیرکی و رندی برای روزهای دیکتاتوری آینده زمینه چینی می‌کرد. از تلاشهای وی برپایی مجلس سنا بود که انقلابیون تا آنجا که توانستند با آن به مخالفت برخاستند. تقی‌زاده در برابر لایحه درخواست تشکیل سنا، بنا به دستور نایب‌السلطنه^۴، در مخالفت به پا خواست و گفت: «نامه را کسانی امضاء کرده‌اند که در سال گذشته در باغشاه می‌گفتند مشروطه برای ایران زود است و این عده سنا را برای اعمال نظریات خود بر ضد رژیم فعلی می‌خواهند»^۵.

کسروی از سال ۱۳۲۹ (۱۲۹۰ خ) به تلخی یاد می‌کند و آن را «سال پرانده» می‌نامد و از تبعید یارمحمدخان و حیدر عمواغلی و محمدامین رسول‌زاده به تلخی یاد می‌کند.^۶

۱ - براون، ادوارد. تاریخ انقلاب ایران. ص ۹۸

۲ - دستره، آنت. مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران. تهران ۱۳۶۳. ص ۱۷۴

۳ - نوایی، عبدالحسین، همانجا ص ۱۷۴

۴ - کتاب نارنجی. ترجمه پروین منزوی. تهران ۱۳۶۶. ج ۴. ص ۳۷

۵ - همانجا. ص ۳۷. بررسی و گزارش رویدادهای تهران توسط پوکلوسکی

۶ - کسروی، احمد. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران ۱۳۴۶ ص ۸ - ۱۵۷

کسروی نایب السلطنه و سپهدار را گریزان از تحمل بار مسئولیت و حتی وابسته به بیگانگان می‌داند. تاریخنگار به هنگام یادآوری رخداد‌های سال پرانده ۱۲۹۰، هنگامی که سپهدار آهنگ اروپا می‌کند و پست نخست‌وزیری را به حالت قهر رها کرده و به گیلان می‌رود، ناصرالملک نیز تهدید به خروج می‌کند، در این لحظه‌های حساس که محمدعلی میرزا نیز در خیال لشگرکشی به تهران است، چون «اینان آینده را آشفته می‌دیدند و می‌خواستند شانه تهی سازند. یا شاید ناخرسندی روس و انگلیس را دیده به پاس دلجویی از ایشان این رفتارها را می‌نمودند، این شیوه همیشگی این سه دسته شده بود که در روزهای آرامش از هر راهی خود را بر سر کار می‌رسانیدند و در روزهای سختی به بهانه‌هایی کنار می‌رفتند»^۱

نیز پس از برکناری محمدعلی شاه و انتخاب احمدشاه به پادشاهی، در زمان نیابت سلطنت عضدالملک، سردار فاتح شمالی، سپهدار اعظم در ۲۷ اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی (۲۸ ح ۲. ۱۳۲۷) مأمور تشکیل کابینه گردید. وی ناصرالملک را که هنوز هم در اروپا بود، برای پست وزارت امور خارجه معرفی کرد. ناصرالملک باز هم از اروپا دل نکند و به کمک مردمش نشافت.

قهر کردن‌های ناصرالملک همگی نمایه‌ای از تهدید داشتند، گاه نیز به جای قهر کردن، بیماری خود یا فرزندش را بهانه کرده، گاه نیز در زمانهای حساس و لحظه‌های بحرانی درخواست مرخصی می‌کرد. سر جورج بارکلی در تلگرام ۱۲ نوامبر، ۲۰ ذیقعدة ۱۳۲۹ برابر ۱۹ آبان ۱۲۹۰ به ادوارد گری گزارش می‌دهد که «نایب السلطنه امروز به مجلس اظهار داشته که او در صدد تقاضای دو ماه مرخصی است»^۲ بار دیگر پس از استعفا از ریاست وزرایی، هنگامی که محمدعلی شاه او را به دربار فرا خواند، بیماری را بهانه نرفتن خود کرد. به هنگام اولتیماتوم روس تهدید به استعفا کرد. پس از ایستادگی مجلس و برپایی متینگی‌های ضد روسی توسط مخالفین سازش، وی در نامه‌ای گله‌آمیز به مجلس تهدید به کناره‌گیری کرد، به هنگام انتخاب به نایب السلطنگی در جواب تلگرام‌های مجلس و دربار، درنگ‌های خود را ناشی از بیماری فرزندش قلمداد کرد. حتی به هنگام انحلال مجلس، در جلسه دربار، خود به انگیزه بیماری سخن نگفت و رشته گفتار و مقاصدش را به دست وزیر امور خارجه، وثوق‌الدوله، سپرد و از زبان کابینه به انحلال دستور داد.

۱ - کسروی، احمد. تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان. ص ۱۶۰

۲ - کتاب آبی. ج ۶. ص ۱۳۱۲

ابوالقاسم ناصرالملک قراگوزلوی همدانی، پسر احمدخان، پسر محمودخان ناصرالملک، وی در تیرماه ۱۲۳۵ خ (۱۲۸۲ هـ. ق) زاده شد، در اکسفورد رشته حقوق را گذراند. از آغاز مشروطیت تا پادشاهی احمدشاه، نام ناصرالملک قرین رخدادهای سیاسی است. در پادشاهی رضاشاه به ایران برگشت و در ۴ دی ماه ۱۳۰۶ خورشیدی در ۷۱ سالگی مرد.

محمدولی خان سپهسالار

حاکم دیرینه تنکابن بود. در ۱۳۰۴ سرتیپ اول بود. در ۱۳۰۸، به هنگام پادشاهی ناصرالدینشاه، امیرتومان و حاکم استرآباد شد و گمرک گیلان را نیز کنترات کرد. در ۱۳۱۴، در پادشاهی مظفرالدینشاه، نخست گمرک به او سپرده و پس از آن سرپرست ضرابخانه شد. در ۱۷ و ۱۳۱۶ حاکم گیلان شد. در ۱۳۲۲ باز هم حاکم گیلان شد. در ۱۳۲۳ تلگرافخانه را به مبلغ ۲۳۰ هزارتومان اجاره کرد ضمن آن که حکومت استرآباد را هم داشت.^۱

پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی = ۱۳۲۶ هـ. ق از سوی محمدعلی شاه برای سرکوب خیزش مشروطه خواهان به فرماندهی اردوی آذربایجان گمارده شد.

محمدعلی شاه برای ریشه کنی خیزش تبریز، افزون بر فرستادن عین الدوله با سپاه، محمدولی خان تنکابنی را نیز به فرماندهی کل قشون آذربایجان می گمارد. وی در باغ صاحب دیوان نزدیک تبریز اردو می زند، روز بعد عین الدوله به او می پیوندند و با یکدیگر به بررسی اوضاع می پردازند. سپهدار که در ابتدای امر با عین الدوله همگام بود تغییر رأی داده به رشت بازگشت.^۲

شمس الدین رشديه، در یادنامه پدرش، داستانی نگاشته که پیش از گسیل شدن سپهدار برای سرکوبی مشروطه خواهان تبریز، رشديه به دیدارش می شتابد. «رشديه به محض اینکه شنید محمدولی خان چنین مأموریت مهمی دارد، به دنبال او برخاسته حوالی رشت به او می رسد و به ملاقاتش می رود...»، کوتاه شده داستان این است که رشديه او را برمی انگیزاند با این نتیجه گیری که اگر سپاه دولتی فاتح شود، پیروزی

۱ - علوی، ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت. تهران ۱۳۶۳. ص ۵۳

۲ - رفیعی، منصوره. انجمن - تهران ۱۳۶۲ ص ۷۶

به نام عین الدوله خواهد بود و اگر شکست بخورند خواهند گفت: «اعزام افراد شاهسون آن طور که دستور داده شده بود و لازم بود انجام نشده و باعث شکست دولت گردید» که مسئول این کار نیز سپهدار است. داستان دنبال می شود به پند و اندرز رشده و حتی تطمیع او: «شما چیتان از عین الدوله کمتر است که فانوس کش او باشید؟ او با استبداد و ستمکاری معروف است و منفور همه، و شما آن منفوریت را ندارید... به محض اینکه به رشت رسیدید و به محل حکومت وارد شدید [مشروطه خواهان در رشت حکومت را به دست گرفته اند] ورق را برگردانید و سپهدار ملی باشید و علم مشروطیت به دوش گیرید و پیش قراول آزادی خوان این ناحیه شوید...»^۱ داستان پیگیری می شود، سپهدار به تهران می آید با این کلک که نیروهای سپهدار دم دروازه، شب هنگام، «با فریادهای زنده باد محمدعلی شاه، خود را حامی محمدعلی شاه قلمداد کردند که دروازه را باز کنند.» و پیامد نیز چنین است که از فردا «از اول آفتاب تا چهار بعداز ظهر» نیروهای سپهدار با قزاق می جنگند، سرانجام نیروهای ملی پیروز و پرچم سرخ را بر بالای مجلس نصب می کنند، پالکونیک فرمانده نیروهای مدافع دولتی تسلیم می شود، به سفارت روس می رود و به اسکورتش که ۶ مجاهد بودند، به هر یک یک اشرفی می دهد و همگی به خیر و سلامت به خانه و زندگیشان برمی گردند!

فرزند عزیز رشده فراموش می کند که در کتاب ها نوشته اند که سپهدار در بیرون شهر تبریز به فرماندهی سپاه اردو زده بود و این که، سپهسالار از دربار ناصرالدینشاه، و مظفردلینشاه، صاحب مقامات و نشان ها بود و آن قدر خام و بچه نبود که گول شادروان رشده را بخورد. و تازه گویا انگیزه قهر کردن وی از فرماندهی قشون آذربایجان این بوده که عین الدوله از وی یکصد هزار تومان پول خواسته بود.!

کمی دورتر نویسنده تئوری مبسوطی می پردازد: «اینجا یک نکته نیست که نباید از نظر دور بداریم. مشروطه ایران نتیجه مبارزه دو همسایه شمالی و جنوبی بود و همسایه جنوبی با تدبیر و سیاست منطقی صحیح، نقشه هایی طرح کرده بوسیله عاملینی از طبقه علما، بازاریان، وزرا، اعیان به دست آورده بود، به موقع اجرا گذاشته نتیجه مثبت هم گرفت»^۲

تئوری ادامه می یابد و «اقدام کنندگان برای استقرار مشروطیت از هر طبقه» را

۱- رشده، شمس الدین. سوانح عمر. تهران ۱۳۶۲. ۱۴۲ - ۱۴۰

۲- همانجا - ص ۱۴۴

به دو دسته بخش می‌کند. بخش نخست آنانکه «مأموریت مسلم و معینی داشتند» که «در حقیقت کارگردانان و راهنمایان بودند» و بقیه نیز رهروان غافل! پریشان پردازی آنقدر دردآور است که دریغی می‌ماند برای ناشر و این پرسش که آیا به بهانه نام شادروان رشدیه می‌شود به قلب تاریخ پرداخت؟ آیا کارگردانان و راهنمایان اصلی مشروطه که به فتوای شمس الدین رشدیه عامل انگلستان بودند، کسانی جز سپهدار، سردار اسعد، طباطبایی، بهبهانی، ستارخان، باقرخان، و... بودند؟ ما نمی‌پرسیم که بنا به نوشته نویسنده، راستی آن کسی که سپهدار را انگیزه آفرید، او هم عامل انگلیسی نبود؟



در پایانه سال ۱۲۸۷ خورشیدی (= آغاز سال ۱۳۲۷ ه.ق) که رشت به دست آزادی خواهان افتاد. سپهسالار به رشت پذیرفته شد، پس از آن به فرماندهی نیروهای شمال به سوی تهران روانه شد. در ۲۵ فروردین ۱۲۸۸ خ (= ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷ ه.ق) تهران به دست آزادی خواهان شمال به فرماندهی سپهدار و مشروطه خواهان جنوب به فرماندهی سردار اسعد بختیاری گشوده شد. محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد و احمدشاه به شاهی برگزیده شد. سپهدار در کابینه نخست وزیر جنگ شد و در رمضان همان سال نخست وزیر کابینه شد. در ۱۳۲۸ ه.ق به نمایندگی مجلس برگزیده شد. ابوالحسن علوی، پدر نویسنده سرشناس معاصر بزرگ علوی، می‌نویسد که سپهدار، عارف شاعر ملی را به خاطر شعری که بر ضد او سروده بود، در بازار کتک زد^۱.

کارنامه زمامداری سپهدار در دوره مشروطه دوم

کابینه یازدهم ۲۷ اردیبهشت ۱۲۸۸ = ۲۸ ج ۲ ۱۳۲۷ نخست وزیر، وزیر جنگ
کابینه دوازدهم ۹ مهر ۱۲۸۸ = ۱۵ رمضان ۱۳۲۷ نخست وزیر، وزیر جنگ
کابینه سیزدهم ۱۰ آذر ۱۲۸۸ = ۱۷ ذیقعد ۱۳۲۷ نخست وزیر، وزیر جنگ
کابینه چهاردهم ۱۶ بهمن ۱۲۸۸ = ۲۴ محرم ۱۳۲۸ نخست وزیر، وزیر جنگ
کابینه پانزدهم ۸ اردیبهشت ۱۲۸۹ = ۱۷ ربیع ۲ ۱۳۲۸ نخست وزیر، وزیر داخله
کابینه شانزدهم ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۹ = ۱۱ ج ۱ ۱۳۲۸ نخست وزیر، وزیر داخله

کابینه هفدهم ۲۰ اسفند ۱۲۸۹ = ۱۰ ربیع ۱۳۲۹ نخست وزیر، وزیر جنگ
کابینه هیجدهم ۲۷ تیر ۱۲۹۰ = ۲۲ رجب ۱۳۲۹ نخست وزیر^۱
این کابینه بیشتر از ۵ روز دوام نیاورد.

سپهدار نه تنها مورد اعتماد کامل، بلکه از راهبران اصلی اعتدالیون بود،
خاستگاه اجتماعی وی فئودالیسم بود و با این خاست و وابستگی با اقدامات انقلابی
و تحولات زیر بنایی اجتماعی ناگزیر از دشمنی می بود. کینه توزی وی به
دموکرات ها و انقلابیون، کینه شخصی «سپهدار» به «تقی زاده، سلیمان میرزا یا
عمواوغلی» نبود. این کینه، کینه فئودالیسم فرتوت به بورژوازی ملی نوپایی بود که
می خواست به دور از چیرگی کاپیتالیسم و چپاول ناشی از آن، به شکوفایی دست
یابد.

سپهدار در ربیع ۱ ۱۳۲۹ هـ، ق از مجلس درخواست اختیارات کرد که این لایحه
با مخالفت شدید دموکرات ها و انقلابیون مواجه شد، اما سرانجام اعتدالیون پیروز
شدند. با این پیروزی رسول زاده از ایران خارج شد، حیدرخان عمواوغلی تبعید و
هواداران انقلابی و دموکرات از اداره های دولتی اخراج شدند^۲.

برای درک پیروزی اعتدالیون، یادآوری می کنیم که حیدرعمواوغلی و
محمد امین رسول زاده، هردو از «ارکان مؤسس فرقه دموکرات به شمار می رفتند»^۳.
به گفته محمود محمود، عضو سرشناس کمیته مرکزی حزب دموکرات، حیدرخان
عمواوغلی، رسول زاده، میرزا باقر و محمدرضا مساوات «مؤمن حقیقی و صاحب
شهامت اخلاقی و صحت عمل بودند»^۴.

سپهدار از بزرگ مالکان ایران بود. وی بابت مالیات یک سال ۷۲ هزار تومان
بدهکار بود^۵ که نه تنها از پرداخت آن خودداری می کرد، که ادعای یک
میلیون تومان هزینه تجهیز مجاهدین رشت و حمله به تهران را در سال ۱۳۲۷ هـ. ق نیز
می نمود. افزون بر آن توقع داشت که دولت بخاطر خدماتش باید او را تا ده نسل از
پرداخت هر گونه مالیاتی معاف بدارد^۶.

۱- جدول بندی شده بر پایه کتاب دولتهای ایران... دکتر عبدالحسین نوایی.

۲- واقعات اتفاقیه در روزگار. یادداشتها. ص ۸۷۴

۳- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. ص ۱۳۶

۴- همانجا. ص ۱۳۶

۵- شوستر، مورگان. اختناق در ایران. تهران. ص ۳۳۲

۶- همانجا. ص ۳۳۳

برای نشان دادن نمایی از پایگاه مالی سپهدار بی مناسبت نیست که یادآوری کنیم، به نقل از تقی زاده (تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران) سپهدار مبلغ ۸۰۰ هزارتومان به بانک استقراضی (بانک روس) بدهکار بوده است! به نوشتهٔ مخبرالسلطنه هدایت، ستارخان مدعی بوده که سپهسالار با خرج کردن سالیانه ۴۰ هزارتومان وی و انجمن را عاجز کرده است.^۱ چرچیل ثروت او را بالغ بر سیصد هزارتومان می نویسد^۲ درک مبلغ وام یا مالیات و رسوخ از این دهلیز کوچک به خزانهٔ هزارلای دارایی این امیر تومان استبداد قاجار، سپهدار اعظم سپاهیان فاتح مشروطه، وزیر جنگ بسیاری از کابینه‌ها، نخست وزیر ۹ کابینه و... زمانی می تواند مقدور باشد که دریابیم در همان زمان وجه اشتراک تلفن در تبریز سالیانه ۳۰ تومان، حقوق غلام پست ماهیانه ۲ تومان و نایب پست ۳ تومان بوده است! نیز در این زمان بهای یک من نان ۳۰ شاهی بوده است.

سپهدار در سال های بحرانی پادشاهی احمدشاه، پیش از کودتای ۱۲۹۹، در بسیاری از پیشامدها و رخدادها دست داشت و برای رسیدن به پست نخست وزیری چه بسیار با وثوق الدوله ترفندها بست.

زندگی سیاسی سپهدار و زیگزگراگ رفتن ها و زد و بندهایش از او چهره‌ای ناخوشایند ساخت: «در قتل صنیع الدوله، سپهدار محرک بود، سردار محیی مباشر. سردار محیی کشته شد، سپهدار افتخار کرد^۳»

بلوشر می نویسد که سپهدار می خواست قرارداد «کنترل انگلیس و روس در مالیه ایران» را در زمان ریاست وزرائیش امضاء کند که با موج مخالفت و اعتراض مردم روبرو شد، مردم خشمگین می خواستند که او استعفا بدهد، در نتیجه وی هراسناک به گیلان گریخت^۴. گرچه داوری سیاستمدار آلمانی نمی تواند خالی از غرض باشد، بخصوص که سیاست آلمان در آن روزگار رودررو با منافع انگلیس و روس بود و آلمان می کوشید با کمک جاسوس های خود، با بهره گیری از احساسات مردم شورس هایی علیه منافع انگلیس و روس برانگیزاند و خیزش ها را درست بسوی نیات سیاسی آلمان کانالیزه کند. کمک به برپایی دولت موقت به ریاست نظام السلطنه، دامی بود که بسیاری از مبارزین بدان گرفتار شدند. روزنامهٔ آذربایجان

۱ - مخبرالسلطنه هدایت. گزارش ایران. تهران ۱۳۶۳ ص ۲۵۸

۲ - چرچیل، جورج پ. فرهنگ رجال قاجار. ص ۹۰

۳ - مخبرالسلطنه هدایت - گزارش ایران. ص ۲۶۴

۴ - بلوشر، ویرت. سفرنامهٔ بلوشر. تهران ۱۳۶۳. ص ۷۹

به طنز این گزارش را نکوهش کرد.

سیدابوالحسن علوی سپهدار را «یکی از اشخاص نمره اول خائن ایران» می نامد و از او به بدنامی و خیانت سخن می گوید^۱.

شناسه

محمودولی خان سپهسالار خلعتبری، پسر حبیب‌اله خان سردار ساعدالدوله تنکابنی، از جوانی وارد سپاهگیری شد و به درجه سرتیپی رسید. فوج‌های تنکابن و مازندران به او سپرده شد و ملقب به نظرالسلطنه شد، بعدها امیراکرم، سردار معظم و سرانجام سپهسالار گردید. در دربار شاهی ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه، چندین بار حکومت یافت. سرانجام در کودتای ۱۲۹۹ دستگیر گردید که پس از چندی با دیگر زندانیان آزاد شد.

سال ۱۳۰۵ سپهدار «در اثر تألمات روحی^۲» به پایان زندگی سیاسی خود رسید و خودکشی نقطه پایانی بر زندگانی پرماجرایی وی بود.

سپهدار در بوتۀ داوری

امیر اسعد تنکابنیز فرزند سپهدار، از مخالفین مشروطه بود که از «قساوتهای او داستانهای زیادی نقل کرده‌اند»^۳. ابراهیم میرفخرایی در این باره می نویسد که گفته‌اند او مخالفین را در چاه می انداخت و زنده به گور می کرد. این ستمگریهای پسر سپهدار آنچنان گسترده شده بود که به گوش پایتخت نشینان رسید، در نشست هفتم ذیحجه ۱۳۲۴ ه. ق - نخستین دوره مجلس - از تباهاکاری‌ها و ستمگریهای اینگونه یاد کرده شد که: وی شیخ محمد نامی را که در انتخابات مجلس کوشا بوده، فلک کرده و ریشش را تراشیده است. نیز، بستانکاری را به خاطر پافشاری در پس گرفتن پولش «آن قدر زده که زیر چوب مرده است»^۴.

بایسته یادآوری است که پدر نیز، چون پسر، در فلک کردن سرآمد بود؛ سپهدار ملا لطف‌الله را به فلک بسته، آن قدر وی را چوب زدند که بیهوش گردید. به هررو، پدر به پشتیبانی پسر ستمگر «مراتب را تلگرافی تکذیب کردند»^۵. هم چنین

۱ - علوی، سیدابوالحسن. رجال عصر مشروطیت. تهران ۱۳۶۳. ص ۵۵

۲ - صحبت سنگ و سب. به کوشش مهین اثنی عشری. یادداشتها ص ۱۱۸

۳ - میرفخرایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطه. تهران ۱۳۵۲. ص ۱۰۲

۴ - همانجا. ص ۱۲۵

۵ - همانجا. ص ۱۰۲

در محاصره مسجد جامع تهران، اين پدر بود که دستور شليک به مردم را داد. به نوشته ميرفخرایی، وی در ۲۴ محرم ۱۳۲۷ ه. ق، با ورود به رشت، به مشروطه خواهان پیوست.

برآيند زندگي

محمودلی خان در ۱۲ سالگی وارد خدمات دولتی شد، به سرهنگی رسید، به روی میرزا حسين خان سپهسالار شمشير کشيد، شکايت به ناصرالدین شاه برده شد، شاه دستور داد که چشمهای محمودلی خان را درآورند. حبیب‌اله ساعدالدوله، پدر محمودلی خان، با ۲۰۰ هزار تومان پیشکشی دستور را ملغی کرد و مشمول عفو شاهانه گردید. سپهسالار نیز به دلجویی به او درجه سرتیپی داد که سردار اکرم شد. در یک مأموریت نظامی به استرآباد، به لقب «نصرالسلطنه» سرافراز شد. حاکم گیلان که شد، لقب «سردار معظم» را گرفت. در ۱۳۲۲ حاکم مشکین، اردبیل و خلخال شد. پس از آن فرمانده فوجهای گیلان و مازندران گشت و «سپهدار اعظم» نامیده شد. ميرفخرایی به اشتباه می نویسد که او یک بار وزیر جنگ و سه بار نخست وزیر گردید! درحالیکه او پس از گشودن تهران، نخست وزیر هشت کابینه و وزیر جنگ پنج کابینه شد. در این زمان است که محمودلی خان «سپهسالار» می شود و لقب سپهदاری به فتح‌اله خان اکبر (سردار منصور) می رسد.^۲

سپهدار و تاريخنگاران

ویکتور برار درباره او می نویسد: «این خان تنکابن که بیشتر با نام های افتخاری ناصرالسلطنه و سپهدار اعظم کمتر به اسم اصلی خود «ولی خان» معروف می باشد، سابقاً حاکم رشت بوده است. مردم رشت نیرو و کاردانی او را ارج نهاده بودند، هرچند اندکی اهل قهر و آشتی است و حمیت او گرچه اندکی با غرض ورزی توأم می باشد... شاه در سال ۱۹۰۶، به خاطر ۴۰ سال حسن اداره مالیاتها، رهبری گمرکات، حکومت ایالات و ولایات، ضرب سکه، وزارت تلگراف؛ چنان نشان افتخاری عالی بدو عطا کرد و از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ به خدمت سلطان و دولت خود در امتیازات نفت، حکومت گیلان و مقاطعه کاری های ارتش ادامه داده بود. سپهدار در اوت ۱۹۰۸ هنوز هم در رأس سپاهیان پادشاه، با انقلابیون می جنگید.»

۱ - ميرفخرایی، ابراهيم. گیلان در جنبش مشروطه. ص ۱۰۲

۲ - همان. ص ۱۲۵

ویکتور برار در پیوستن سپهدار به مردم، خبر جالبی می‌دهد که در دیگر متون از آن یاد نشده است، وی می‌نویسد که سپهدار در نهم فوریه ۱۹۰۹ در جاده توسط مردم بازداشت می‌شود و «تقریباً به زور او را منجی وطن» کردند.^۱

ابراهیم میرفرخایی نیز از سپهدار به نیکی یاد نمی‌کند و به گونه‌ای مبهم انگیزه پیوستن او را به مشروطه‌خواهان، نخوت، خو پسندی و لجاجت می‌داند. میرفرخایی درباره سپهدار و عین‌الدوله می‌نویسد: «هر دو نفر مغرور و لجوج و اسیر نخوت و خودپسندی^۲ بودند، این دو آنچنان با هم ناسازگار بودند که سرانجام سپهدار قهر کرده پیش از ترک تبریز به ستارخان پیام می‌فرستد «که حاضر است از عین‌الدوله دست کشیده به نیروهای مجاهدین به پیوندد».^۳ ستارخان نیز پاسخ می‌دهد که به کمک وی نیاز ندارد!

سعدالدوله

وی به سال ۱۲۲۰ خورشیدی متولد شد، پسر حاج میرزا جبار، سرکنسول سابق ایران در بغداد، بود، در ۱۲۴۰ خورشیدی به استخدام تلگرافخانه درآمد، شش سال بعد برای آموختن فن تلگرام و زبان روسی به تفلیس رفت. ۴ سال بعد به سمت رئیس تلگرافخانه تبریز برگزیده شد. وی کسی است که نوز و دوبلژیکی دیگر را استخدام کرد. ۷ سال بعد از کسانی بود که به شدت با نوز بلژیکی درافتاد. به زبان‌های روسی و فرانسه صحبت بود.^۴

میرزاجوادخان سعدالدوله از دیگر انگشت شمار سیاستمدارانی بود که مورد حمایت و حتی توصیه سفارتخانه‌های روس و انگلیس بود. وی گرچه داماد مخبرالدوله بود، اما رابطه خویشاوندی نیکی با مخبرالدوله، مخبرالسلطنه و صنیع‌الدوله نداشت. سعدالدوله پس از تیرگی رابطه‌اش با مخبرالدوله، از تلگرافخانه کناره گرفت و در وزارت امور خارجه به کار پرداخت. در بروکسل به مدت ۵ سال وزیر مختار ایران در کشور بلژیک بود. در خرید اسلحه برای مظفرالدین‌شاه دست داشت. در سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۳۲۵ ه. ق) در کابینه مشیرالسلطنه وزیر امور خارجه شد. در کابینه دوباره مشیرالسلطنه (۱۲۸۷ خ ۱۳۲۶ ه. ق) باز هم پست

۱- برار، ویکتور. انقلابات ایران. تهران ۱۳۳۵ ش. ص ۸۲

۲- میرفرخایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطه. تهران ۱۳۵۲. ص ۱۲۲

۳- همانجا. ص ۱۲۳

۴- چرچیل، جورج پ. فرهنگ رجال قاجار. ناشر، زرین. تهران ۱۳۶۹. ص ۹۷ و ۹۶

وزارت امور خارجه را در اختیار داشت.

در ۱۲۸۸ خ = ۱۳۲۷ هـ. ق که محمدعلی شاه به پافشاری روس و انگلیس، ناصرالملک و سعدالدوله را به ناگزیری برگزید، از آنجا که ناصرالملک در اروپا بود به جانشینی وی، کابینه‌ای تشکیل داد که سعدالدوله هم وزیر امور خارجه و هم کفیل نخست‌وزیری بود.

در کابینه عین‌الدوله برای پست وزیری بازرگانی برگزیده شد. سعدالدوله با بهره‌گیری از بحران سیاسی، محبوبیت زیادی میان مردم یافت، تا آنجا که مردم وی را در دوره نخست، به نمایندگی برگزیدند و به او «ابوالمله» نام نهادند، اما این محبوبیت و ابوالملگی دیری نپایید و مردم از رفتار وی در مجلس و زد و بندش با محمدعلی شاه از او بریدند.

وی بارها به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شد، او با رها کردن راه مردم، راه دولتمداری را در پیش گرفت و به مقامات رسید. مخبرالسلطنه نیز از او به بدی یاد می‌کند. سعدالدوله در ۱۳۰۸ خورشیدی در تهران درگذشت.

علاءالدوله

از اشراف حکومتی، حاکم شیراز، استرآباد، کرمانشاه و تهران بود. خشونت دستمایه حکومتش بود، تازیانه و مجازات‌های سخت را چاره زمامداری می‌دانست و به کار می‌بست. به هنگامی که حکومت تهران به وی سپرده شد (۱۲۸۴ خورشیدی - ۱۳۲۳ هـ. ق) در هنگامه جنگ روس و ژاپن بازرگانانی که قند را به جای منی ۵ قران به هفت تا هشت قران می‌فروختند به فرمانداری خواسته شدند. علاءالدوله از بازرگانان خواست تا قند را به روال گذشته بفروشند که آنان بالا رفتن نرخ را در مبداء بهانه آوردند. سرانجام حاکم تهران دستور می‌دهد که یکی از بازرگانان عمده قند را فلک کنند. و از آنان التزام می‌گیرد که قند را منی ۵ قران بفروشند.

علاءالدوله که به خاطر مطالبه مالیات توسط شوستر با وی درافتاده بود، در برکناری و اخراج وی با سفارت روسیه هماهنگ شد. سرانجام وی به ضرب گلوله تنی چند از مجاهدین از پای درمی‌آمد، چگونگی این ترور را در همین کتاب در نگرشی به اوضاع اجتماعی آورده‌ایم.

سالارالدوله

ابوالفتح میرزا سالارالدوله، پسر مظفرالدین شاه، پس از برکناری و تبعید محمدعلی شاه برادرش، وی نیز از ایران خارج شد. پس از چندی پنهانی به ایران آمد و در کرمانشاه به نام محمدعلی شاه به دشمنی آشکار با دولت مشروطه برخاست. برخی از ایل‌های گُرد و لر به مناسبت خویشاوندی و به خاطر منافع اقتصادی با وی همدست شدند. او حتی در تلگرافی مجلس را به پذیرش خواسته‌های خود فرا خواند. در ۲۷ رجب ۱۳۲۹ ه. ق نیروهایش را به سوی همدان گسیل کرد، در نزدیکی ملایر، امیر مخم بختیاری با دادن ۲۰۰ کشته از وی شکست می‌خورد و در نتیجه وی بر اراک چیره می‌شود. در راه دستیابی به تهران ساوه را نیز می‌گشاید. نیروهای زیر فرمان پیرم خان و سردار بهادر بختیاری به پیشگیری وی می‌شتابند و او را در ده باغشاه با گرفتن ۵۰۰ کشته و ۲۰۰ زخمی و دادن ۲ کشته و ۶ زخمی^۱ شکست دادند، براون کشته‌شدگان را نزدیک به ۲۰۰ تن گزارش می‌دهد و آوردگاه را نیز نزدیک نهاوند نام می‌برد.^۲

سالارالدوله که خود در نزدیکی‌های تهران و برادرش در شمال از دولت ملی شکست می‌خورند، باردیگر به خارج می‌گریزند.

در ۱۲۹۱ خورشیدی بار دیگر سالارالدوله به ایران می‌آید، پس از چیرگی بر کرمانشاه و کردستان، در همدان با نیروهای زیرفرماندهی پیرم خان رودرو می‌شود که این بار سپاهیان وی به کلی تارومار می‌شوند، نیروهای دولتی نیز تاوانی گران پرداختند و آن نیز کشته‌شدن پیرم خان^۳ بود.

سالارالدوله پیش از این نیز در ۱۹۰۷ به دعوی تاج و تخت برمی‌خیزد که پس از ۳ روز پیکار در نهاوند به شکست تن در می‌دهد، به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناه می‌برد و سرانجام با گرفتن تأمین جانی در ۲۲ ژوئن خود را به ظهیرالدوله نماینده شاه تسلیم می‌کند.^۴

۱- دولت‌های ایران، ص ۲۴۹

۲- براون، ادوارد. انقلاب ایران، ص ۱۴۷

۳- دولت‌های ایران، ص ۲۵۰

۴- براون، انقلاب ایران، ص ۱۴۶

سردار اسعد بختیاری

حاج علی قلی خان پسر ایلخان بختیاری، حسین قلی خان، بود. پدر صاحب نفوذ بود، در یکی از روزهای شعبان ۱۲۹۹ هـ. ق به میهمانی ظل السلطان فرا خوانده می شود، می آید. خدمتکاری قهوه فجری پیشش می گذارد و به او دستور خوردن می دهند. از نوشیدن خودداری می کند، ۲ نفر فراش بر سرش می ریزند و او را خفه می کنند^۱. پسر نیز چند سالی در زندان می گذراند و پس از رهیدن، در تهران به اتابک اعظم پناه می برد. به فرانسه می رود. به هنگام خیزش مردم به آمدن به ایران تشویق می شود. فرماندهی نیروهای بختیاری را به دست می گیرد و در نزدیکی های تهران به نیروهای انقلابی شمال به فرماندهی سپهسالار تنکابنی می پیوندد.

پیوستن این دو نیرو خالی از رخداد نبود، نخست نیروهای شمال به نیروهای دولتی برمی خورند و به گمان اینکه نیروهای بختیاری اند، به پیشباز می روند که با گلوله های سیلاخوری ها رودرو می شوند. روزی دیگر با نیروهای بختیاری روبه رو می شوند. یورشگران شمال به گمان روز پیشین، به نبرد برمی خیزند که پس از درگیری کوتاهی یکدیگر را درمی یابند.

گرچه در انگیزه پیوستن نیروهای بختیاری به انقلاب، برخی به دیده شک نگریسته اند که با توجه به ساختار اجتماعی ایل بختیاری و موقعیت اقتصادی و فرهنگی آنان، در داوری به بیراهه نرفته اند و جای گفتگوی بسیاری است. آدمیت، شرکت نیروهای بختیاری را در گشودن تهران، واکنشی در برابر پیشروی مجاهدان گیلانی به کار می آورد.^۲

سردار اسعد در کابینه های سپهدار پست وزارت داشت. زبان فرانسه می دانست، به ترجمه دست زد و نیز بدینکار کسانی را تشویق کرد. سردار اسعد در پایانه زندگی نابینا شد.

سید محمد رضا مساوات

از برآزجان برخاست، در شیراز و تهران به تحصیل پرداخت. وی از شبنامه نویسان کوشای تاریخ مشروطیت بود^۳. از بینان گذاران ۴۰ نفره «مجمع

۱ - ویلز، جازلز. تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه. ترجمه سید عبدالله. تهران ۱۳۶۳. ص ۲۹۷

۲ - آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران ۱۳۵۴. ص ۱۳۲

۳ - علوی، سید ابوالحسن. رجال عصر مشروطیت. تهران ۱۳۶۳. ص ۱۰۲

آزادمردان» بود که در ۱۳۲۱ ه. ق مخفیانه پی افکنده شد. به روزنامه نویسی روی آورد و نشریه اش را مساوات نام گذارد و از آن پس به سید محمد رضا مساوات نامور شد.

روزنامه مساوات از نشریات تندرو و چپ بود که سرسختانه و آشکارا با محمدعلی شاه، به مخالفت برخاست. این مخالفت با گذشت زمان به کینه تبدیل شد به گونه ای که روزنامه در شماره های پیش از کودتای شاه، آشکارا شاه را به براندازی تهدید می کرد. با کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی، مساوات پنهانی از تهران گریخت که اگر به دست محمدعلی شاه گرفتار می شد، سرنوشتی همچون میرزا جهانگیرخان و سلطان العلماء نصیبش می شد.

مساوات از تبریز سردرآورد و باردیگر نشریه اش را، اینک بی پروا تر، به راه انداخت. وی از سوی مردم تبریز برای دور دوم نمایندگی مجلس برگزیده شد. از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات بود. در دوره سوم نماینده تهرانیان در مجلس شد. سید محمد رضا مساوات در هفتم شهریور، ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران درگذشت.

یاد مساوات و کوششهای وی برای رهایی و آزادی فراموش نشدنی و شایسته یاد است. کسروی وی را «بی باک و خیره سر» دانسته و ضمن نکوهیدن نوشتارهای تندش، به ویژه در شماره ۲۱، می نویسد که محمدعلی میرزا «از عدلیه دادخواهی کرد» ولی سید محمد رضا نه تنها نرفت که در شماره ۲۲ دادگاه را نیز به ریشخند گرفت. کسروی می نویسد که سید محمد رضا طوماری چلواری آماده گردانید و از مردم می خواست که درباره «بدکاره بودن ام الخاقان» آگاهی های خود را بنویسند.^۱

از آنجا که کسروی در مورد محمد رضا مساوات و شماره های ۲۱ و ۲۲ نشریه اش و شکایت شاه به دادگاه، داوری نادرستی دارد، ناگزیر از توضیح این مطلب هستیم که «قانون انطباعات» برای کنترل مطبوعات، تازه تصویب شده بود که مساوات طی شماره ۱۹ خود به طنز به آن معترض شد. در شماره ۲۱ مقاله ای علیه قانون مطبوعات و شاه نوشته شد، هم چنین در ضمن اخبار و گزارش های خارجی، با ستایش جمهوری به ستیز با رژیم پادشاهی برخاست. محمدعلی شاه، به خوبی محمد رضا مساوات را می شناخت، تا آنجا که تبعید وی و ۷ نفر دیگر را از مجلس درخواست کرده بود. شاه فرصت را غنیمت شمرده، توسط وکیل خود محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه در دادگستری طرح دعوی می کند.

مقاله «شاه در چه حال است؟» با بر شمردن نابسامانيها، وظائف شاه و کوتاهي او را در رسيدگي به اوضاع افشا مي کند. ياد آوري مي کند که ملت حق دخالت و رهنمود و راهبري مملکت را دارد و درباريان شاه را هشدار مي دهد که هيچ شاهي از رودرويي با ملت طرفي نبسته و «به سلامت نرسته».

دادگاه مدير مساوات را فرا مي خواند، مدير نشريه به دليل رعايت نشدن مراحل قانوني احضار، از رفتن سرباز مي زند و در شماره ۲۲ ياد آوري مي کند: «بنابر قانون عدليه، رسماً بايد اظهاريه از روي ورقه رسمي مخصوص به وزارت جليله با مطلبي که راجع به مدعي عليه و سبب احضار آن است به توسط مأمور احضار نزد مدعي عليه فرستاده شود. چون مأمورين داراي ورقه نبودند و نيز معلوم نبود که براي چه احضار مي نمايند، لهدا قانوناً حق نداشتم حاضر شوم»

سرانجام، پس از دو سه روز بيا برو و تعويض احضارنامه، صدق الملک احضارنامه اي «مشمول بر تمام مطالب و شخص مدعي^۱» براي مساوات مي فرستد. در برابر، مساوات رويارويي را مي پذيرد و مصمم مي شود که از تريبون دادگاه بيشترين بهره را نصيب مشروطه خواهان بکند، او يار همراه خود، ملک المتکلمين را به وکالت خود برمي گزيند.

بي گفتگو، در صورت تشکيل دادگاه، افشاگريها گسترده شده و ايران گستر مي شد، از بيم هياهو، وزيرداد گستري به چاره جويي دست کمک به سوي يحيي دولت آبادي دراز مي کند، چاره را در ميانه جيري عضدالملک مي بينند و شاه از شکايت صرف نظر مي کند^۲.

نيز محمدرضا شيرازي شب نامه اي با نام «صبح نامه» با چاپ ژلاتين منتشر مي کرد که به گفته براون بيشتر از ۱۸ يا ۱۹ شماره از آن منتشر شده است^۳.

ميرزا آقاي اصفهاني

در نخستين دوره مجلس به نمايندگي برگزيده شد. برگزيده گان تبريزيش از او تصور نادرستي داشتند. وي با محمدعلي شاه رابطه داشت و عليه مشروطه گفتگو داشتند. از سوي انجمن نظارت بر انتخابات اعتبارنامه اش رد شد و نمايندگي اش

۱ - برگرفته شده از يادداشت محکمه جزا نمرة ۴۳، نقل از تاريخ سانسور در مطبوعات ايران. کهن، گوئل، ج

۲. تهران ۱۳۶۲، ص ۳۷۰

۲ - کهن، گوئل. تاريخ سانسور در مطبوعات ايران. ياد شده، ج ۲، ص ۳۷۳

۳ - کهن، گوئل. تاريخ سانسور در مطبوعات ايران. ياد شده، ج ۱ ص ۲۳۹

باطل اعلام شد^۱.

براون در لندن می‌کوشید به فراریان ایرانی پناه دهد و تا آنجا که می‌توانست دستشان را به جایی بند کند. به میرزا آقا برخورد، وی را به مجامع و مردان سیاسی انگلیسی معرفی کرد. در هنگامه به توپ بستن مجلس، براون به مبارزه قلمی دست زد و از مشروطه خواهان به دفاع برخاست. میرزا آقا در روزنامه از محمدعلی شاه دفاع کرد و به آزادی خواهان و نمایندگان دوره نخست هتاکی آغاز کرد.

میرزا آقا به خاطر «نادرستیش» مورد سوء ظن دو طرف بود، در ستایش عین الدوله برای حبل‌المتین کلکته مقاله می‌فرستاد تا خود را گرمی نماید^۲. با این حال در نخست وزیری عین الدوله، وی، رشديه و مجدالاسلام کرمانی به کلات نادری تبعید شدند. کسروی میرزا آقا را مردی «خودنما و هوسناک» می‌داند و در مورد این دستگیری می‌نویسد که «اینان هیچیک از دسته کوشندگان نمی‌بودند»^۳.

در ۱۳۲۸ هـ. ق نشریه عصر را پی افکند. وی برخلاف نوشته محمد صدر هاشمی، در تاریخ جراید و مجلات ایران، که وی را دموکرات می‌داند، به دشمنی با دموکراتها شهره بود، ویژه نامه عصر علیه دموکراتها، بیانگر موضع اعتدالی میرزا آقا است. بهلول در رویارویی با اعتدالیون، با نشریه عصر و میرزا آقا اصفهانی به جدال قلمی برخاست.

نمایه‌ای کوتاه از اوضاع اقتصادی

انقلاب مشروطه، مبارزه‌ای سیاسی و نظامی برای برپای حکومت «قانون» بود. فتودالیسم طی سده‌ها حکومت، هرگز نتوانست سیاستی استوار بر قانونی مدون و ایرانگستر پی افکند، ویژگیهای جغرافیایی «ایالت»های ایران، بهره‌وری و گونه‌گونی خواسته‌های حکومتگران، مانع عمده پدیداری آن قانون همگان و همه‌جاگستری بود که «نظام» بدان نیاز داشت.

مردم، سوای شورشهای گاه‌به‌گاه و همیشه سرکوب شده، محلی از اعراب فتودالیسم نبودند. شاه به مثابه سمبول فتودالیسم در پایتخت می‌زیست و همگی «رعایا»ی او بودند، حکام نیز در «ایالات» خود بساط شاهی داشتند، از آنجا که حاکم و والی خود نیز زمیندار بودند، از این رو هیچگونه تضادی بین حکام و نظام

۱ - براون، ادوارد. انقلاب ایران. ص ۱۱۸

۲ - براون، ادوارد. انقلاب ایران. ص ۱۱۸

۳ - کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. تهران ۱۳۴۹. ص ۸۹

فئودالیده پدیدار نمی‌شد؛ حاکم به برجایی و آرامش نیاز داشت که زمینداران نیز بدان نیازمند بودند.

از آنجا که جابه‌جایی و تغییر پادشاهان و یا حکام به معنی تغییر نظام نمی‌بود، به روی کار آمدن قاجازیه نیز هیچ تغییری ساختاری در سیستم زمینداری پدیدار نیاورد. بطور کلی در این گونه نظام‌ها، زمامداری دارای قداستی است که مردم را بدان راهی نیست و حتی اندیشه آن نیز. غلو در قداست شخص شاه و یا حاکم بزرگ

آنچنان بود که کشتن شپش‌هایش افتخارانگیز بود: «... کک یا امثال آن [شپش] بود که اگر از پیراهن خاقان مرحوم هرگاه گرفته می‌شد، می‌فرمودند فلان کنیز قهوه‌خانه ببرد به فلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان می‌کشتند که چرا بدن مبارک اذیت وارد آورده است^۱» و در آن زمان که شاهزادگان افتخار کشتن شپش اعلیحضرت را بهره می‌بردند، «عوام» از گرانی نان در ستوه بودند. حاکم برای روبرو نشدن با شورش «اوباش و عوام‌الناس» کتاب عدالت فئودالیده را به چاره باز می‌گشاید: «دو نفر خباز را به خاطر فروش نان منی ۱۳ شاهی، گوش بریده و مهار کرده و در بازار گردانیدند^۲» اما نه این گرانی و نه این مجازات دلیل آن نبود که آرامش و خواب شیرین خاقان به هم بخورد، در باز هم به روی همان پاشنه می‌چرخید: «شبی ۶ نفر مرسوم بود که در سر خدمت کشیک به نوبت می‌آمدند؛ ۲ نفر برای خوابیدن در رختخواب که هر وقت به هر پهلویی که راحت می‌فرمودند آن که در پشت سر بود، پشت و شانه شاهانه را در بغل می‌گرفت و دیگری می‌نشست و منتظر بود که هر وقت به پهلوی دیگر غلتیدند، او به خوابد و پشت شاه را در بغل آرد. دو نفر هم به نوبت پای شاه را می‌مالیدند. یک نفر نقل و قصه می‌گفت. یک نفر هم برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمایشات در همان اتاق به سر می‌برد^۳».

در همین زمان که خاقان برای عروسی سیف‌الدوله یکصد هزار تومان خرج می‌کند، مردم باید گندم منی ۹ شاهی و جو منی ۷ شاهی را به دلیل گرانی منی ۹۰۰ دینار و جو را منی ۳ عباسی^۴ خریداری کنند. برای شناخت ارزش واقعی یکصد هزار تومان خرج عروسی سیف‌الدوله باید یادآوری کنیم که اجاره سالانه باغ سالارالدوله

۱- شاهزاده عضدالدوله. تاریخ عضدی. چاپ سنگی ۱۳۰۶ ه.ق. ص ۷۵

۲- وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران ۱۳۶۲. ص ۲۶۸

۳- تاریخ عضدی. همان. ص ۲۴

۴- وقایع اتفاقیه. همان. ص ۳۰۵ و ۲۷۴

و سالار و قنات که باغ آن ۳۰۰ خروار حاصل می‌داشت، در سال ۱۲۹۴ ه. ق ۱۸۰ تومان^۱ بوده است. برای نشان دادن نمایه قیمت‌ها یادآوری می‌کنیم که نرخ زردآلوی نوبرانه منی یک قران، ۳۰ شایه تا ۲ قران و گوجه در فراوانی منی ۱۰ شاهی بوده است^۲. برای نشستن به داوری درست ناگزیر از بیان نرخ برابری‌های پول‌های رایج زمان هستیم. این نرخ مربوط به سال‌های بین ۱۳۳۴ - ۱۳۱۶ ه. ق است:

۱ تومان برابر ۱۰ قران و هر قران برابر ۲۰ شاهی

جنس سکه‌های تومان: طلا، قران: نقره، و شاهی: مس بود که نور بلژیکی به جای مس، نیکل را رواج داد. نرخ برابری تومان نیز در همین سال‌ها ۴/۱۵ فرانک بلژیک بود^۳. آنت دستره با داوری درستی می‌نویسد که «در آن زمان اصلاح مالیات ارضی در ایران، بر اساس قانون و به طرزی عادلانه به سبک اروپایی و غیرمذهبی، محکوم به شکست بود^۴». این سرخوردگی نه تنها در مالیات زمین که در همه جا و حتی در سیاست نیز هست، به گونه‌ای که مکنزی کلافه می‌شود و باورش می‌شود که «هر روز بیشتر متوجه می‌شوم که نظام اروپایی را نباید در اینجا به کار بست و باید از روسها در این مورد سرمشق گرفت^۵».



با رونق‌گیری و شکوفایی دوره سرمایه‌ای، زمانه دیگر یار زمامداران فئودالیت نبود. فرزندان فرنگ دیده، آمدن بیگانگان و پناه‌جویان از روسیه، و «مدرسه» پیام‌آور رهایی بودند. طبقه متوسط، رهایش را منطبق با خواسته‌های سیاسی، اقتصادی خود یافته، با بهره‌گیری از چندین رسانه اعلام موجودیت کرد: «قانون» مصیبت را در بی‌قانونی دانست. «حبل‌المتین» از مشروطه دم زد، و «ثریا» هم. «ملانصرالدین» نیز آب در خوابگاه مورچگان می‌ریخت. اوج مبارزه، با ژلاتین کارها شروع شد. شبنامه، خواب شاه و فئودالیسم را آشفته می‌کند، فراریان از

۱ - آدمیت و ناطق. انکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و آثار منتشر نشده دوزان قاجار. تهران ۲۵۳۶ ش. ص

۲ - همانجا. ص ۵۵۵

۳ - دستره، آنت. مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران ۱۳۶۳. ص ۲۷۷

۴ - همانجا. ص ۲۷۱

۵ - مکنزی، چارلز فرانسس. نخستین کنسول انگلیس در رشت. سفرنامه شمال. تهران ۱۳۵۹. ص ۲۰۶

چنگ تزاریسیم به کمک می‌شتابند، نسیم انقلاب بر ایران وزیدن می‌گیرد و بسیاری در می‌یابند: آنان که با انقلابند، همه چیز دارند و آنان که بر آنند، همه چیز را از دست خواهند داد. صنعتگران، بازرگانان و پیشه‌وران پیشتازان جنبش‌اند، روحانیت دو شقه می‌شود، بخشی با دربار و هم‌آوا با قدرت میرا، و بخشی با جنبش و هم‌نوا با نظام نو.



دیرزمانی است که حکومت ایران عملاً در دست دولت‌های انگلیس و روس است. جنوب گستره نفوذ انگلیس است و شمال قلمرو قدرت روسیه. کنسول‌ها و وزیرمختارها فراتر از حکام‌اند و سفرا برتر از صدراعظم. کار به جایی رسیده که دولتمردان به داشتن نشان از انگلیس یا روسیه افتخار می‌کنند. اگرچه در نظام فئودالیتیه مصونیت سیاسی مطرح نیست، اما صاحب نشان بودن می‌تواند این خصوصیت را برای دولتمرد ارمغان بیاورد. همه در فکر خویش‌اند و هرکس طرف خود را می‌بندد، و «رعایا» غرقه در فقر و بیداد. فقر در همه‌جای ایران بیداد می‌کند، گرچه بیداد خود بارور بیداری است. خانم «وولفسن» با دیدن فقر مردم ایران شگفت زده می‌نویسد:

«واقعاً تعجب‌آور است که ایرانی با چه غذای مختصری می‌تواند قناعت کند. مثلاً در سراسر تابستان کارگر و عمله ایرانی فقط با نان و میوه گذران می‌نماید. تنها قاتق و غذای ایرانی زردآلو، گلابی، هلو، آلو، انگور، خربزه و هندوانه است. کار و بار رعایا از این حیث نسبتاً بهتر است، زیرا اقلأ کشک و پنیر و ماست و دوغی دارند. در صفحات جنوب قاتق و کمک غذای سکنه خرما است که هم لذیذ است و شیرین می‌باشد و هم ارزان تمام می‌شود. مواد غذایی عمده مردم ایران نان است و برنج و گوشت. ولی برای طبقه فقیر و بی‌بضاعت گوشت در واقع یک قسم تجمل شمرده می‌شود و شاید هفته‌ای یک مرتبه بیشتر نتوانند خریداری کنند. چادرنشین‌ها خیلی به ندرت گوشت می‌خورند مگر در مواقع جشن و سرور که فرزند آزاد طبیعت مختصر گوشتی گیرش می‌آید»^۱

و این درحالی است که «برای مصرف جیب شاه» ۱۴۵۰۰ تومان بودجه تعیین می‌شود و سپهدار ۸۰۰ هزار تومان به بانک استقراضی بدهکار است. بنابر مغاسبات شوستر، سپهدار بابت مالیات یک سال ۷۲ هزار تومان به خزانه مملکت بدهکار بود

۱- وولفسن، ا. س. ایرانیان در گذشته و حال. تهران ۱۳۰۹ خ. ۴- ۱۴۳

و یا شاهزاده فرمانفرما «از زمان حکومت و سرداری قشون و عضویت کابینه‌اش، چندین میلیون دلار ذخیره اندوخته نموده بود»^۱

برای درک ارزش «تومان» باید بازمان هماهنگ شد و به گوشه‌ای از هزینه‌ها و حقوق دریافتی کارکنان دولت آشنا شد: «بازار برای خود داروغه خاصی دارد که در حقیقت همه کاره آنجا است. او امنیت شبانه بازار را تأمین می‌کند، اگر حیثاً هنگام شب سرقتی صورت گیرد، مسئولیت با اوست. برای حفاظت از بازار، اشخاص ذینفع روزانه از قرار هر دکان یک شاهی به او اجرت می‌دهند»^۲ همین نویسنده یادآوری می‌کند تبریز ۱۵۰ مشترک تلفن دارد که وجه اشتراک سالیانه هر شماره تلفن ۳۰ تومان است. برای آگاهی از میزان حقوق کارمندان دولت ناگزیر از ایرانگردی با اوژن اوین هستیم:

«نایب پست در آق مزار، میزاجان نام از اهالی دهکده مجاور است و ماهی ۳ تومان حقوق می‌گیرد... حقوق هر کدام از غلام‌های پست ماهی دو تومان است... نرخ مسافرت از طریق چاپاری، از قرار فرسنگی برای هر اسب ۲ قران است و در مقصد پرداخت می‌شود. غلام پست موظف است اسب مسافر را دوباره به نقطه عزیمت برگرداند»^۳ و در مورد بهای نان بهتر است به گزارش پلیس بیندیشیم: «اعتماد دربار ناظر هیئت محترم وزراء مذاکره می‌کرد که سپهسالار حاضر شده است نانواخانه را اداره نماید و نان را از قرار منی سی شاهی به مردم بفروشد»^۴

به هنگامی که «وزیر دربار به ۲ فقره مطالبه پیش من آمد، یک فقره مطالبه به عنوان «قیمت روغن جهت شترهای شاهی» و دیگر برای فراهم نمودن «کاه به جهت اتومبیل اعلیحضرت»^۵ در سراسر ایرانزمین فقر بیداد می‌کند، و این بیداد آنچنان آشکار است که بیگانگان آن را آشکارا می‌بینند: «در تهران دو چیز بسیار ارزان است. زندگی انسان و اسب. حیات یک دهقان معمولی ۳۵ دلار می‌ارزد و اسب خوب نصف این قیمت به دست می‌آید... در واقع سرتاسر بسیاری از جوامع شرقی می‌توانند با آنچه کشاورزان آمریکایی در یک ایالت ضایع می‌کنند و به هدر می‌دهند، گذران کنند. هر سال تعداد زیادی از گرسنگی در این شهر می‌میرند و

۱- شوستر، مورگان. اختناق در ایران. ص ۳۳۲

۲- اوین، اوژن. ایران امروز. تهران ۱۳۶۲. ص ۶۵

۳- همانجا. ص ۴۳

۴- مستشارالدوله صادق. گزارش‌های پلیس مخفی. تهران ۱۳۶۷. ص ۲۲۹

۵- شوستر، مورگان. اختناق در ایران. ص ۳۳۰ و ۳۲۹

دیدن افرادی که کنار گذرگاهها از گرسنگی تلف شده‌اند منظره‌ای عادی می‌تواند باشد^۱».

وزیر دارایی، ناصرالملک، در ۱۳۲۵ ه. ق صورت برخی مخارج پرداخت نشده را به شرح زیر گزارش می‌دهد:

شاهزادگان و مستخدمین حرمخانه و خواجگان و غیره ۳۱۵/۴۰۵ تومان

اطبای ایرانی و فرنگی ۵۴/۴۷۲

امرا و خوانین قاجار و سایر خوانین ۱۱۶/۷۲۵ تومان

مدارس و غیره ۴۹/۳۸۰ تومان^۲

«ایران را بی‌سامانی و پریشانی فرا گرفته، روس از یکسو می‌کشد، انگلیس از یک سو، ترکیه هم سری تو سرها درمی‌آورد. دولت یک جا ۲۲/۵ میلیون روبل درصد پنج، یک جا ۱۱ کرور تومان درصد چهار به دولت روس مقروض است، ۲۹۰ هزار لیره به انگلیس. گمرکات وثیقه قرض است. خزانه خالی است و دولت محتاج پول^۳»

در سوم ربیع الثانی ۱۳۲۶ ه. ق فرمانفرما به مباشرش می‌نویسد که «ده پانزده طاقه شال کرمانی هفت هشت تومانی برای ما بخرید^۴» و سالی بعد مباشر می‌نویسد که «سیف‌العلماء نسبت به ۲۰۰ تومان بدهی خودشان به شما» اظهار بی‌پولی می‌کند و به کرم اقدس والا چشم دوخته، یکی دیگر از بدهکاران، علی اصغر نیابی هم «گفته ندارم» چاره فرمایید. جناب فرمانفرما در ۳ ذیحجه ۱۳۲۷ به مباشر پاسخ می‌دهد و گله‌گذاری آغاز می‌کند که «با این شکل که روزگار می‌رود، عملاً قریب، نه من مانم، نه تو، نه فخررازی... خصوصاً شخصی مثل من که با اقسام مخارج فوق‌الطاقة ضروری و گرفتار همه نوع مضایقه و تنگدستی است^۵»

و این مرد تنگدست، مجموع «اجزاء و مستخدمین داخلی محوطه خانه و باغش... که شبانه روز در آنجا ساکن و منزل دارند، ۲۱۵ نفر است و تعداد منشیان و آبدارها، و للگان، جلودارها، قاپوچی‌ها، کالسکه‌چی‌ها، آشپزها، باغبان‌ها... که خارج از خانه و باغش سکنی دارند ۴۸۶ نفر می‌شود! زمانه‌ایست که مردم به نان

۱ - ویشارد، جان. بیست سال در ایران. تهران ۱۳۶۳. ص ۹۱

۲ - کتاب آبی. ج ۱. ص ۳۲

۳ - مخبرالسلطنه هدایت. گزارش ایران. تهران ۱۳۶۳. ص ۱۶۹

۴ - سیاست معیشت در عهد قاجار، حکمرانی و ملکداری. تهران ۱۳۶۲. ص ۷۱

۵ - همانجا ۱۲۳ و ۱۲۲

شب محتاجند. «از وقتی که حکم شده نان را یک من ۱۱ شاهی بفروشند، به کلی نان عاید خلق نمی‌شود، حالا قرار گذاشته‌اند یک من ۳ عباسی بفروشند باز به طریق سابق است^۱». در زمانه‌ای که نان منی ۳ عباسی رسیده، «فرمان همایونی صادر شد که یکصد هزار تومان برای عروسی سیف‌الدوله کافی است^۲»!



فساد نظام حاکم، رشد بورژوازی ملی، آزمندی دو دولت چپاولگر انگلیس و روس، باز شدن راه اروپا به روی جوانان تحصیلکرده، مهاجرت فصلی نیروی کار به یاکو و در نتیجه بارو شدن اندیشه زحمتکش ایران با آرمانهای نوپا. ... انگیزه‌های پدیداری نخستین انقلاب پیروز ملت ایران بود، انقلابی که به «رعایا» آموخت تا خود را باور بدارند.

حزب اتفاق و ترقی

در کنار دو حزب بزرگ و نیرومند اعتدالیون و دموکرات، این حزب کوچک «که خارج از اعتدال و انقلاب به مظاهرهت فرقه اتحاد و ترقی ارامنه تشکیل شد^۳» روزنامه «استقلال ایران» را به عنوان ارگان خود منتشر نمود. همانگونه که در پیش نیز گفتیم، مجله «شیخ چغندر» طنزپرداز این حزب بود. تکیه این حزب به ناسیونالیسم از ویژگی‌های آن است.

سرانجام، اعتدالیون و اتفاق و ترقی، در برابر حزب دموکرات، به ائتلاف و اتحاد رسیدند.

۱ - وقایع اتفاقیه. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران ۱۳۶۲. ص ۲۶۸

۲ - تاریخ عضدی. چاه سنگی. تهران ۱۳۰۶ ه. ق ص ۸

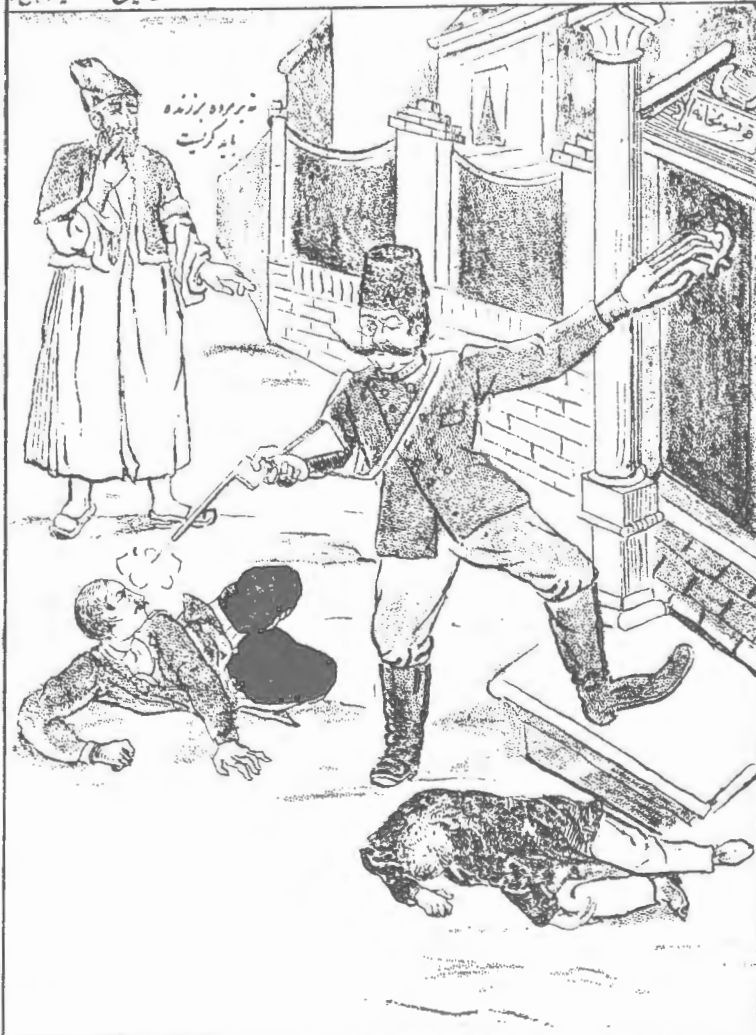
۳ - دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. تهران ۱۳۶۲. ج ۳. ص ۱۳۳

پیکار

پایه شنبه (۱۸) شهر خرمین

کتابخانه شهرداری

محل توزیع مغازه میر تقی میر



در بیان چه

سپاس و ستایش خداوندی را جل شانه که در مسکه
و کاسکه را در طلب استقامت و جاذبه بخود قصر و پرک را در
جذب هوا خواه صاحب اثر تقاطع نمود عادت را
که گشت که با گوارسی ستر در لب سکه مظلومان تحف
و جمل و حاق را فرمود که احساس تنگی بدین جمل
که حرارت قباب صافی بر آید که این تنگی بخود
بینه ساخته و برای خرد حالی اشرف مکه در آن ثابت
بقرارید.

زهی خدای حکیم که کافه خلق را بجات احوال و خوش
داشت و فان مفت و احترام موروثی روزی نکرو تا جمعی
میزمون بنهر و صفت گردند و چرخ نبیست بشرا که در وقت
خنی کردگار رحیم که قاصد ناس را زبان باز و نال
نیافید تا خود را از تحصیل بی نیاز و دانش و در علم و در وقت
بر جهانیان بسته شود.

مکتب باغش همه را در مال حسن و مال خدا و با جمعی را
ترفع در بهر بهر و رشوه میر باشد و از کب فضایل و به
قوانین خود را ناکریر سیند
و در و بر بی پایان پیغمبر که اگر یک کلمه «الفقر فخری» بگوید
فهر از غصه میزد و آتش از باغ و خوت میر کشیدند
صلوات به نیایت بر جانشین او که بیسیان اما سگین
جاسر لسا کیکی و باغ پر از بزرگان را بجا که بید کرد و آتش
خاک بر زرق دیو خنانه و بارگاه بزرگان کرد
اما بعد - این روزنامه که را ده طبع بر سه خوشحالات

نی برگ و نوا و سنج و نوا که انگیزان بی زاد و تو شمر
و شیوه اش فراخ و دشواری است مقصدی در شکست صورت
خیزان حیات و نرم کردن استخوانهای پوسیده ندارد
سوزنی است که بیک نخوت خورده از بادش می میکند
کلاه مدی که با و بیم امرا و شاخ شاخ میزند پابرهنه است
که بطرف سواران سبکتران که سینه از او لوسی که بروز
سیاه بدینان و ایامی میگرد از طرف دیگر چراغی است
که دروان با فرزندش در وقتی ترین روزهای ملک
مید و در دینی که میگرد بهای فساد است و بخرار بر
بزرگ کرده برای ضعیف ترین چشی مرئی میار و غولان
بی شاخ و در اوست انداخته سو می کند و این بیان این
صورت را نکست تا میار و ...

این روزنامه میخواند که اگر گران را از گدال کثیف فلاکت
بیرون آورد در بوستان قنایت و خوشی بر دینگر
از دست خرس فقر و فاقه را می دهد
و بفرماند که باغبان باید خود گلچین و با سنجی خورده خور باشد
و خرق جماع را بدین دشت از کفیر بگوید
از کار کردن فرخزون یا بو «عظ است

تا بدین منتهی منتظر باشد که ماهم شل روزنامه دیگر از خبرانی
چین با چین و بدن جالب و باطن و اوضاع شک فانی که
قافیه تاریکی ظلمات و کلفتی سده اسلند و قافیه با حوج
با حوج حرف بر نیم یاد و رشته تاریخ طبیعی داخل شده
از روزی شهر سیرغ و نوک غنچه و با دینفس ارشاد
صعبت کفر با تاریخ عمومی پرداخته از شجاعتهای قلند

اسلام و قلمای مبدیانی و پشیدادی بزرگوار بهادر
رغم و در زمین اسلام و خون و بیت منور لنگه نایم...

بگویم چرا اول قاف تا قاف عالم بزرگین مسلمانان و حالا
توسری خور و زهر انجولانی کفار شده یا از ادیان سخن
را نه از شیر خجاریای نیاد و او اخر کلیات سدا
در باعیات انوری بحث نایم شرح زندگانی و بهشتی نشا
و این قاف اول اخلاق نویسنده شنگ شیرانی
کفار بحث کنیم اگر ما بخواسیم ازین قبیل چیزها بوسیم
طیل خان شقایق یک کوله بار کتاب خواهد شد و مردم
دل و باغ خواندن و شنیدن را نخواهند داشت و اگر کسی بخواهد
باشدش باز کرده بگوید اینها حرف مفت است غلامان و زنا
اگر کسی سلام کنی بشا بیخی با جواهر پادشاه رسیده بگویند
تایرخ و فتنه نشو باید و موفقه کوش کن

بهمین اگر از روزگار و سر و داری شرمه شل در حرم داری وطن
تعریف کنیم و دست دروغ چیری بوسیم چنین عیب پیدا میکند
اولاده کرده ممکن است چشم بخورند یا (جبارت) لوس شوند
یا اینکه مردم بیکار بمانند و قدرتی بگویند «اوقات معلول
هم باقی است» یا از آنها بگویم و غرض مسلکی بخرج دهیم در
مسرورم بگویم این خلق فتنه خیز اند گفت «یا در پرتو انوار»
انوقت خاک به پا میزند بر این هم را با آتش کشانی میگویند
بگویم که می کنند اگر بر پا چنانکه ما در سها بچیم
و بر پای برید که بر میزدیم بختان گشیم بر او ای حضرات
خداوند گفته ای افغانی غرض دارد و بخود سر بر خلق خدا میکند
پس بگویند این پیش سلیمیم که نکست نکسین در پستی همان که اند

شکسته شات ویرانه طلاق حرم و آن سید ازیر شود و کسی تو
روم و رکی بارمان کند و عقبه معرفت زنده

بی محلول اگر معلول است باید برادر لری مؤمن از تنگنا و لری
خودش را نیز در مقابل و نهائی سنگین بسکی پیش اگر شود و شیرین هم
گیا و پادشاه با هم ببیند و که و غیره با هم فانی کند و مثل حکیمها که
گفته اند اگر بپول میدهند حقایق الجودگی و سخنی بیان کنند
و بصورت اگر کسی صورتش را در آینه معلول زشت دید و صورت خود
در آینه با کسی که ریشند از معلول و لکیده شود و با وجودی که گفته اند

طی الا عین الموح و ایس علی الجن حسیج
اطلوا فیست اریل قوس لکری سه هزار در پی
خوار صابون بشوید و اگر دوست این را با تو باشد رشید الهک بشوینا
و اینها تقسیم خواهد شد تا آنها کشش را ابرامی دل صابون بخت و دنیا
تشارا بختی قتل و غارت چرب کنند

شیراز خاک اندازانم بدلیت شمش که زنی باید بری
او جادو کرده اند اطراف را حاضر نموده و دستور استعاضه

استخراج از کلمه مقوم به محلول
احوال کوکب و پناه و ولایت و در برنج بسن آلوده است و
نشدن حرف است تا هر یکی از زور و درنگان از و تنگ شده
و سگد خواجه بر این تو پوزی خورد و یکی از خواجهان و
حزین یکدیگر کوکرات را ظاهر چه بشود و نیز چه زدن و گاهی
کاش پوشش مقدسند این محلول نیز غرضی استعالای ابرای شرمه
تبدیل و پس یکی عضلایان بنیده و در قن خزان و نوعیت
خبر و در استعالای مقدسند این محلول کثرت جرم حاکمات شکسته اند
لاشعور معلول که آنها تحقیق با کون نموده باین بدن را بخورند و در آن
محل که برشان را چینی خواهد کرد و در محلول شفا



(رجوع بکلمه مقوم)

اوستات	ارجمانی چه بلای است که از پرده
در شود یکد از پیر نشان دل دزد و او قطارش شود که ز غل مانده بلی وصف صفتین جل دل دزد که گرت بود که آید و کمال دزد که را گرگنی و دلیش دزد	اسم شروع طلب اینجا دزد اجتماع شده استی قابل دزد قتل زندان شکند سسند دزد در میلا دحقا دور و دزد که جز تران بگر و قتل دزد

یادآوری

همانگونه که در دفتر نخست آمده، به بررسی کوتاه سرودها پرداخته، دستچینی از مطالب گوناگون بهلول را نیز بی‌کم و کاست آوردیم، در پایان نیز به شرح حال سیاسی برخی از سیاستمدان زمان پرداختیم. به همین شیوه و روال در دفترهای پسین به نشریات طنزپرداز می‌پردازیم. همچنین در دفتر دوم، دیگر احزاب و سیاست‌پیشگان را شناسه خواهیم کرد.

نویسنده

از این نویسنده منتشر می شود:

- ۱ - نگرشی تحلیلی بر مطبوعات فکاهی ایران.
- ۲ - طنزسرایی در مطبوعات ایران. جلد دوم: چنته پابرهنه
- ۳ - طنزسرایی در مطبوعات ایران. جلد دوم: نسیم شمال، آذربایجان، تنبیه...
- ۴ - سید ضیاءالدین طباطبایی
- ۵ - خاطرات وقارالدوله

